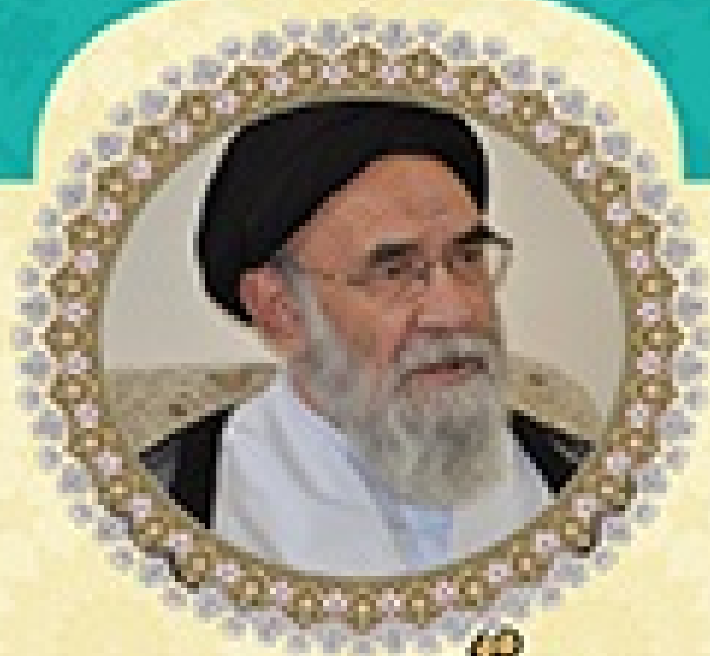


دروس خارج تفسیر

سال ۹۴-۹۳

حضرت آیت الله سید کاظم مصطفوی نیا

به همراه صوت دروس

بسم الله الرحمن الرحيم

آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله سیدکاظم مصطفوی نیا ۹۴-۹۳

نویسنده:

سیدکاظم مصطفوی نیا

ناشر چاپی:

سایت مدرسه فقاهت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله سیدکاظم مصطفوی نیا ۹۴-۹۳

مشخصات کتاب

سرشناسه:مصطفوی نیا، سیدکاظم،۱۳۳۱

عنوان و نام پدیدآور:آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله سیدکاظم مصطفوی نیا ۹۴-۹۳ /سیدکاظم مصطفوی نیا.

به همراه صوت دروس

منبع الکترونیکی : سایت مدرسه فقاهت

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خارج تفسیر

تفسیر آیه ۳۳ سوره آل عمران درباره ولایت اهل بیت علیهم السلام ۹۳/۰۷/۰۹

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: تفسیر آیه ۳۳ سوره آل عمران درباره ولایت اهل بیت علیهم السلام

عنوان بحث روزهای چهارشنبه ما تفسیر آیات ولائی، یعنی آیاتی که دلالت بر ولایت اهل بیت دارند. ترتیب هم این است که از اول کتاب الله یعنی از ابتدای قرآن این آیات را دنبال می کنیم و شیوه و روش بحث ما این است که اول آیه را که مورد نظر قرار داده ایم تلاوت می کنیم و بعد ترجمه و بعد درباره فهم و برداشت از آیه با تفکر ابتدائی از آیه چه می فهمیم و بعد هم به تفاسیر مراجعه می کنیم. عمدتا به تفاسیری که از مفسرین اهل ولایت آمده است مثل تفسیر عیاشی، تفسیر قمی، تفسیر هویزی، نور الثقلین و تفسیر منسوب به امام عسگری و تفسیر برهان و نصوص. اگر در ضمن از منابع اهل سنت هم نکته ای داشتیم، یادآور می شویم ولی در فکر این نیستیم که این تفاسیری که بحث می کنیم بعضی از ابناء عامه این تفاسیر را قبول نداشته باشد. معیاری قبولی آن نیست که آن تفسیری را رعایت کنیم که ابناء عامه قبول ندارند. مثلا ابناء عامه تفسیر قمی را قبول ندارند در حالی که از اعتبار فوق العاده بالایی برخوردار است. یکی از توثیقات عامه که شاید معتبرترین توثیق عام سند تفسیر قمی است که راوی که در سند تفسیر قمی آمده باشد، آن راوی معتبر است. علی بن ابراهیم قمی هم استاد شیخ کلینی است و اگر اعتماد به علی بن ابراهیم قمی نشود، سلسله روات باید مورد سوال قرار بگیرد، وثقات و متانت علم ایشان مایه افتخار اتباع آل البیت است. عیاشی هم همینطور و از اعتبار بالایی برخوردار است.

آیه ۳۳ سوره آل عمران

از اول قرآن که بحث کردیم، رسیدیم به آیه «ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین، ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم».

ترجمه

خداوند برگزیده است پیامبر بزرگوار حضرت آدم و حضرت نوح را به عنوان پیامبری برگزیده است و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمین. عالمین به معنای مردم جهان است. برگزیدن به قرینه معلوم است که به نبوت است و منصب الهی است. آل ابراهیم هم معلوم است که یک فرد نبوده، از خاندان حضرت ابراهیم بوده است، آل عمران هم یک نفر نبوده، هارون و حضرت موسی و چند نفر بوده تا بشود آل. این ترجمه است و بعد «ذریه بعضها من بعض» ذریه متعلق است به «اصطفی» که برگزیده است ذریه ای را از این تبار بعض این ذریه از بعض دیگر «و الله سمیع علیم». خداوند شنوا و داناست.

دقتی که در این آیه بکنیم، برگزیدن الهی است به خود پیامبر و بعد به ذریه هایشان. ذریه هم مورد اصطفاء و برگزیدن خداوند متعال قرار می گیرد. این کلمه ذریه که یک نسلی است در مرتبه فرزند و نوه قطع نمی شود، باید بیشتر از این باشد، ذریه ای که سلسه اعقاب به حساب بیاید و در حد اولاد نیست.

معنی ذریه

اولاد فرق دارد با ذریه، اولاد نگفته است، ذریه یعنی بیشتر از حد اولاد. برای حضرت ابراهیم در آن تاریخ خودش و برای عمران در آن تاریخ خودش حضرت موسی و هارون «ذریه بعضها من بعض» نداشتیم، این کجا باشد؟ ما در دقت به این آیه دیدیم یک اصطفاء الهی است و برگزیدن با لطف خدا آن هم خود پیامبران و بعد ذریه شان را و قسمتی بعد از قسمت دیگر. این مقدار را می فهمیم اما تطبیق این را از کجا به دست بیاوریم، منظور از ذریه چه کسانی هستند و منظور از این اصطفاء چیست و آل ابراهیم و آل عمران را اجمالاـ می فهمیم ولی اگر نصوص توضیح بدهد که این آل ابراهیم و آل عمران چه کسانی هستند.

مراجعه می کنیم به تفسیر، کتاب تفسیر عیاشی روایت عن حنان بن سدیر عن ابیه که از اصحاب امام باقرند و در اعتبار و وثاقت شان که شبهه ای نیست، از اجلاء هستند. «عن ابی جعفر علیه السلام قال»، این روایت تا اینجا که حنان باشد و سدیر باشد، معلوم است که از اجلاء و مشایخ است اما بقیه سند کجاست؟ مولف آمده کتاب تجدید چاپ کرده، گفته متن روایت را کار داریم، راوی ها را انداخته و حذف کرده. یک سلسله روایات معتبری که اینجا بوده سندهایش حذف شده. ولی روایتی که می رسد به حنان بن سدیر معلوما سند درستی است و خود کتاب تفسیر عیاشی هم از اعتبار بالایی برخوردار است. «قال ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض قال نحن منهم و نحن بقیه تلک العتره» (۱) . بقیه یعنی آخرین دسته از ذریه و از اولیاء این طیبه. حدیث دیگر حدیث شماره ۳۰ عن هشام بن سالم که اگر بقیه سند درست بود، هشام بن سالم که از اصحاب امام صادق و از اجلاء است. «قال سالت اباعبدالله علیه السلام عن قول الله ان الله اصطفی آدم و نوح فقال هو آل ابراهیم و آل محمد علی العالمین فوضعوا اسما مکان اسم (۲) [۲]»، آل ابراهیم را جای آل محمد قرار داده است. و روایتی از تفسیر قمی «قال العالم علیه السلام» که عالم آل البیت آقا امام رضا علیه السلام است. این آیه را می فرماید «نزل و آل عمران و آل محمد علی العالمین فاسقطوا آل محمد» (۳) . متن بیان تفسیر قمی است، ولی ممکن است اینگونه باشد که در آیه تفسیری وجود داشته که پس از آل عمران تفسیر شده است آل ابراهیم به آل رسول ولی آن تفسیر نیست و الان متن آمده و آن تفسیر وجود ندارد. تا الان منابع خودمان است، اما تفسیر الدر المنثور می گوید اخرج ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم، این از آن احادیثی است که مثلا ما بگوییم نقل شیخ مفید و شیخ طوسی و شیخ کلینی، چنین سندی است. بسیار با اعتبار بالاست. عن طریق علی عن طریق ابن عباس، گفته اند که آل ابراهیم و آل عمران در آیه تفسیرش این است که «هم المومنون من آل ابراهیم و آل عمران و آل یس و آل محمد (۴) » که بین ابناء عامه شبهه و اشکالی نسبت به اعتبار در المنثور وجود ندارد و تفسیرش هم روایی است مثل تفسیر نور الثقلین و تفسیر قمی و تفسیر عیاشی. تفسیر چهارم شواهد التنزیل حاکم حسکانی که بسیار معتبر و جای شبهه و اشکال در بین ابناء عامه نسبت به این تفسیر وجود ندارد. این آیه را که نقل می کند «ان الله اصطفی آدم و نوحا» روایتی نقل می کند که اخبرنا ابوبکر ابن ابی الحسن الحافظ قال اخبرنا عمر بن الحسن بن علی بن مالک تا می رسد به اعمش، حصین بن مخارق عن الاعمش عن شقیق «قال قرأت فی مصحف عبدالله» که عبدالله ابن مسعود است که ابن مسعود اعتبارش پیش ابناء عامه در صدر است. قرآنی که پیش ابن مسعود بود قرائت کردم « ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران و آل محمد علی العالمین (۵) ». روایت دیگری که آمده است از ابن مسعود در سند نسبتا طولانی و معتبری. ابن مسعود «کان یقرأ ان الله اصطفی آدم و نوح» الآیه، یقول ابن عباس، اینجا ابن عباس حدیثی را نقل می کند، می گوید آیه را ابن مسعود اینگونه می خواند «ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل احمد علی العالمین» (۶) . این آیه با نقل این دو تا روایت معتبر براساس توجیه و تفسیر ما آل ابراهیم تفسیر شده. این تهمت تحریفی که ابناء عامه به اتباع آل البیت اعلام می کنند، مراجعه کنید حتی در الفقه علی المذاهب الاربعه آیه رجم و امثال مواردی را داریم که آنها می گویند آیه در زمان حضرت رسول چیز دیگری بوده از جمله آیه رجم حذف شده طبق سند ابناء عامه. خودشان تحریف را مکرر اعلام می کنند و سیدنا الاستاد در کتاب البیان با یک تحقیق دقیقی می فرماید: براساس سند معتبر ابناء عامه تحریفی در آیات قرآن آمده است که ما به هیچ وجه تحریف را قبول نمی کنیم و ما از سلامت قرآن دفاع می کنیم. واقعیت قضیه تا کجاست و اعلام و تبلیغ تا کجاست؟ اعلام و تبلیغ این است که شیعه قائل به تحریف است، البیان را مراجعه کنید

ببینید که تحریف واقعیتش چه می شود. براساس نقل صحیح شان باعث تحریف می شود و سید می فرماید: به هیچ وجه نمی توانیم تحریف را قبول کنیم و ادله ای داریم برای صیانت قرآن از تحریف. حسکانی یک چیزی را اضافه می کند، می گوید: «ان لم تثبت هذه القرائه فلا شک فی دخولهم فی الآیه». اگر این قرائت هم ثابت نباشد که آل محمد در آیه باشد، آل رسول ال ابراهیم است و قطعا در این آیه داخل است. این آیه را تا به اینجا شرح دادیم و مطلب نسبتا از جهت تفسیری کامل شد.

ص: ۳

۱- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۱، ص۱۶۸، ح ۲۹.

۲- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۱، ص۱۶۸، ح ۳۰.

۳- تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۱۰۰.

۴- الدر المنثور، سیوطی، ج ۲، ص ۱۸۰.

۵- شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۱، ص۱۵۲،ح ۱۶۵.

۶- شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۱، ص۱۵۳، ح ۱۶۶.

توضیح حدیث امام باقر علیه السلام

اشارت هایی هم داشته باشیم به مناسبات. دو تا مناسبت در پیش داریم، مناسبت شهادت امام باقر علیه افضل الصلاه و السلام که حدیث را خواندم «الکمال کل الکمال التفقه فی الدین و الصبر علی النائبه و تقدیر المعیشه». فقه در لغت فهم است ولی در نصوص و روایات فقهاء آمده است، مکانت و جایگاه فقه آمده است، مرتبتی که برای فقه گفته اند، و منزلتی که برای فقهاء گفته اند. لذا می بینیم در نصوص اصطلاح شرعی برای فقه تعیین شده است که همین فراگیری علوم آل البیت است. لذا در روایت امیرالمومنین سلام الله تعالی علیه می فرماید: بقیه علوم فن است و علم فقط فقه است. و اما «صبر علی النائبه و تقدیر المعیشه». صبر علی النائبه که نائبه یعنی پیشامد ناخوشایند و ناگوار، نگرانی و ناراحتی. درباره معنای صبر یک اشتباه معروفی است که صبر را به معنای درویشی آن معنا می کند یعنی آدم هیچی تکان نخورد و کاری نکند، صبر این نیست. صبر این است که نائبه که آمد تسلیم نشود، مقاومت کند تا مشکل را حل کند. «و ان سعیه سوف یری». این صبر علی النائبه است. طلبه هستید، مشکل دارید، گرفتاری دارید، به جایی نمی رسد، می رود کار می کند، این صبر نشد. مشکل دارید، درسم را می خوانم، از درس دست برنمی دارم. یعنی پایداری، صبر یعنی خودت را حفظ کن و تندباد حادثه تو را جا به جا نکند، گرفتاری هست که است، این الصبر علی النائبه است. و تقدیر المعیشه برنامه ریزی در امور معیشت یعنی در اصطلاح اخلاقی اسراف و تبذیر باید رعایت بشود. اما نکته ای درباره عرفه: روز شنبه عرفه است. عرفه یک واقعیت دارد و واقعیت عرفه این است که آدم با یک خلوت بین خود و خودش جنبه معرفت خودش را به خدا درست کند. فقط این روز بعد از ظهر این روز در جهت تقویت معرفت است که اگر انسان آن روز با عنایتی که می شود که امام سجاد فرموده «یوم عرفه یوم شرفته و کرّمته و عظّمته و نشرت فیه رحمتک و اجزلت فیه عطیتک و تفضلت فیه علی عبادک»، از جمله تفضلات الهی این است که آدم برود آن روز کسب معرفت کند، اسم عرفه که عرفه شده است، گفته شده است که به خاطر معرفت و شناسایی و معرفتی که برای حضرت آدم به وجود آمد. روز عرفه روز کسب معرفت است. چه معرفتی؟ معرفت نفس و معرفت ولی الله. عرفه روز معرفت ولی الله الاعظم است. اینکه می گویند آقا امام زمان سلام الله تعالی علیه روز عرفه قطعا در عرفات است، یکی از رمز هایش این است که انسان دیگر متوجه بشود، معرفت خودش را با ولی الله محکم کند. اگر معرفت با ولی الله الاعظم محکم بشود، آنجاست که دیگر در روایت آمده است کسی که معرفت حق را کامل کند «لو عرفتم الله حق معرفته لزالت بدعائکم الجبال»، در متن دیگر دارد «لو عرفتم الله حق معرفته لمشیتم علی البحور و لزالت بدعائکم الجبال». اگر معرفت تان را کامل کنید، می توانید روی آب دریا راه بروید و آب دریا شما را فرو نبرد. که گفته اند اهل معرفتی بود با فردی کنار دریا، شخصی به آن اهل معرفت گفت برو از دریا عبور کن، گفت دریای طوفنده می بلعد، گفت بگو «بسم الله الرحمن الرحیم».« بسم الله الرحمن الرحیم» را گفت و پا گذاشت رو آب و از دریا عبور کرد. آن طرف دریا رسید به او گفت بیا، گفت نمی شود، غرق می شوم، گفت بگو «بسم الله الرحمن الرحیم»، گفت او «بسم الله الرحمن الرحیم» که تو گفتی من نمی توانم بگویم عن معرفه. لذا گفته می شود کلمه «بسم الله من العبد ککلمه کن من الربّ»، اثرش اینگونه است به شرط اینکه آدم واقعا معرفت داشته باشد که «بسم الله الرحمن الرحیم» با اسم اعظم الهی فاصله اش مثل فاصله سیاهی به سفیدی چشم آدمی است. هر حادثه ای پیش بیاید یک «بسم الله الرحمن الرحیم» بگویید که بیمه است. بنابراین روز عرفه یکی از نکاتی که لازم است، دعای اصلی دعای امام حسین است که اگر کسی در روز عرفه دعای امام حسین را کامل بخواند و حال پیدا نکند، کار ناممکنی است. نمی شود کسی روز عرفه دعای امام حسین را بخواند و حال پیدا نکند. روز عرفه یک زیارت آل یس به عنوان تجدید عهد با آقا امام زمان یادتان

نرود.

تفسیر آیه ۳۴ سوره آل عمران در موضوع ولایت اهل بیت علیهم السلام ۹۳/۰۷/۱۶

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: تفسیر آیه ۳۴ سوره آل عمران در موضوع ولایت اهل بیت علیهم السلام

آیه ۳۳ و ۳۴ سوره آل عمران: «ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین، ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم». در این آیه اصطفاء الهی از حضرت آدم تا حضرت نوح و تا آل ابراهیم و آل عمران بحث شد و قرائت ها از طرق ابناء عامه و خاصه بیان شد. اما آیه ۳۴ که ارتباط دارد با آیه ۳۳ که می فرماید: «ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم».

توضیحات

در تفکر و تعقل ما این آیه چه مطلبی را اعلام می کند؟ معلوم است که این ذریه بعضها من بعض مربوط به حضرت آدم و نوح نمی شود، چون تسلسل نسب و اولاد نسبی محفوظ نیست و براساس اصطلاح هم با آن فاصله ذریه اطلاق نمی شود و الا همه بشر بگوییم که ذریه واحده است. بعد ذریه بعضها من بعض این چه باشد؟ اینهایی که مورد اصطفاء الهی است و خداوند اینها را برگزیده اند، برگزیدگانی که ذریه است بعضی از بعض دیگر، یعنی ذریه پس از ذریه دیگر. یک سلسله از انوار الهی به طور مرتب یکی پس از دیگری به عنوان برگزیده ها قرار داشته باشد تا تطبیق کند که ذریه بعضها من بعض و اگر غیر از این باشد این آیه تطبیق نمی کند و اگر یک انوار الهی صالح بعد صالحی به تعبیر دعای ندبه نباشد، این ذریه بعضها من بعض معنایش روشن نمی شود. معنای ذریه بعضها من بعض فقط باید از دعای ندبه استفاده کرد که صالح بعد صالح تا ذریه بعضها من بعض معنایش درست شود. این مقدار مطلبی است که ما از دقت در معنای آیه استفاده می کنیم.

ص: ۵

مراجعه به تفاسیر

و اما مراجعه به تفاسیر: تفسیر عیاشی شیخ عیاشی قدس الله نفسه الزکیه درباره تفسیر همین آیه روایتی را نقل می کند که معنای ذریه با اوصاف و آثار وجودی ذریه از این روایت روشن می شود. عن ابی حمزه عن ابی جعفر. روایاتی که در تفسیر عیاشی داریم به طور کل در دید اجمالی از اعتبار برخوردار است، منتها در دید تفصیلی و تحقیقی راهی برای تحقیق نداریم، چون سندها افتاده و حذف شده، اما چون خود کتاب از اعتبار برخوردار است و خود تفسیر از شخصی است به نام عیاشی که مورد اعتماد است، لذا تفسیر عیاشی در عداد تفسیر قمی است از لحاظ اعتبار و صحت سند. یک اعتبار اجمالی برای تفسیر عیاشی قائلیم هرچند اعتبار تفصیلی اش را از دست داده ایم. عن ابی حمزه عن ابی جعفر، این ابی حمزه مشترک است بین ابی حمزه ثمالی که از افضل فضلاء روات است و اورع روات و از اصحاب امام سجاد علیه السلام است و بین ابی حمزه بطائنی. بطائنی هم خیلی تضعیف شده که درباره اش گفته شده کذّاب. و در اینجا هم طبقه هر دو یکی است، جایی که وصف نیامده باشد، مشترکات را ابتداء از راه جد و پدر و وصف شخصی است، بعد جایی که می توانیم تشخیص بدهیم فقط طبقه است. اینجا متاسفانه این دو تا هم طبقه هستند. بنابراین سند مورد بحث است ولی چون شیخ عیاشی را آورده است این روایت را، ما

احتمال می دهیم که این روایت از ابوحمزه ثمالی باشد. ابی حمزه ثمالی «عن ابی جعفر علیه السلام قال لما قضی محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبوته و استکملت ایامه اوحی الله یا محمد قد قضت نبوتک و استکملت ایامک فاجعل العلم الذی عندک من الایمان و الاسم الاکبر و میراث العلم و آثار علم النبوه فی العقب فی ذریتک».

ص: ۶

منظور از اسم اکبر چیست؟

به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم از سوی خدای متعال در ایام رحلت آن پیامبر عظیم الشأن این خطاب آمد که ایام حیات سپری شد، آن امانت های الهی و آن ودائعی که از سوی خدا برایت داده شده بود که از جمله اش اسم الاکبر بود، اسم الاکبر می تواند یکی از تعابیر اسم اعظم الهی باشد. اسم اعظم الهی ودیعه الهی است، ودیعه الهی پیش امناء الهی است. امناء الهی ائمه معصومین هستند، امین الامناء ابوالائمه الاطهار امیرالمومنین لذا زیارت امین الله زیارت مطلقه و معتبره برای حضرت علی علیه السلام است. روز عید غدیر زیارت امین الله یادتان نرود که قطعا بخوانید و نشان می دهد که معنای امین الله چیست، یعنی اسم الله الاکبر که اسم اعظم الهی است و ودیعت گذاشته شده است. لذا محقق اصفهانی صاحب نهایه الدرایه امیرالمومنین را اسم اعظم می خواند، خود امیرالمومنین اسم اعظم است. اگر نصی هم نداشته باشیم، تحلیل هم این را اعلام می کند. چون پس از که اسم اعظم به ودیعت گذاشته شده بود به دست امیرالمومنین یا آن امانت در اختیار امین الله باشد، آن امین الله یک ذات مقدسی است و یک ولی الله است و یک امین الله است و دارای آن امانت است. آن اسم اعظم الهی مکنون ذهن شریف مولی است، پس یاد علی و توسل به علی در حقیقت استفاده کردن از اسم اعظم الهی است. تمام معرفت ها یک معرفت اصلی دارد که آن معرفت اصلی باعث کمال انسانی است و باعث تقرب انسان به سوی حق است و آن غیر از ولایت چیز دیگری نیست. اگر به سراغ یک عالمی می روید، یک شخص وارسته ای یا استادی می روید، شخص او را کار نداشته باشید، شخص همزه وصل است، اگر شما را به ولایت وصل کرد. اگر دیدید که از خودش می گوید بگویید علیک ما لک و لنا ما لنا، اگر دیدید حتی تظاهری هم که شده است چند جا تظاهر عیب ندارد حتی تظاهری که شده باشد دیدیم که از ولایت می گوید و ما را با ولایت آشنا می کند، آنجا احترام بکنید که ما را به سوی حق دعوت می کند، «هنالک الولایه لله الحق» (۱) . بنابراین اصل مطلب این است که به معنای قرآن دقت کنند که یکی از معانی قرآن معنای تجسمی قرآن امیرالمومنین است. که خودش می فرماید: من قرآن ناطقم. آن قرآن که متجلی بشود به صورت موجود جسمانی، وجود مقدس امیرالمومنین علیه افضل الصلاه و السلام است. توصیه شد به حضرت رسول که آن علم و آن ایمان که ایمانی بود که امیرالمومنین می فرمود: «لو کشف الغطاء لما ازددت یقینا». به ودیعت گذاشته شد یعنی پس از حضرت رسول در عالم عمل، اگر سوال بشود قبل از انقضاء ایام حضرت رسول امیرالمومنین دارای آن علم و آن امانت نبود؟ جواب آن اینکه انوار الهی هستند، جنبه نورانیت ذاتی اش محفوظ است ولی براساس اقتضاءات زمان که ایام حیات محدود است، ظهور و جلوه آن نور ذریه بعضها من بعض است. ظهور و تجلی اش برای ارشاد و هدایت مردم یکی پس از دیگری است، صالح بعد صالح است. در ادامه این حدیث آیه «فقد آتینا آل ابراهیم» را قرائت می کند، بعد می فرماید: «و کل هولاء من الذریه التی بعضها من بعض التی جعل فیهم البقیه و فیهم العاقبه»، حمل آن امانت الهی را و آن تجلی امانت داری بین مردم ذریه بعضها من بعض بماند که بدانید تا جهان است و تا بشر است، این انوار هستند «ذریه بعضها من بعض». «بقیه الله خیر لکم» تا بقیه الله که آخرین ذریه است، آن دیگر ابدی است. «و فیهم العاقبه و حفظ المیثاق حتی تنقضی الدنیا»، معرفت حقیقی این است. آن میثاق و عهد الهی که خداوند می خواهد، آن میثاق وقتی کامل می شود که ایمان به خدا و ایمان به پیامبر و ایمان به اوصیای پیامبر و ایمان به ذریه بعضها من بعض تا بقیه الله. که روایت معروف از طریق شیعه و سنی «من مات و لم یعرف امام زمانه فقد مات میته الجاهلیه». این در بحث رجالی آن دیدیم که در منابع ابناء عامه آمده است با سند معتبر. «و فیهم العاقبه» یعنی «و العاقبه للمتقین» برای این کسان است که می داند این انوار «ذریه بعضها من بعض» ادامه دارد و تا بقیه الله و اینها دارای حسن عاقبتند.

۱- کهف/سوره۱۸، آیه۴۴.

حسن عاقبت موقت و دائم

حسن عاقبت در همین دنیا داریم و حسن عاقبت دائمی که در آخرت است. حسن عاقبت موقت دم جان دادن و حالت احتضار است، این عـاقبت است. هر کاری که بکنیـد و هر قـدر قـدرتی داشـته باشـید و هر قـدر عزتی که خداونـد به شـما داده باشـد، آخرش از مرگ رهـایی وجود نـدارد. آن حسن عـاقبت دنیـایی که فقـط آن لحظه احتضـار است. در روایت صـحیح السـند از حارث همدانی که از اصـحاب مولی امیرالمومنین است و از ثقات و اجلاء است، سند صحیح است و حدیث هم معروف است، قدر متیقن دارد که «یا حار الهمدانی من یمت یرانی»، قدر متیقن برای کسانی است که اهل ولایت امیرالمومنین است. گفته اند اطلاـق دارد، هر بشـری می بینـد، ما آن اطلاق را کار نـداریم، قـدر متیقن هر کسـی که اهل ولایت علی است، دم جان کنـدن حسن عـاقبت دارد، آن را می گوییم «و العـاقبه للمتقین». که گفته انـد گردن مرگ من آیی و نگـاهی بکنی، جـان دهم مرگ سـتـانم که نگـاه تو بس است. برای عـاشق که همین است، آن کسـی که اهـل عشق مولی باشـد، ولایت که اوج بگیرد، ابتـدای ولاـیت می شـود محبت، بعـد از محبت می شـود مودت، بعـد از مودت می شود معرفت و بعـد از معرفت می شود عشق. عشـق تعریف نمی شود، عشق به قلم نمی آید، عشق به بیان نمی گنجد، علم یدرک و لا یوصف. فقط می خواهد ببیند جمال تو را و کافی است.

سوال: ادامه روایت ندارد که کافر به چهره دیگر می بیند که اگر جهنم هم نبرند کافی است

جواب آن روایات سندش ثابت نشده و شبیه تصوف است. آنچه که ما روایت صحیح السند باشد همان بود که مولی در دم احتضار با چهره خودش می بیند و آنکه گفته شده است کفار اینجوری ببیند و جهنم برایش جلوه کند، آنها را سندش را اعتبار کامل نکردیم، و شبیه تصوف است و با ضرورت ها هم تطبیق نمی کند. حسن عاقبت همین است که چهره مولی در دم احتضار دیدن. حسن عاقبت آخرت که آنجا گفته می شود که برای همه شیعیان و پیروان خودش امیرالمومنین عنایتی است و نوری است و رحمت. باز هم در منابع سنی دیدم معتبر و مجبور شدند که توجیه کنند، علی قسیم النار و الجنه. این روایت در منابع سنی از اعتبار بالایی برخوردار است. گفته اند درست است، به این معناست که هر کسی که با علی باشد، با پیامبر است و با خلفاء است و کارش درست است، و اصحاب را قبول دارد، و دین را قبول دارد و مذهب را قبول دارد و بهشت می رود. معیار تقسیم بهشت و جنهم علی می شود، توجیه کرده اند چون روایت از نظر سند مشکل ندارد و ظاهرش این است که روز قیامت قسیم النار و الجنه، به میزان ولایت فرد فرق می کند. اگر ولایت آدم بالا بود، نور بیشتر می گیرد، ولایت بیشتر یعنی آمادگی برای کسب نور بیشتر، اگر ولایت آدم ضعیف بود بهره ای دارد از نور ولایت، حسن عاقبت است. در یک مکاشفه ای علامه امینی قدس الله نفسه الزکیه که کتاب الغدیر را نوشته است که خودش می گوید من بیست هزار جلد کتاب را مطالعه کردم. مرحوم علامه امینی گفت خواب مکاشفه ای دیدم که روز قیامت است و امیرالمومنین است و حوض کوثر است و صف است مردم می روند آقا با یک ظرفی بر مردم آب می دهد، دیدم علامه هم در صف است، گفتم علامه امینی که در صف است، ببینم پیش مولی که می رسد، مولی یک نگاه ویژه می کند. دیدم که علامه امینی که رسید، آقا ظرف را کنار گذاشت و آستین را بالا زد، دستش را برد زیر آب، با دست مبارک برای علامه امینی آب داد، هنیئا له. بعد در ادامه حدیث فرمود: «حتی تنقضی الدنیا»، این دنیا معرفت و رشد به ولایت وابسته است، قوام هستی هم «بوجودهم ثبتت الارض و السماء و بیمنهم رزق الوری و بولایتهم یتحقق القرب و العلاء». در آخر این روایت می فرماید: «و للعلماء و بولاه الامر الاستنباط للعلم و الهدایه» (۱) ، بر عهده ماست که به وسیله ولاه امر که همین ذریه بعضها من بعض است، این ائمه هدی استنباط است برای علم و هدایت، نه علم تنها بلکه علمی که همراه با هدایت است. آن علمی که باعث هدایت بشر است، آن علمی است که از منبع العلم و مهبط الوحی گرفته بشود. از منابع عامه سیوطی در تفسیر الدر المنثور روایتی را نقل می کند از ابن ابی حاتم که از روات معروف ابناء عامه است. می گوید امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه افضل الصلاه و السلام به امام حسن علیه السلام فرمود که مردم جمع کن و برای مردم صحبت کن و ایراد خطابه و بیان معارف، من کنار می روم و فقط صدایت را می شنوم که ممکن است از حضور من حجب و حیاء عارض حال تان بشوید و نتوانید سخنرانی کنید، من کنار می روم و صدایت را گوش می دهم. امام حسن مجتبی مشغول بحث و صحبت شد، حمد خدا و ثناء و صلوات بر پیامبر، و برای مردم بحثش که کامل شد، بحث کامل حسنی، صحبت امام حسن که جمال الله است، وجهه جمال و کماله جمیل. اما حسن مجتبی با چه جمال و جلوه ای کلمات معرفتی و احکام الهی را بیان کرد. از منبر که پایین آمد، امیرالمومنین آمد نزد فرزند بزرگش امام حسن مجتبی، پیشانی امام حسن مجتبی را بوسید بعد فرمود: «ذریه بعضها من بعض»، اینها صالح بعد صالح اند (۲) . اینها بعد از علی، حسن است و بعدش هم امام حسین و امام سجاد و باقر و صادق تا بقیه الله.

۱- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۱، ص۱۶۸، ح۳۱.

۲- الدر المنثور، سیوطی، ج۲، ص۱۸۰.

ادامه تفسیر آیه ۳۳ و ۳۴ سوره آل عمران در موضوع اهل بیت علیهم السلام ۹۳/۰۷/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ادامه تفسیر آیه ۳۳ و ۳۴ سوره آل عمران در موضوع اهل بیت علیهم السلام

«ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین، ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم».

ادامه بحث درباره ذریه در آیه ۳۳ آل عمران

گفته شد که اصطفاء الهی درباره پیامبران ادامه پیدا می کند به ذریه که آن ذراری که بعض شان از بعض دیگر است. روایات و تحلیل های مختصری در این رابطه از منابع معتبر امامیه و ابناء عامه گفته شد. مبنای بحث ما این است که آیات را براساس روایات توضیح بدهیم و تفاسیری که ما در این رابطه در اختیار داریم، تفسیر عیاشی، تفسیر قمی، تفسیر برهان، تفسیر صافی و تفسیر منسوب به امام عسگری سلام الله علیه. در ادامه بحث از ذریه که از یک سو بحث ذریه کامل نشده بود، و از سوی دیگر در این روایت می بینیم که بحث از ذریه درباره امیرالمومنین علی بن ابی طالب بسیار مطلب مهم و دقیقی دارد که به مناسبت ایام هم تعرض بشود.

تفسیر عیاشی و ۱۲ خصلت برای محب علی علیه السلام

روایتی در تفسیر عیاشی آمده: عن ابی عبدالرحمن عن ابی کلبه عن ابی جعفر علیه الصلاه و السلام، روایت از امام باقر است سلام الله علیه با سندی که در تفسیر عیاشی است. «قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم»، این یک بیان جامعی است درباره ذریه که در تمامی نصوص به این جامعیت من ندیدم. «قال رسول الله الروح و الراحه و الرحمه و النصره و الیسر و الیسار و الرضا و الرضوان و المخرج و الفوز و القرب و المحبه من الله و من رسوله»، این دوازده مورد از سوی خدا و از سوی پیامبر «لمن احبّ علیا». روح که راحت روحی و راحت که راحت جسمی است، نصرت پیروزی است مطلقا، یسر وضعیت زندگی با آسایش و آرامش، یسار مسیر روبه راه، انحراف ندارد. رضا رضایت خداوند، رضوان بهشت خدا، مخرج نجات از گرفتاری ها، فوز هم رستگاری، قرب منزلت در پیش خدا، محبت که محبت است. این دوازده مورد از سوی خدا و از سوی رسول خدا اختصاص دارد لمن احبّ علیا، برای کسی که علی را دوست دارد، یک عطفی هم دارد که مطلب را کامل کند «لمن احبّ علیا و إأتمّ بالاوصیاء من بعده» تا حضرت حجت سلام الله تعالی علیه. ما اگر یک مورد را پیدا کنیم، محبت خدا و محبت پیامبر که برای کافی است. حدیث معتبر است و کتاب هم تفسیر عیاشی است. و بعد از این اعتبار یک فراز آخرش که محبت باشد کافی است اما ببینیم مقام قرب یعنی تقرب به خدای متعال و تقرب به حضرت رسول برای کسی است که حضرت علی را دوست دارد. در ادامه می فرماید: «حق علیّ أن أدخلهم فی شفاعتی»، نسبت به کسانی که علی را دوست دارد و ائمه را به امامت قرار دارند حق است بر گردن ما که مشمول شفاعت است. «و حق علی ربّی أن یستجیب لی فیهم» و بریروردگار ما براساس لطف خودش حق است که استجابت کند برای ما نسبت به شفاعتی که برای اینها انجام می دهد. «لانهم اتباعی و من تبعنی فانه منی»، کسی که علی و ائمه را به امامت قرار دارند، اتباع من هستند و از من هستند و کسی که من را متابعت کند، «فانهم منی» مثل ابراهیم و امتش. «لانه منی و انا منه»، برای اینکه علی از من است و من از علی هستم. «دینه دینی و دینی دینه و

سنته سنتی و سنتی سنته و فضلی فضله و انا افضل منه و فضلی له فضل و ذلک تصدیق قول ربی ذریه بعضها من بعض (۱) [۱]». در روایت دیگر در همین تفسیر عن ابی ایوب «قال سمعنی ابوعبدالله علیه السلام و انا اقرء ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین فقال لی و آل محمد کانت فمحوها و ترکوا آل ابراهیم و آل عمران» (۲) . دو جمله را گذاشته اند و جمله سوم که ما گفتیم جمله سوم تفسیر بوده و تفسیر آن را کنار گذاشته. و روایت بعدی عن ابی عمرو زبیری عن ابی عبدالله علیه السلام «قال قلت له من الحجه فی کتاب الله ان آل محمد هم اهل بیته»، سوال کردم از امام صادق دلیل شما بر این مطلب چیست که گفته می شود آل پیامبر اهل بیت اوست؟ دلیل را امام صادق فرمود: «قول الله تبارک و تعالی ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران و آل محمد علی العالمین ذریه بعضها من بعض (۳) ». بنابراین ذریه از حضرت علی علیه السلام تا ائمه که مقام ولایت را دارند و فقط نزول وحی برای آنها مستقیما نیست و محبت علی علیه السلام در آن حد گفته شد. و امام هادی علیه السلام روایتی را نقل می کند که «وجدنا من قول رسول الله»، یعنی این روایت از حضرت رسول قطعا صادر شده است، «وجدنا من قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من أحبّ علیا فقد أحبنی و من احبنی فقد احب الله».

۱- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۹، ح ۳۳.

۲- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۹، ح ۳۴.

۳- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۰، ح ۳۵.

معنی اتمام نعمت و اکمال دین

بعد از آن اوصاف و این محبت و این خصوصیت درباره ذریه و آن هم درباره امیرالمومنین سلام الله علیه آمده است، یک معنای دیگر هم روشن شد که آن معنای اتمام نعمت و اکمال دین است. اولا از لحاظ سند در طریق اهل بیت که هیچ اشکال و شبهه ای وجود ندارد که پس از ماجرای عید غدیر که امیرالمومنین که به ولایت برای مردم از سوی پیامبر به دستور خدا اعلام شد که این مطلب اتمام نعمت و اکمال دین بود، و آنجا آیه «الیوم اکملت لکم دینکم» نازل شد. از طریق روات اهل البیت که مطلب قطعی است و شبهه ای در آن وجود ندارد که تواتر لفظی اگر نباشد، تواتر معنوی قطعی است.

اما کتب اهل سنت

اما از طریق ابناء عامه کتاب درّ المنثور سیوطی در تفسیر همین آیه شماره ۳ سوره مائده روایت را نقل می کند از ابن عساکر از ابی هریره که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم که امیرالمومنین را به ولایت منسوب کرد، عمر بن الخطاب آمد گفت «بخ بخ لک یا علی اصحبت مولای و مولی کل مسلم» و پس از این اعلام این آیه نازل شد «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی». و همینطور خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغدادی روایت را نقل می کند داستان غدیر را مسند نقل می کند و تبریک خلیفه و بعد نزول این آیه (۱) . بنابراین آیه «الیوم اکملت لکم دینکم» از طریق شیعه و سنی آمده. پس از که این نزول و این ماجرا از لحاظ شیعی و سنی درست بود، نگاهی درباره اتمام نعمت که فرمود: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم

نعمتی».

۱- تاریخ بغدادی، خطیب بغدادی، ج۸، ص۲۸۴.

سوال و جواب در مورد اینکه مگر زمان پیامبر دین کامل نبود

سوال: گفته می شود که مگر با پیامبر اعظم دین کامل نبود؟ جواب آن این است که کمال دین ابعاد دارد: یکی از نکته های اصلی در جهت کمال دین استمرار و جاودانگی دین است. ادیان الهی هیچ کدام دین کامل در شکل دین اسلام اعلام نشد. پس دین کامل که اعلام شده، دین محدود به مقطع زمانی بوده.

رمز و راز خاتمیت، ولایت است

«اکملت لکم دینکم» دین کامل شد در عمود زمان الی الابد، تا ابد ائمه و اولیاء و اوصیاء هستند و مقام پیامبری محفوظ است و ولایت ولی اللهی محفوظ است و این دین هم تا ابد دین جاودانه و سرمد است که به آن صدق می کند «اکملت لکم دینکم». این منظور از کامل شدن دین. لذا گفته ایم رمز و راز خاتمیت ولایت است. اگر ولایت نبود، خاتمیت معنا نداشت، برای اینکه پیامبری و نبوت در هر مقطع تاریخی و زمانی یک ضرورت است. واسطه ای بین خالق و مخلوق واسطه کونی است، و واسطه ارشادی و هدایتی است و واسطه نوری است. و آن یک ضرورتی است که در بحث نبوت گفته ایم. آن ضرورت بعد از رحلت پیامبر توسط ائمه جواب می گیرد و حل می شود. ادامه دارد خاتمیت، در حقیقت خاتمیت نیست، و در حقیقت استمرار است. استمرار نبوت به وسیله ولایت. این معنای اکمال دین است.

سوال: در قرآن آمده است خاتم النبیین، می شود گفت مسامحه خاتم النبیین است.

جواب: اصطلاحات فرق می کند، اصطلاح قرآن همان است اما اصطلاح علمی و عقیدتی و کلامی این است. اختلاف در اصطلاح مخالفت با قرآن نیست. آن اصطلاح قرآنی را در بحث کلامی عقیدتی اگر بکار ببریم، معنایش استمرار است نه ختم. در قرآن همان با معنی قرآنی که ختم بعثت هاست، ولی ما در بحث عقائد و کلام می گوییم پیامبر و ضرورت پیامبری که ایجاب می کند پیامبری باید باشد بین مردم، این استمرار دارد به توسط ولایت. بنابراین اکمال دین بیان شد.

اتمام نعمت

اما اتمام نعمت چیست؟ اجمال آن این است که اتمام نعمت یعنی نعمت تمام شد و آخرین نعمتی که در دنیا برای انسان وجود دارد، آخرین نعمت تمام شد. این آخرین نعمت عبارت است از ولایت امیرالمومنین سلام الله تعالی علیه. چرا این تمام نعمت است و چیزی برای بشریت از باب نعمت باقی نماند؟ چون ولایت امیرالمومنین نسبتا یک نور یا یک ولایت ابدی و ازلی است. تازه نیامده، کتاب اصول کافی مرحوم کلینی از امام صادق علیه السلام با سند نقل می کند «قال ولایتنا ولایه الله التی لم یبعث نبیا قطّ الا بها (۱) »، ولایت ما ولایت خداست آن ولایت ازلی و ابدی است که نعمت تمام می شود، که هیچ پیامبری مبعوث نشده است الا به وسیله این ولایت. از امام رضا علیه السلام «قال ولایه علی علیه السلام مکتوبه فی جمیع صحف الانبیاء»، در تمام کتب آسمانی و کتاب های پیامبران ولایت حضرت علی مکتوب است. «و لم یبعث الله رسولا الا بنبوه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و وصیه علی» (۲) ، این است معنای اتمام نعمت. بنابراین ولایت ازلی و ابدی است. و روایت دیگر الحسین بن محمد عن معلی بن محمد عن محمد بن جمهور قال حدثنا یونس عن حماد بن عثمان عن الفضیل بن یسار عن ابی جعفر «ان الله عزوجل نصب علیا علماً»، خدا حضرت علی را علمی را نصب کرده، بینه و بین خلقه، این علم هدایت است، این علم رشد است، این علم تقواست، این علم تدین است، این علم تصدیق رسول الله است، این علم تصدیق قرآن است. «نصب علیا عَلَماً بینه و بین خلقه فمن عرفه کان مومنا»، لذا معرفت امیرالمومنین علامت مومن است، «من عرفه کان مومنا و من انکره کان کافرا»، کسی که علی را انکار کند، کافر است. «و من جهله کان ضالّا» (۳) ، گمراه کسی است که مولی را خوب نشناسد، کسی جاهل است و حقش را و مقامش را نمی فهمد این گمراه است. «و من نصب معه شئ کان مشرکا»، کسی که در برابر علی یک کسی دیگری خودشان نصب کنند، چون دیدید در ابتداء فرمود: «ان الله عزوجل نصب علیا»، نصب از سوی خدا بوده و دستور داده به پیامبر، آن روز غدیر در حقیقت نصب علی از سوی خدا بود، «بلغ ما انزل الیک». «و من جاء بولایته دخل الجنه»، کسی که ولایت امیرالمومنین را دارد، جواز ورود در بهشت است. این روایت نظیرش از طریق ابناء عامه هم آمده که بدون ولایت علی کسی وارد بهشت نمی تواند بشود. این است که اتمام نعمت، نعمت آسایش بخش و آرامش آفرین است. آنکه روح آدم را آرامش می دهد محبت علی است و آنکه برای آدم آسایش جسمی می دهد، محبت علی است.

۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۴۳۷، باب فیه نتف و جوامع من الروایه فی الولایه، ح۳.

۲- اصول کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۴۳۷، باب فیه نتف و جوامع من الروایه فی الولایه، ح۶.

۳- اصول کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۴۳۷، باب فیه نتف و جوامع من الروایه فی الولایه، ح۷.

معنی محبت به علی علیه السلام محبت عن معرفه است

منتها اگر سوال بشود که این محبت چه باشد؟ ما اشاره کردیم که منظور از محبت آن علاقه قلبی بر خواسته از معرفت علی است. کسی که این ولی الله را بشناسد و به او دل بدهد و به او علاقه قلبی پیدا بکند، این محبت به معنای کلمه است. محبت عامیانه و ساده نیست که احساساتی باشد، محبت عن معرفه باعث ورود در بهشت و آسایش جسمی و آرامش روحی می شود.

تفسیر آیه ۶۱ سوره آل عمران در موضوع اهل بیت علیهم السلام ۹۳/۰۷/۳۰

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: تفسیر آیه ۶۱ سوره آل عمران در موضوع اهل بیت علیهم السلام

مناسبت هایی هم وجود دارد که باید اشاره شود، سالروز واقعه حره است، شهدایی که به نام شهدای حره در مدینه هستند، اینها در مثل چنین روزی به شهادت رسیدند که ان شاء الله ارواح شان را با ارواح شهدای کربلا محشور فرماید. اینها ذراری سادات بودند و می خواستند دولت را از غاصبین بگیرند، موفق هم شده بودند، به نزدیکی های کار رفتند، محاصره شدند و همه شان به شهادت رسیدند و یک جمع شدند، قبر و اثری ازشان نیست، ولی جایش را نشان می دهد که اینجا شهدای حره است که رضوان الله تعالی علیهم. که این دو قسم از شهداء هستند که شهدای حره در بقیع اند و شهدای فخّ در مکه هستند. شهدای حره با شهدای فخّ فرقش این است که شهدای فخّ همان است که گفتیم که ساداتی بودند و قیام کرده بودند که حسنی ها هستند و شهید شدند و منطقه شان هم در مکه یک خیابانی است به نام خیابان شهداء و منطقه ای است. شهدای حره در رکاب خود رسول الله به شهادت رسیدند، و آنجایی که در بقیع می روید یک مقبره بزرگی است، و چند تا سنگ گذاشته شده، و دیگر اثری نیست، آنجا دو قسم شهید وجود دارد، شهدایی که زخمی های احد را آورده بودند و شهدایی که جنگ حره بود و در رکاب خود حضرت رسول در مدینه مدفون هستند. مناسبت دیگر هم درگذشت مرحوم مغفور آیت الله شیخ محمد رضا کنی رحمه الله تعالی است که ان شاء الله خداوند روح ایشان را با ارواح ائمه ال البیت محشور کند. مرد عالم و از صفات برجسته ایشان آن اخلاق شان بود و آن ثبات روحیه اش، روحیه طلبگی اش را هیچ وقت از دست نمی داد، ثبات روحیه بسیار مهم است، خداوند ان شاء الله برای ایشان نسبت به آن زحماتی در راه خدمت به مکتب اهل بیت و خدمت به نظام اسلامی انجام داده است، اجر جزیل و ثواب جمیلی برایش عنایت کند.

ص: ۱۴

اما تذکر، بحث قبلی که داشتیم آیه سی و سه در یکی از آن نصوص آمده بود از حضرت رسول نقل شده بود که «و المحبه من الله و من رسوله لمن احب علیا» تا آخر بعد فرمود: «فانه منی» که «فانه منی» اول مربوط به حضرت علی است، مثل ابراهیم «جری فی ولایته منی و انا منه»، دو تا احتمال دارد، یک «فانه منی» قبل از ذکر اسم حضرت ابراهیم است که معلوم است ضمیر می رود به حضرت علی. و بعد از آن می گوید «فانه منی» مثل ابراهیم «جری فی ولایته» بعد می گوید «منی و انا منه دینه دینی»، این دو تا احتمال دارد، احتمالش این است که این ضمیر «و دینه دینی» مربوط باشد به حضرت ابراهیم، «سنته سنتی فضله فضلی» تا به آخر و احتمال دارد که مثل آن «فانه منی» قبل از ذکر حضرت ابراهیم راجع بشود به امیرالمومنین سلام الله

تعالی علیه. و دو احتمال تقریبا مساوی یا بگوییم ضمیر دوم به احتمال قوی تر به حضرت ابراهیم راجع بشود.

اما آیه شریفه مباهله سوره آل عمران آیه ۶۱

متن آیه: «قل تعالوا ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین». و لو قال تعالون نتبهل فنجعل لعنت الله لم یکونوا یجیبون للمباهله. یک روایت بخوانم و بعد برویم به منابع ابناء عامه. در تفسیر عیاشی روایت است: عن الاحول عن ابی عبدالله علیه السلام، احول از اصحاب امام صادق است، «قال قلت له شیئا مما انکر به الناس فقال قل لا»، می گوید از آقا امام صادق سوال کردم که یک چیزی را ما اتباع اهل بیت اشکال می کنند می گویند ما قریشیم و ما اولی القربی پیامبریم. امام صادق فرمود: «قل لهم ان قریشا قالوا نحن اولی القربی الذین لهم الغنیمه فقال لهم کان رسول الله لم یدع للبراز یوم بدر غیر اهل بیته و عند المباهله جاء بعلی و الحسن و الحسین و الفاطمه أفیکون لهم المرء و لهم الحلم (۱) ». جوابی که داده شده است این است که امام صادق فرمود: برای آنهایی که ادعاء می کنند که ما ذوی القربی هستیم که غنیمت جنگی می گیریم، بگویید که پیامبر در جنگ بدر برای مبارزه چه کسانی را دعوت کرد و فراخواند؟ و در روز مباهله به عنوان اهل بیت خودش و فرزندان و نسوان و انفس چه کسانی را آورد؟ دیدید که علی بود و فاطمه و حسن و حسین سلام الله تعالی علیهم اجمعین. می شود که تلخی ها و مقاومت ها توسط این مجموعه از اهل بیت باشد ولی شیرینی ها و غنیمت گرفتن ها و استحقاق ها مال دیگران باشد، قاعده من علیه الغرم فله الغرم، بنابراین آنکه اهل بیت است حضرت رسول آنها را معرفی کردند در مباهله و روز بدر. این حدیث هم در تفسیر عیاشی آمده و هم در تفسیر برهان و هم در بحار (۲)

۱- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۱، ص۱۷۶، ح۵۷.

۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۳، ص ۲۰۰.

سوال: در تفسیر برهان و در بحار هم مرسل نقل شده؟

جواب: در تفسیر برهان و بحار مسند است، اما تفسیر عیاشی سندها حذف شده. این آیه مباهله با این مصداق و با این خصوصیت که علماء و روحانیون بنی نجران مسیحی ها در جهت مبارزه با رسول الله الاعظم آمدند آنها می گفتند مسیحیت حق است، رسول الله صلی الله علیه و اله حقانیت اسلام را اعلام می فرمود. می دانید که در بحث نبوت و حقانیت دین اول معجزه است، دوم استدلال است، سوم راه آخر مباهله است. مباهله این است که پس از یک عقد و یک صیغه خاصی نبتهل لعنت الله یک مطلب اعلام می شود و آن این است که هر کدام که بر باطل باشیم، پس از این مبارزه و این معاهده باید همان آنجا سر پا بدون اینکه تاخیر زمانی اتفاق بیافتد، باید به هلاکت برسد، باطل باید هلاک بشود. این آخرین برنامه مباهله است. این برنامه مباهله از این جهت که معلوم است و نتیجتاً هم مسیحی های بنی نجران شکست خوردند و هیئت و شکل افراد مباهله حضرت رسول که دیدند، رئیس شان اعلام کرد که اگر برویم با اینها مباهله بکنیم دیگر صغیر و کبیر ما از دنیا می رود و همه هلاک می شود. چیزی که ما کار داریم: ۱. اتقان و صدور و ثبت این ماجرا از طریق ابناء عامه و تفاسیر ابناء عامه. دوازده تا تفسیر این آیه مباهله را با همین خصوصیات با مختصر فرقی آورده است، آنچه که در همه این دوازده تا تفسیر آمده این است که مباهله ای که پیامبر اعلام کرد، منظور از نسوان حضرت زهراء بود، منظور ابناء حسن و حسین و منظور از نفس حضرت علی. این را همه این دوازده تا تفسیر آورده که برای ما خیلی مهم است. شما اگر بگویید که با این صراحت و با این قاطعیت که پیامبر نفس خودش را معرفی کرد، فرزندان خودش را معرفی کرد، اختلافات از کجاست؟ می گوییم اختلافات بشر دو تا وجود دارد: یک وجود معنوی دارد، یک وجود شیطانی دارد. بشر در قالب شیطان قرار می گیرد، نقش شیطان نقشی است که در قالب انسان که به معنی شیطان درست در قالب انسان و خود انسان می شود یک شیطان مجسم و شیطان که بیاید دیگر حق و باطلی نیست، شیطنت است. دقیقا بویی از اسلام و دین که نیست، از بشریت وجود ندارد، شیطان مجسم است و الا در برابر این براهینی که وجود دارد

ص: ۱۶

۱۲ تفسیر اهل سنت مطلب مباهله را آورده اند

اینکه در دوازده تا تفسیر: ۱. تفسیر جامع البیان طبری که مصری ها می نویسد طبری امام المفسرین، ۲. تفسیر الکشف و البیان به تالیف ثعلبی که تفسیر معروف و مشهوری است. ۳. تفسیر معالم التاویل تفسیر بغوی. ۴. تفسیر کشاف زمخشری، ۵. تفسیر کبیر فخر رازی. ۶. تفسیر انوار التنزیل بیضاوی، ۷. تفسیر الجامع لاحکام القرآن للقرطبی که مشهور است به تفسیر قرطبی، ۸ تفسر القرآن العظیم، تفسیر ابن کثیر. ۹. تفسیر در المنثور سیوطی. ۱۰. تفسیر روح المعانی و البیان بروثی، ۱۱. تفسیر روح المعانی تفسیر آلوسی، ۱۲. تفسیر محاسن التاویل قاسمی.

متن از زمخشری در کشاف

از جمع این تفاسیر فقط از زمخشری یک متن را نقل می کنم که زمخشری در عین حالی که مفسر است، یک صوفی به قول بعضی ها عارف و جزء زهاد و عباد در جمع مفسرین ابناء عامه است. تفسیری که نوشته است در داخل مکه مکرمه در حال عبادت نوشته و با یک مقدمات و موخرات خیلی عجیب. دقیق و فاضل هم است و در عین حال تعصب نسبت به مذهب خودش هم دارد. در کتاب تفسیر کشاف می گوید پس از که مباهله مطرح شد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با آن علمای مسیحی و بنی نجران قرار بر مباهله گذاشتند، یک اختلاف و بحثی بین خود آن مسیحی ها صورت گرفت، برای بزرگترشان که اسمش عاقب یا عاتب است که صاحبنظر بود، مطرح کردند که شما بگویید چه کنیم. آن عاتب گفت ای گروه نصارا پیروان حضرت مسیح می دانید که پیامبر آخر الزمان پیامبر مرسل است و اگر مباهله بکنند دیگر یک نفر از کبیر و صغیر شما باقی نخواهد ماند. بنابراین باید منصرف بشویم. در همین وضعیت بود، دیدند «فاتی رسول الله و قد غدا محتضنا الحسین آخذا بید الحسن و فاطمه تمشی خلفه و علی خلفها و هو یقول اذا انا دعوت فآمن». این روایت را کشاف نقل می کند که حضرت رسول بیرون آمد، حالتش را نقل می کند که امام حسین را بغلش گرفته بود، امام حسن را دستش را گرفته بود، حضرت زهراء پشت سرش می امد، امیرالمومنین پشت سر. با این حالت آمدند. این نقلی است که کشاف می گوید. بعد ادامه می دهد که اگر این مباهله صورت می گرفت، و قال صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: قسم به کسی که جان من در دست اوست که اگر اهل نجران مباهله را انجام می دادند «لمسخوا قرده و خنازیر و لاضطرم علیهم الوادی نارا»، همه مسخ می شدند و وادی همه آتش می گرفت. زمخشری بعدا اضافه می کند، «فما معنی ضم الابناء»؟ در این مباهله حضرت رسول فرزندان خودش را چرا آورد؟ «قلت ذلک آکد فی الدلاله علی ثقته بحاله و استیقانه بصدقه حیث استجرأ علی تعریض اعزته وافلاذ کبده»، می گوید این حالتی که حضرت رسول اقدام کرد برای این بود که یقین به صداقت خودش داشت، برای اینکه با خودش آورده بود بهترین عزیزانش را، پاره های جگرش را آورده بود، که دیگر آدم از خودش می گذرد و از پاره های جگرش نمی گذرد. یقین داشت که صدق و صداقت با حضرت رسول است، پاره های جگرش را آورده بود (۱)

۱- کشاف، زمخشری، ج ۱، ص۳۶۸.

در کشاف آمده کسی که به محبت محمد و آل محمد از بین برود چه امتیازی دارد

روایت دیگر از زمخشری «قال رسول الله: من مات علی حب آل محمد مات شهیدا، ألا و من مات علی حب آل محمد مات مغفورا له، الا و من مات علی حب آل محمد مات تائبا، الا و من مات علی حب آل محمد مات مومنا مستکمل الایمان»، آل پیامبر را شرح می دهد که فاطمه و علی و حسن و حسین است. کسی که به حب این آل البیت از دنیا برود، مومنا مستکمل الایمان. «الا و من مات علی حب آل محمد بشّره ملك الموت بالجنه، ثم منکر و نکیر»، نکیر و منکر که وحشت و ابهت دارد کسی که به حب آل بیت از دنیا رفته باشد آن دو تا بشارت می دهد، عوض اینکه بترساند، میگوید مژده تان بهشت. «الا و من مات علی حب آل محمد یزفّ الی الجنه کما تزفّ العروس الی بیت زوجها، الا و من مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره مزار ملائکه الرحمه، الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنه، ألا و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا. و من مات علی بغض آل محمد لم یشمّ رائحه الجنه (۱) ». با این روایت این خصوصیاتی که در محبت اهل بیت آمده است، کسی که در ایام محرم برای مراسم اهل بیت می رود عزاداری می کند، منبر می رود، روضه می خواند، اشک می ریزد، سینه می زند، زنجیر می زند همه در راه محبت اهل بیت است، و در راه اهل بیت است و این اوصاف را از طریق ابناء عامه دارد. این مومن اند و مستکمل الایمان، کسی که حب اهل بیت را دارد. ایام محرم حتی المقدور بتوانید منبر بروید.

۱- کشاف، زمخشری، ج۴، ص ۲۲۰.

کسانی برای تبلیغ می رونـد، این تذکر حقیر را داشـته باشـند که تبلیغ ایام محرم است، امام حسـین سـلام الله تعالی علیه در قیام خودش هدف قیامش را اعلام کرد، «أرید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر»، امر به معروف و نهی از منکر، شما در منبرتان اگر این امر به معروف و نهی از منکر را محور قرار بدهید، تمام مباحث شـرعی، عرفی، فردی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی همه را پوشـش می دهد. امر به معروف و نهی از منکر دو تا معنی دارد: یک معنایش این است که منظور از امر به معروف، معروف یعنی واجبات، منکر یعنی محرمات، به تعبیر اهل ذکر که مراجعه کنید، زیارت آل یس «المعروف ما أمرتم به و المنکر ما نهیتم عنه». معروف آن است که ائمه دسـتور به انجام آن بدهد، منکر آن است که ائمه دستور نهی از آن صادر کند. این معنای اول، معنای دوم امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک مفهوم دارای درجات که به قول منطقی ها کلی مشـکّک. معروف یعنی تمامی زیبایی ها و منکر یعنی همه زشتی ها، دیگر در دنیا اگر بخواهیم یک حرکتی درسـته داشته باشیم، دافعه و جاذبه زیبایی و زشـتی است. حرکتی که ادامه پیـدا می کنـد، رعـایت معروف و منکر است. و منتهـا زیبـایی هـا و زشتی هـا اگر الزامی شـد، واجبـات و محرمات است. اگر دنیا معنای معروف و منکر را بدانـد که چیست، آنچه را که فطرت آدم تاییـد می کنـد و اقتضاء دارد، معروف است و آنچه فطرت آدم از او تنفر دارد او منکر است. منتها دستورش می آید برای تکمیل، فطرت مرحله اقتضاء است و دسـتور و بیان شرع مرحله تکمیل است. نقش پیامبر تکمیل فطرت است. و روح انسان آرامش انسان، آرامش جامعه در گرو همین معروف و منکر است. در چنـد سال پیش در یکی از ایسـتگاه های قطار در آمریکا دیـده شـد که یک خانمی مورد حمله یک آدم وحشی قرار گرفت، آنجا دیگر کسـی به کسـی کار ندارد، دید که یک خانم که مورد حمله قرار گرفت، یک آقایی آمد شـروع کرد به دفاع، دفاع که تمام شد، یک فرد محققی بود، نویسـنده ای سوال کرد شـما چه نسبتی داشتید؟ گفت هیچی، مسـلمانید؟ بلـه، مـذهب؟ شـیعه. چرا رفـتی دفـاع کردی؟ گفت نهی از منکر است. این نهی از منکر دسـتور مـاست. هر معروفی را پشتیبانی کنیـد و هر منکری را بایـد جلوی آن را بگیریـد. آمد شـروع کرد به تحقیق، کتاب دو جلدی نوشت، چاپ آسـتان قـدس رضوی است و اسم نویسـنده خارجی است مایکل کوک، دو جلد کتاب درباره امر به معروف و نهی از منکر به خاطر یک موردی که نهی از منکر واقعا چقدر جالب است. بی خبر از اینکه این امر به معروف و نهی از منکر را سـید الشهداء سلاـم الله تعـالی علیه در بیـان و در عملش برای دنیا به ثبت رسانـد. یک بیانی است که در مرحله تصور است و یک چیزی در مرحله ثبت است، ثبت کرد در سینه تاریخ. امر به معروف و نهی از منکر توسط امام حسین در سینه تاریخ ثبت شد.

جاذبه های سید الشهداء

اما سید الشهداء سلام الله تعالی علیه که همین الان یک معجزه ای است که اصلا در دنیا این جمعیت محرم و این آثاری که در ایام عاشوراء است و این مجالس، هیچ توجیه علمی و تحلیلی و حقوقی ندارد. بیست و سه چهار میلیون جمعیت در کربلا، هیچ کجای دنیا همچی جمعیتی نیست، این همه پذیرایی مردمی در هیچ کجای دنیا نیست، معجزه تاریخ، به خاطر جاذبه سید الشهداء. یک چیزی آنجا است یک جاذبه ای است که این حرکت ها به وجود می آورد. آن جاذبه چیست؟ جاذبه از لحاظ تحلیلی و تحقیقی برمی گردد به عشق، تمام مردم با تمام زحمت پای برهنه آبله زده، خسته می رود تا برسد بگوید السلام علیک یا اباعبدالله. آنهایی که فقط عقل دارد و عشق ندارد، می گوید این کار درست نیست، چرا خودت را خسته می کنی، چرا این همه خرج، چه فائده دارد؟ آن عقل دارد و عشق ندارد. اما عشق می گوید اینکه چیزی نیست، یک جانم که چیزی نیست، اگر صدهزار مرتبه جان بمیرد و دوباره زنده بشوم، برای امام حسین هستم. در مکاشفه ای حبیب بن مظاهر گفته شده بود که برمی گردی؟ گفت دنیا فائده ندارد، اما اگر در رکاب سید الشهداء باشم، بله. آنجا که عشق خیمه بزند، جای عقل نیست. مسئله عشق یک واقعیتی است اما عشق تحلیل عقلی ندارد، یک جاذبه ای است که آدم را دیوانه وار می برد، اما می برد و به طرف حق هم می برد، عشق حقیقی به طرف حق می برد. یک نفر که از آلمان است و طلبه شده است، موسسه بزرگی است تبلیغ مسیحیت و می گویند ما سعی می کنیم مسلمان ها را در طول سال ببریم به طرف مسیحیت اما محرم که می رسد یک مرتبه ورق برمی گردد. استدلال می شود؟ نه، چیست که برمی گردد؟ عشق است. عشق چیست؟ گریه دارد، عشق سینه زدن دارد، روضه خوانی دارد. اینها مظاهر عشق است. عشق یک واقعیتی است عشق به حق، واقعیت روحی آدم است، جهت می دهد آدم را به سوی حق، دیگر چه می شود و چه نمی شود، بر عاشقان جنت و نار یک، برای دلیران گل و خاک یک. اصلا استدلال و منطق معنا ندارد. سوال می کنند که امام حسین در راهپیمایی ها و مجامع عمومی که چرا واقعه کربلا خاموش نمی شود، جوابش را داده می شود: ۱. اخلاص بود، چیزی که از سر اخلاص است، می ماند. ۲. بعضی از محققین گفته اند که امام حسین قیامش مطابق با فطرت بود، و چیزی که مطابق با فطرت بشر باشد باقی است. و اما جواب صحیحش آن بود که ما اشاره کردیم، امام حسین یک شعله عشق را روشن کرد، برافروخت. عشق به خدا که به معنای کلمه روشن بشود، به قلب پیروانش هم تاثیرگذار است، آن عشق آدم را می کشد و با خودش می برد. او خودش به معنای کلمه بهشت، جهنم خدمت اینها باشد و اینها آثار است اما خودش یک مطلبی است به نام عشق. دلدادگی به معشوق پس از معرفت یک واقعیتی است، او عشق به خدا را به معنای کلمه در سرزمین کربلا تجلی ساخت و او اثر کرد برای دنیا و ما فیها. تا بشر است، تا عشق است، تا توجه به عشق است، ماجرا و مراسم عاشوراء زنده است.

ابرار و مقربان کیانند؟

او عشق خودش تا جایی بود که گفته می شود در مسئله عشق که عباد صالح خدا کسانی هستند دارای معرفتند، عامل به واجبات و محرماتند، ابرار کسانی هستند که معرفت هم دارند و عشق را هم در حد ابتدائی اش درک کرد ه اند. یعنی عشق به ولی خدا پیدا کرده اند. ابرار کسانی هستند که ولایت علی را درک کرده و شناخته است. اینها ابرارند، و ائمه خدا معصومین خودشان مقربین اند که «حسنات الابرار سیئات المقربین»، معنایش این است که برای ما سه رکعت نماز شب بخوانیم حسنه است اما برای آنها باید یازده رکعت کامل بشود. مقربین ائمه اطهارند. و گفته می شود که بهشت آرزوی ابرار است و مقربین آرزوی بهشتند. ابرار آرزو می کنند به بهشت بروند، و بهشت آرزو می کند که مقربین را داشته باشند. گرتو بر من عاشقی ای محترم، پرده بر کن به تو عاشق ترم، زود آ می کشم من ناز تو، عرش و فرشم جمله پا انداز تو. این عاشق است که آن مرحله مقربین که رسید، عاشق معشوق می شود و معشوق عاشق. آنجاست که به سید الشهداء گفته می شود «یاءیتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه»، راضیه عاشق بودی و برگردد مرضیه معشوق.

تفسیر آیه ۶۸ آل عمران در موضوع ولایت اهل بیت علیهم السلام ۹۳/۰۸/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: تفسیر آیه ۶۸ آل عمران در موضوع ولایت اهل بیت علیهم السلام

ص: ۲۱

«قال الله تعالی: فلم تحاجون فیما لیس لکم به علم و الله یعلم و انتم لا تعلمون. ما کان ابرهیم یهودیا و لا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما و ما کان المشرکین. ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا و الله ولی المومنین». آیه ۶۸ سوره آل عمران،

ترجمه

می فرماید: «ان اولی الناس بابراهیم» اولی و نزدیک تر به حضرت ابراهیم کسانی است که از حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه و آلهما الصلاه و السلام تبعیت می کند «و هذا النبی و الذین آمنوا» و این پیامبر و آنهایی که ایمان دارند «و الله ولی المومنین»، این ترجمه آیه بود اجمالاً.

دقت در معنی و مراجعه به تفاسیر

اما به معنای این آیه دقت کنیم، آنگاه به تفسیر مراجعه کنیم. در این آیه به حضرت ابراهیم یک اولویتی نسبت می دهد که این اولویت یک قرب نسبی یا قرب مکانی و یا قرب در همنشینی به نظر نمی رسد، طبیعتاً منظور از این اولی الناس آن اولویتی باشد که نسبت به مقام معنوی حضرت ابراهیم قرب و ارتباط داشته باشند. آنهایی هستند که متابعت کردند حضرت ابراهیم را، معلوم است که منظور از این متابعت عادی نیست و الا کل پیروان حضرت ابراهیم می شد اولی الناس. «و هذا النبی و الذین

آمنوا»، «هـذا النبی» ضـمیر به حضـرت ابراهیم برود یعنی این پیـامبر و کسانی که ایمان آوردنـد که در این صورت جمله ناقص می شود که اولی الناس گفت بعد «و هذا النبی و الذین آمنوا» و اگر نبی مراد حضرت ابراهیم نباشد، معنای آیه را براساس فهم قاصـر می فهمیم که آن اتبعوه خـاص که منظور از متـابعت به شـکل کامـل باشـد، هم متـابعت نسبی و هم متابعت معنوی، این پیـامبر یعنی پیـامبر اعظم «و الـذین آمنوا»، و الـذین آمنوا هم در دیـد ابتـدائی می شود آنانی که ایمان آوردنـد، آنان که ایمان آوردند کل مسلمان هاست، این باز تطبیق نمی کند. چون این آیه می خواهد آن وارثان و پیروان و اولیائی که پس از حضرت ابراهیم می آینـد را بیـان بکنـد. اگر منظور همه کسـانی باشـند که فقـط ایمان به خـدا داشـته باشـند، دیگر معنی نمی دهـد که متابعین خاص و اولی الناس به حساب بیایـد. «و الله ولی المومنین»، خداوند ولی مومنین است، این هم یک فیض و عنایت ویژه که یک ولایت خاص یعنی یک سـرپرستی مسـتقیم و ویژه دارد خداوند نسـبت به این دسـته. پس از دقت به این معنا باید پیدا کنیم که اینها کیانند؟ مردم عادی که نمی تواند باشند، پس کیانند؟

ص: ۲۲

روایت اصول کافی در تفسیر اولی الناس

مراجعه بکنیم اولا مصدر و منبع معتبر کتاب اصول کافی کتاب حجت باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه، در این باب آیاتی که درباره ولایت آمده است در این باب ذکر شده. روایت ۲۰ این باب سند این است: الحسین بن محمد عن معلی بن محمد عن الوشاء عن مثنی عن عبدالله بن اجلان عن ابی جعفر، روایت سندش از اعتبار ابتدائی برخوردار است، هرچند در حد صحیحه نمی شود اعلام کرد ولی روایت دارای اعتباری است. از امام باقر علیه السلام «فی قوله تعالی ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه، للذین یعنی لانهم الذین تبعوه»، تقریبا این لام للذین این تعلیل و توصیف را در ضمن دارد. «للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا قال هم الائمه و من اتبعهم (۱) [۱]»، آن کسانی که اولی الناس هستند، آن کسانی که به حضرت ابراهیم نسباً و معنویاً نزدیک هستند و در حقیقت وارثان معنوی و نسبی حضرت ابراهیم علیه الصلاه و السلام هستند، همین ائمه معصومین هستند.

منظور از من اتبعهم چه کسانی هستند؟

«من اتبعهم» شیعیان امیرالمومنین منتها آیا کل شیعیان این هستند؟ یعنی واقعا از آن اولی الناس هستند؟ در تعابیر که دقت کنیم، پیدا می شود که آن گروهی که «اتبعهم». اینجا دیگر نکته ها دارد. همان حدیث معروفی که کسی آمد به واسطه شخصی از حضرت علی علیه السلام سوال کرد که ما واقعا از شیعیان شما هستیم؟ جواب آمد که اگر پایبند به واجبات و محرمات هستید بله، اگر پایبند به واجبات و محرمات نیستید نه. «من اتبعهم» نگفته است «شیعتنا» یعنی متابعت کنند از ائمه به معنای کلمه، متابعت به معنای کلمه از ائمه عقیدتاً و عملاً، عقیدتاً بدانند که پیامبر و علی یک روح در یک جسم است، «انفسنا و انفسکم» طبق تفسیر شیعه و سنی که در آیه مباهله است. و پیامبر علی است و علی پیامبر است، نفسش است با یک فرق یکی را اسمش می گذاریم نقطه و یکی را تعبیر می کنیم باء بسم الله، فرقش فقط لفظی است. که خود علی علیه السلام در آن روایتی که از طریق ابناء عامه است که امیرالمومنین فرمود: رسول الله الاعظم باء «بسم الله الرحمن الرحیم» و کل« بسم الله الرحمن الرحیم» در محاق اسم اعظم است. که گفته بودیم کلمه «بسم الله الرحمن الرحیم من العبد ککلمه کن من الرب». لذا اگرکسی مشکلی داشته باشد یا بخواهد روحیه اش تقویت بشود هر روز صبح یازده تا «بسم الله الرحمن الرحیم» و شب هم یازده« بسم الله الرحمن الرحیم». این «بسم الله الرحمن الرحیم» که اسم اعظم شد.

۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ج۱،ص۴۱۶، کتاب حجت، ب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه، ح۲۰.

منظور از اینکه علی علیه السلام نقطه باء بسم الله است

طبق روایت ابناء عامه که از علی نقل می کنند. اکثر روایات ابناء عامه بعد از ابوهریره از ابن عباس است و عائشه و امیرالمومنین که کل روایاتشان تقریبا از این سه نفر است. از امیرالمومنین علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: رسول الله الاعظم باء بسم الله است «و أنا نقطه تحت باء بسم الله». ما این را معنایش در اوائل نمی فهمیدیم، مثل ما هم دیدم کتاب هم نوشتند ولی نفهمیدند و یک چیزهایی اعلام کردند و توجیه کردند. در آخر که به قول مرحوم شیخ عبدالکریم حائری قدس الله نفسه الزکیه موسسه حوزه دیدیم این دو تا نمی شود، نقطه با باء دو تا نیست، تعبیر دو تاست، یک حقیقت است، یک روح است در دو قالب، «أنا نقطه تحت باء بسم الله». علی جان پیامبر است و پیامبر هم خود علی. عقیدتا متابعت کنیم از اتباع باشیم، برای بعضی از عزیزان توصیه می شود می رود دنبال یک اذکاری طولانی، ذکر خیلی خوب است، بسیار چیز خوبی است، ولی ذکر فرع است، اصل معرفت است. عرفان ریشه اش معرفت است و معرفت هم ریشه اش ولایت است. ولایت را خیلی از عزیزان تقلیدی دارند، تقلیدی هم درست می شود چون ولایت فطری است، و الا برای بچه سن ها که بحث معرفتی ندارد ولی برای امام حسین جان می دهد، چون فطرتش می گوید. منتها لازم است که امام شناسی بیشتر کار بکنیم. آیا شده است شما مثل قرآن که چندین بار ختم می کنید از الف تا یاء، نهج البلاغه را خوانده است کسی؟ قلیل، خیلی ها از نهج البلاغه زیاد استفاده کردند ولی از اول تا آخر خوانده باشند. یک نذر بکنید که نتیجه اش قهری است، نذر کنید یک نهج البلاغه از بسم الله الرحمن الرحیم بخوانید، تا ختم کنید، یک نهج البلاغه را از اول تا آخرش بخوانید، یک صحیفه سجادیه از اول تا آخرش بخوانید، نذر کنید. می گویید من وقت ندارم، اشتباه است. نهج البلاغه و صحیفه سجادیه نذر کنید قربه الی الله این را بخوانم، معنایش را هم اجمالا ـ که توجه کردید کافی است، لازم نیست به معانی آن به دقت تفصیلی فرابگیرید اجمالاً ـ و اما یک صحیفه سجادیه هم بخوانید. کسانی که می گوید من برای درس وقت ندارم، این را من قبول نمی کنم، این را تجربه دینی در فقه داریم که هر کسی فقه بخواند و اصول بخواند بگوید وقت ندارم ولی در بین آن وقت ها حواس اش به طرف درس باشد، قطعا به جایی می رسد و رشد می کند. اگر کسی منتظر بماند که من فرصتی دستم بشود که کتاب بنویسم، این خودش اغواءات شیطانی است، از راه دوستانه آمده است. به درس تان و کار علمی تان که علاقه دارید، نسیه نگذارید، شروع کنید، وقت ندارید وقت خودش پیدا می کند. و ثانیا برای من و شما طلبه وقت بعد از عبادت فقط برای اینهاست، بقیه وقت تلف شدن است. کی این را می فهمیم؟ در همین دنیا می فهمیم، در دم مرگ هم خوب می فهمیم و در جامعه هم خوب می فهمیم. یک کسی که خودش را بیمه کند، اینکه می گوید سلطان القلوب بیمه شدن چه جوری است؟ قدرت علمی یک قدرت جادویی است، یعنی غیر طبیعی، کسی نمی تواند بر قدرت علمی فقهی غلبه کند. شما خبر ندارید امام خمینی چقدر برایش حرف می زدند اما چون فقیه بود شکست نمی خورد. آقای خویی را چقدر می گفتند بعضی از تندروها ولی چون قدرت فقهی داشت شکست نمی خورد و روز به روز اسمش بالاتر می رود. قدرت فقهی قدرت معجزه ای است. لذا توصیه اگر کسالت جسمی هم داشتید درس بیایید سلامت می آید پیش سرش، و اگر استراحت کنید که خوب بشوید، آن استراحت که کردید برای اینکه درس نیایید آن استراحت به سود آدم تمام نمی شود. نهج البلاغه را روزی ده خط، پنج خط منتها هر روز فرصتی بشود توانستید یک صفحه، دو صفحه سه صفحه و نشانه بگذارید تا آخر. خود نهج البلاغه امام شناسی است، خود کلامکم نور در نهج البلاغه متجلی است. آن وقتی که آدم بخواند، معرفت آدم چقدر بالا می رود، قراردادی و فوق قراردادی که اگر همه کارها قراردادی باشد به جایی نمی رسیم، نور، معنویت اینها عمدتاً بیرون از قرارداد وارد می شود، آدم نمی

فهمد. یک مرتبه می بیند از عبادت خوش اش می آید یک وقتی می بیند که از غیبت بدش می آید، این قراردادی نیست، اینها از پنجره نامرئی وارد می شود. خود نهج البلاغه را یک مرتبه می بینید که یک فهم و معرفت از پنجره نامرئی وارد شد، یک چیزهایی آدم می فهمد که قبلا نمی فهمد. همه اش قراردادی و معادلاتی فکر نکنید. معادلاتی هم خوب است، ولی همه کارها معادلاتی نیست. لذا در دنیا یک خط فکر معروفی است به نام تجربه دینی. تجربه دینی تقریبا همین هاست، یعنی معلومات و اطلاعات و وقایع خلاف معادلات و خلاف مقررات به دست می آید. بنابراین اولین کاری که می کنید مراجعه می کنیم به کلمه متابعت. متابعت معرفتی درست بشود، متابعت معرفتی که درست بشود، آدم از تنهایی و ضعف می آید بیرون. می بیند که ما وابسته ایم ولی با چه قدرتی، وابسته ایم به ولی خدا و آن ولی خداست، ما بی کس و تنها نیستیم، هیچ وقت دیگر احساس تنهایی و ضعف نمی کند و از غربت هم بیرون می آید، از وحدت بیرون می آید. اصلا غصه دیگر می رود، ما کسی داریم، ما غمخواری داریم، آقایی داریم. کسی بچه ای که در خانه پدر مهربانی چگونه آرامش دارد، قابل مقایسه نیست. ارباب بی عدد و بی شمار مهربان تر از پدر و مادر مهربان است. بعد از معرفت اتباع و متابعت عملی، متابعت عملی دقیقاً مربوط می شود به دو نکته که انجام واجبات و ترک محرمات که امام سجاد سلام الله تعالی علیه می فرماید: «من عمل بما افترض الله علیه فهو خیر الناس و من اجتنب ما حرّم الله علیه فهو من اعبد الناس». افرادی که اینگونه هستند می شوند از اتباع اهل البیت و اتباع حضرت ابراهیم و اینها اولی الناس هستند. برکات وجودی دارند، برکات برای جامعه انسانی، جامعه شیعه و حوزات علمیه و برای مردم. لذا می گفتند تا زمانی که آیت الله العظمی خوانساری در تهران بود، موشک های صدام که می آمد با آن هجم بالا۔ تلف جانی نداشت، از برکات وجودی این اعاظم. و تا وقتی که آیت الله العظمی خوئی در حال حیات بود، خطری که متوجه حرم های مقدسه یا حوزه علمیه می شود وجود نداشت، هر روز هر مقطع تاریخی بعثی ها که کافر و ملحد بودند تقریبا، می خواستند حوزه را جمع بکنند فقط از ابهت مرجع نمی توانستند اقدام بکنند و هیچ مانعی هم وجود نداشت. ببینید قدرت معنوی چه می کند. و الا۔ همین ها که الان حرم ها تخریب می کنند، راحت می توانستند این کار را بکنند. و بعد از رحلت ایشان بود که سامرا را تخریب کردند. لذا امام درباره آقای خوانساری فرموده است که آقای خوانساری را در تقوایش شک نداریم، شک در عصمتش داریم. نمی گوییم متقی است یا نیست، شک داریم که عصمت دارد یا ندارد. و من اتبعوه، در تربیت تان، در اخلاق تان و در معرفت تان دنبال این و آن نروید، اگر کسی را به عنوان فقیه تشخیص ندادید یا به عنوان شخصی که واقعا خودش را می شناسیم که از نظر التزام فعلا۔ او روحش با تقوا گره خورده است، اگر از نزدیک افراد اینجوری نشناسیم، خیلی در بازار امروز بحث هایی باز شده است که به عرفان و تصوف و این چیزها دعوت می کند. «من اتبعهم»، مرحوم کلینی قدس الله نفسه الزکیه روایتی نقل می کند در مورد آیه شماره ۱۳۱ سوره بقره که می فرماید از امام باقر علیه السلام «قولوا آمنا بالله و ما انزل الینا و قال انما عنی بذلک علیا و فاطمه و الحسن و الحسین و جرت بعدهم فی الائمه». بعد می فرماید «فان آمنوا» یعنی مردم «بمثل ما آمنتم به یعنی علیا و فاطمه و الحسن و الحسین و الائمه فقد اهتدوا و ان تولوا فانما هم فی شقاق (۱) » که مثال بارزش وهابیت و داعش که اینکه قرآن می گوید شقاق، روگرداننند از ائمه. بارزترین مصداق شقاق در تاریخ، چه شقاقی که برای آنها سر بریدن مردم از سر بریدن گوسفند و گاو خیلی راحت تر است، زن و بچه و بی گناه و با گناه اصلا مفهوم و معنی ندارد و اسمش هم متاسفانه اسلام. خود وهابیت قاضی وهابی هم اخیرا دیدم در یک روزنامه ای که نوشته این داعشی ها و نصرتی ها اهل ضلالت و گمراهی هستند. خودشان ساخته بودند بعد از مدتی کشف شده که اهل ضلالتند. مبدأ یکی است رو گرداندن از مسیر اهل بیت فی شقاق، و همیشه هم اینطوری بوده است.

۱- اصول کافی، شیحکلینی، ج ۱،ص۴۱۵، کتاب حجت، باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه، ح۱۹.

تفسیر عیاشی

در کتاب تفسیر عیاشی و کتاب تفسیر قمی علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن منصور بن یونس عن عمرو بن یزید عن ابی عبدالله سند معتبر است براساس توثیق عام، در این کتاب تفسیر قمی و در تفسیر عیاشی از علی بن نعمان نقل می کند از امام صادق (۱) ، هر دو از امام صادق منتها سند فرق می کند. «ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا و الله ولی المومنین قال هم الائمه و اتباعهم (۲) ». این روایت هم در این دو کتاب و هم در کتاب اثبات الهدی (۳) و کتاب بحار (۴) هم در تفسیر برهان آمده است. روایت دیگر در تفسیر عیاشی از ابی عبدالله راوی روایت ابی الصباح کنانی است که از اعتبار برخوردار است، «یقول فی قول الله تعالی ان اولی الناس بابراهیم»، تا آخر آیه می فرماید: «ثم قال علی ولی الله علی دین ابراهیم و منهاجه و أنتم اولی الناس (۵) »، منظور از این اولی الناس ائمه است و علی علیه السلام و منهاج و سلوک و طریقتی که از سوی امیرالمومنین سلام الله تعالی علیه به لطف خدا در اختیار ما قرار گرفته است، طریقت درست است و منهاج و روش درستی است. کسی که می خواهد در این دنیا به عنوان انسان، عارف، مسلمان و آزاد و بدون دغدغه و مطمئن زندگی بکند، باید در مسیر امیرالمومنین حرکت کند که از سید الشهداء روایتی است «طریقتنا و سنتنا الرشد»، کسی که به رشد برسد، نجات پیدا کرده است از گرفتاری.

۱- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۱،ص۱۷۷، ح۶۱ و ۶۲.

۲- تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج۱،ص۱۰۵.

۳- اثبات الهدی، شیخ حر عاملی، ج۲،ص۱۸.

۴- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۳،ص۲۲۵.

۵- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۱،ص۱۷۸، ح۶۳.

بررسی اقوال درباره متنجس به بول ۹۳/۰۸/۲۷

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: بررسی اقوال درباره متنجس به بول

گفته شد که درباره حکم شئ متنجس به بول چهار قول وجود دارد: قول اول همان که در متن آمده است «یجب غسل المتنجس بالبول مرتین»، این قول هم مشهور است که شهرت آن قریب به اجماع تلقی می شود . و دلیل اصلی در این رابطه نصوص باب اول ابواب نجاسات بود که گفتیم عدد روایات در حد استفاضه است

معیار تشخیص تواتر و استفاضه

و می دانیم که معیار اصلی برای تشخیص تواتر و استفاضه این است که اگر کثرت عدد روایت موجب علم بشود، این تواتر است و اگر کثرت علم موجب اطمینان بشود، این مقدار از روایت حد استفاضه است. و خبر صحیح السند با خبر متواتر نمی تواند معارضه کند که در اصطلاح رجال خبر متواتر را می گوییم سنت قطعیه. چرا نمی تواند معارضه کند؟ چون برمی گردد به تعارض ظن با علم. و همینطور نمی تواند روایت صحیحه که صحت اجلایی و اعلایی هم باشد با خبر مستفیض معارضه کند، چون برمی گردد به تعارض بین ظن قوی و اطمینان که اطمینان مقدم است نسبت به ظن قوی. این ادله فتوایی بود که در متن آمده. اما قول دوم عبارت بود از عدم اشتراط تعدد، گفته شد که متنجس به بول لزوماً مشروط نیست به تطهیر دو مرتبه، یک مرتبه تطهیر و شستشو کافی است و نیازی به تعدد ندارد. عنوان این قول می شود نفی اشتراط تعدد. قول دوم دلیل آن اطلاقات روایات تغسیل و صاحب جواهر فرمودند که به اصاله البرائه هم اینجا تمسک شده است یا قیل بتمسک البرائه هنا.

ص: ۲۶

قول سوم تفصیل بود بین جافّ و یابس

قول سوم عبارت بود از تفصیل بین جافّ و غیر جاف. دلیلی که در این رابطه گفته شد، اولاـ آن اطلاقات بود، استدلال و استناد به آن اطلاقات این بود که گفتیم روایاتی که مدلولش مطلق است و می گوید تطهیر به مره واحده هم کافی است و برای قول سوم که قول به تفصیل است کمک می کند چون زمینه سازی می کند، اشتراط تعدد را به عنوان مانع برمی دارد. اما دلیل اصلی در آن رابطه همان روایت حسین بن ابی علاء بود با آن زیادتی که در ذیل داشت، «الغسله الاولی للازاله و الثانیه للانقاء»، استفاده شد که غسله اولی که برای ازاله است، در صورتی که خشک بشود ازاله شده است، آن غسله ثانیه کافی است. در صورت جافّ غسله واحده کافی است و در صورت مرطوب بودن غسلتین می خواهد. نقدی که درباره این روایت گفته شد، مشروح بیان شد، در جمع بندی هم اشاره می شود.

قول چهارم تفصیل بین ثوب و بدن

قول چهارم تفصیل بین بدن و ثوب که گفته شد اگر بدن متنجس به بول باشد، غسله واحده کافی است و اگر ثوب متنجس به

بول بشود، غسلتین لازم است، دو بار شستشو. دلیل این مطلب را در اصل منبع برنخوردیم، ولکن صاحب معالم و صاحب مدارك گفته اند. اما استنباطی که صاحب جواهر از این رأی و نظر اعلام می کند این است که این رأی مبتنی بر این است که روایات دال بر تعدد تطهیر نسبت به بدن که گفته است صبّ این روایت سندش کامل نیست، ضعف سند دارد. چون ضعف سند دارد، ما حمل بر استحباب می کنیم.

ص: ۲۷

سه درجه اعتبار

روایات یا مدارک اگر در درجه کامل اعتبار بود می گوییم دلیل است و معتبر و اگر نقص داشت می گوییم اعتبارش کامل نیست. مثلا می گوییم روایت سندش ضعیف است اما روایت ضعیف و اجماع منقول و امثال اینها دلیل معتبر کامل نیستند اما در حد موید هستند و در حد آثار استحبابی یا کراهتی ایجاباً و سلباً دارند و در جهت استحکام مطلب هم مفیدند. لذا یکی از راه هایی که استدلال اجتهادی را می توانید پیگیری بکنید این است که می بینید فقهاء در مقام استدلال روایات ضعیف السند را هم می آورند، روایات فقه الرضوی را هم می آورند، اجماعات منقول هم می آورند، شهرت ها هم می آورند، برای این می آورند که نقش دارند و کمک می کنند و اعتبار دارند. در نتیجه اعتبار دارای درجات است که به طور کل اعتبار سه تا درجه دارد: ۱. دلیل، ۲. تایید، ۳. امتیاز یا اشعار. پس از که این مطلب گفته شد و اقوال به طور کلی اعلام شد و ادله اقوال هم بیان شد

نقد و بررسی ادله اقوال

اما ادله قول اول که نصوص مستفیضه بود و شهرت عظیمه بود، صاحب جواهر قدس الله نفسه الزکیه جواهر می فرماید: «لا ینبغی التوقف فی هذا الحکم» جایی وجود ندارد، شایسته نیست که توقفی بشود در صدور این حکم یعنی متنجس به بول باید دو بار تطهیر و شستشو بشود (۱) . و همینطور سیدنا الاستاد هم در آخر بحث می فرماید: آنچه که درست است همان است که در متن آمده براساس نصوص معتبره ای که در باب اول ابواب نجاسات مسطر است. اما قول دوم که عبارت بود از اطلاقات و برائت، اطلاقاتی که وجود داشت اولاـ امر به غسل شده بود مطلقاً که در باب ۸ از ابواب نجاسات بود اما سیدنا الاستاد می فرماید: این اطلاقات در جهت بیان عدد و عدم عدد نیست، بلکه این اطلاقات در جهت بیان وجوب اصل غسل است. و بعد هم درباره آن اطلاقات صاحب جواهر فرمود که روایات معتبره ای در حد استفاضه آمده است که آمره به غسل مرتین است، اگر آن اطلاقات را قبول کنیم این تقییدات وافی و کافی است که برای ما حکم را بیان کند که عبارت است از غسل مرتین. اما درباره اصل که برائت بود، صاحب جواهر قدس الله نفسه الزکیه می فرماید: استناد به برائت ضعیف است. برای اینکه با وجود این نصوص معتبره و دلالت صریحه و واضحه شکی در حکم ابتدائی نمی کنیم تا جایی برای برائت فراهم بشود. در آنجا که نص مطلب را بیان می کند، جایی برای برائت نیست، برائت شرعی عدم علم است و برائت عقلی عدم بیان است، و اینجا هم بیان است و هم علم است، نص شرعی علم تعبدی است. دو مورد علم تعبدی است که یک موردش محض تعبد است و یک موردش هم عقلائی تعبدی است. گفتیم که علم وجدانی عبارت است از قطعی که حاصل بشود برای انسان وجداناً، این علم وجدانی است و حجیتش ذاتی است.

۱- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، ج۶، ص۱۸۷.

دو مورد علم تعبدی

اما علم تعبدی دو مورد است: ۱. اطمینان که هم اعتبار عقلائی دارد و هم به تعبیر سیدنا الاستاد علم تعبدی است. ۲. علم تعبدی مودای نص معتبر است. نص معتبر موجب علم تعبدی است. اما در خبر متواتر موجب حصول علم وجدانی می شود. پس از که برائت جایش نبود، استصحاب می آید. ما یک یقینی به تنجس داشتیم، الان براساس نصوص یک بار تطهیر شده است شک می کنیم که تطهیر به عمل آمد یا نیامد، استصحاب می کنیم. یک اصل دیگری هم بود که فرق است بین شک در طهارت و شک در تطهیر، در صورت شک در طهارت اصاله الطهاره جاری است و در صورت شک در تطهیر عدم تطهیر است.

آیا قاعده اشتغال جاری است؟

سوال: قاعده اشتغال اینجا جاری نمی شود؟

جواب: اینجا حکم وضعی است، اشتغال را مبنائی می توانید جاری کنید، اشتغال عمدتاً در احکام تکلیفیه است و در احکام وضعی مبنائی است. بنابراین تا الان ادله قول دوم به جایی نرسید.

اما روایت حسین بن ابی علاء

اما قول سوم که دلیل آن روایت حسین بن ابی علاء بود، این روایت حسین بن ابی علاء اگر بگویید روایت نیست، ما بحث کردیم دیدیم که روایت است، جمعی از اکابر و اعاظم گفته اند که این روایت است و بحث کردیم که حتی صاحب وسائل هم می گوید الحدیث، تتمه دارد. منظور جمعی از اکابر از صاحب جواهر و صاحب حدائق و صاحب ذخیره و صاحب معالم و صاحب مدارک تا سیدنا الاستاد تا سید الحکیم می گویند این زیادتی ثابت نیست و ما با مراجعاتی که داشتیم دیدیم که این روایت در حد روایت است، عوالی اللئالی دارد، شهید ذکر می کند و محقق در معتبر هم آورده. روایتی را محقق در معتبر ذکر می کند، تقریبا در سطح کتب روایی است اینقدر اعتبار دارد. ایشان نمی گوید روایت نیست، ادامه روایت حسین بن ابی علاء آورده که «اغسله مرتین الاولی للازاله و الثانیه للانقاء». گفتیم نفی روایت وجهی ندارد. اشکال دوم هم اینکه گفته بشود در برابر آن نصوصی که دلالت دارد بر تطهیر مرتین مقاومت نمی کند، این اشکال هم وارد نیست. چون لحن این روایت با این زیادتی شارح است، شرح می دهد «اغسله مرتین الاولی للازاله و الثانیه للانقاء»، شرح می دهد و معارضه ای نیست. بنابراین تحقیق این است که این زیادتی اولاـ زیادتی است که جمعی از اکابر گفته اند که ثابت نیست. و مضافا بر اینکه شک در ثبوتش است محل تردید می شود. و خود محقق و شهید این روایت را مرسلاً نقل می کنند، سند برایش نیاوردند با زیادتی. بر فرضی که قبول کنیم، می شود یک روایت مرسل. روایت مرسل که شد و شرحی که داده شده است، ممکن است شرح را حمل به حکمت بکنیم نه علت. حکمت این است که غالباً این دو شستشو این نقش را دارد. حکمت که نمی شود حکم را برای خودش اختصاص بدهد. علت نیست تا حکم دائر مدار او باشد، حکمت یک فائده ای است می تواند باشد و می تواند نباشد. منحصر نمی کند علم را برای خودش. بعد از این می توانیم بگوییم که دلیل اصلی برای عدم اعتماد به ذیل این حدیث اعراض مشهور قریب به اجماع است و دیگر اعتبار ندارد، قول سوم از اعتبار افتاد.

قول چهارم

و قول چهارم که تفصیل بین بدن و ثوب، که مستندشان ضعف است، گفته می شود صاحب حدائق و سیدنا الاستاد و محققین دیگر صاحب جواهر روایاتی که وارد شده اند در باب ۱ ابواب نجاسات از نظر سند بین صحیح و حسن هستند، سند ضعیف نیست، سند که ضعیف نباشد سیدنا توجیه می کند. و صاحب معالم و مدارک با آن قدرت و آن توان فقهی صحت سند را بعید است که اغماض کرده باشند، ممکن است رأی آنها هم همان برخواسته از رأی علامه حلی باشد که علامه حلی در منتهی تفصیل داد، گفت اگر جافّ باشد تطهیر مره کافی است و اگر مرطوب باشد نیاز به تطهیر مرتین دارد. ممکن است آن باشد و اگر آن باشد جوابش داده شد. و احتمال دیگری هم وجود دارد و آن این است که منظور از صبّ ماء و غسل به ماء دو چیز است: نصوص که درباره تطهیر بدن که آمده است صبّ گفته و درباره ثوب غسل گفته، ممکن است منظور این است که اگر صبّ بدل بشود به غسل، غسل مره در بدن کافی است چون یک غسل می تواند قائم مقام دو تا صبّ باشد، ریختن آب و غسل، خوب آب را عمیقاً جاری ساختن. صبّ دو بار در غسل یک بار شامل و کامل می تواند در حد دو تا صبّ باشد. این توجیه توجیه درستی است که به نظر می رسد. و اگر این توجیه شده باشد وجهی دارد ولیکن براساس اقتصار و جمود به ظاهر نصوص و احتیاط در مسائل عبادی و موافقت با نظر مشهور باید بگوییم آنجا صبّ هم دو بار لازم است و غسل هم دو بار. اگر صبّ یک غسل را در عوض دو تا صبّ تلقی می کنید، می شود استحسان، و از ظاهر روایت بیرون رفتن کار مشکلی است. بنابراین مشهور این شد بلکه نزدیک به اجماع که غسل مرتین لازم است و غسل مره کافی نیست. و یک نسبتی که به شیخ طوسی در کتاب مبسوط داده شده که شیخ طوسی فرموده غسل یک مرتبه کافی است للاطلاق. لا زال تعجبی در متن مبسوط که مراجعه کنیم، شیخ طوسی می فرماید: کلب و خنزیر، ثعلب و ارنب و امثال اینها اگر رطوبتی مثلا بدن شان تر باشد به لباس اصابت کند، این عنوان مسئله است «لا یراعی تعدد الغسل فی غیر الولوغ (۱)»، بیان شیخ طوسی عدم اشتراط تعدد در محدوده خاصی است نه درباره متنجس به بول تا گفته بشود که شیخ طوسی بیانش اشعار دارد به حمایت از قول دوم. آن مخصوص رطوبات غیر از بول است.

۱- المبسوط، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۳۷.

تتمه

تا اینجا از این مسئله فارغ شدیم. که شش نکته تکمیلی ان شاء الله بحث می کنیم.

نکته اخلاقی

امام سجاد سلام الله تعالی علیه که فردا روز شهادت ایشان است. یک روایت بخوانم که می شود سرنوشت یک روحانی و طلبه، می فرماید: «الرجل نعم الرجل کل الرجل من جعل هواه تبعاً لامر الله»، در بحث تحلیلی گفته بودیم که هر چیزی مقتضای غریزه باشد و مقتضای فطرت باشد درست است اما شرطش این است «تبعاً لامر الله». شرط و مقوم روحانی از ابتداء تا انتهاء که مکمل آن هم آن توقیع امام زمان است که «من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه مطیعا لمولاه مخالفا لهواه مطیعا لامر مولاه فللعوام أن یقلدوه». اگر خدای نخواسته برای روحانی هوا غلبه کند، صحت سلب دارد، دیگر طلبه نیست. رمز و راز موفقیت این است که «من اصلح سریرته اصلح الله علانیته». ما وقتی که هوای نفس خودمان را تابع امر الله قرار بدهیم که امر الله امر ولی الله است یعنی امر آقا امام زمان اگر قرار بدهیم این رمز موفقیت ماست. آن روحانی و آن مجتهد و آن مرجع موفق است که هواهای نفسانی را تابع امر مولی کند. به امام خمینی گفتند مرجعیت را قبول می کنی؟ می خواهی مرجع بشوی؟ فرمود من به دنبال مرجعیت نمی روم، اگر مرجعیت به طرف من بیاید، رد نمی کنم از باب شکر نعمت. در زندگی آقای خویی قصد مرجعیت وجود نداشت، یک عشق داشت و آن درس بود و چیز دیگر فکر نمی کند. به قول مرحوم شیخ صدرا که می گفت من اگر درس نگویم می میرم. حیات یعنی درس، عشق یعنی درس. لذا امام سجاد می فرماید: «الکریم یبتهج بفضله و اللئیم یفتخر بملکه»، کریم آن کسی که اهل کرامت است یک کرامت ذاتی دارد آن ابتهاجش و خوشحالی اش به درس و بحث و علم است و آنکه لئیم و بدبخت است می گوید خوشحال است و افتخار می کند که من ملک دارم. آخرش هم ناگهان بانگی برآمد خواجه مرد، از جهان او جز کفن چیزی نبرد.

تفسیر آیه ۷۶ و ۷۷ سوره آل عمران در موضوع اهل بیت علیهم السلام ۹۳/۰۹/۰۵

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: تفسیر آیه ۷۶ و ۷۷ سوره آل عمران در موضوع اهل بیت علیهم السلام

سوره آل عمران آیه ۷۶ و ۷۷: قوله تعالی «بلی من أوفی بعهده و اتقی فان الله یحب المتقین. ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمناً قلیلاً اولئک لا خلاق لهم فی الآخره و لا یکلمهم الله و لا ینظر الیهم یوم القیامه و لا یزکیهم و لهم عذاب ألیم».

ترجمه

ترجمه آن این است که آری کسانی که به عهد خدا وفا کرده باشند و تقوا را پیشه کرده باشند، خداوند دوست می دارد متقیان را. همانا کسانی که بفروشند عهد خدایی و سوگندهای خدا را به بهاء و قیمت اندک آنان بهره و نصیبی در آخرت ندارند و خدا با آنها سخن نمی گوید و به آنها نگاه نمی کند روز قیامت و آنها را پاکیزه نمی سازد و برای آنها عذاب دردناکی است. نخست ترجمه و بعد دقت و بعد مراجعه به تفسیر و بعد هم برداشت ها و آثار و ثمرات تربیتی اخلاقی.

دقت در آیه مطلب ایجابی و سلبی

در این دو آیه مطلب ایجابی و سلبی بیان می شود، ایجابی اش این است که آنان که به عهد خدا وفاء کرده باشند و تقوا پیدا کرده باشند، خدا متقیان را دوست می دارد. و در آیه دیگر گفت اگر عهد را بفروشد بهای اندکی بگیرد و از دست بدهد، هیچ سودی ندارد و از نظر لطف خدا دور می شود و قابل تذکیه نیست که خدا تذکیه نمی کند آنها را و عذاب دردناکی هم برای آنها آماده شده است.

ص: ۳۲

فروش عهد به چه معنی است

پس از این دقت می بینیم این عهد خیلی مهم است و بعد هم از لحاظ ساختار آیات تقوا به عهد مربوط می شود «من اوفی بعهده و اتقی»، گویا تقوا مترتب به عهد است. و عهدی باشد و تقوا باشد، انسان از متقین است. تقوای به عهد یا وجود ندارد یا اگر باشد متحجرانه است و ثمره ای ندارد. آن تقوایی که برخواسته از عهد است، آن تاثیرگذار است و او صفت تقوا را برای مردم به ثبت می رساند. اما آنهایی که عهد را می فروشند یعنی عهد یک چیزی است که عهد را از دست می دهند و یک چیز دیگری را جای عهد می گیرند، جایگزین کردند، خرید و فروش شد، آنها «لا خلاق لهم و لا یکلمهم الله و لا ینظر الیهم یوم القیامه و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم»، این تبعات را دارد.

عهد الله چیست؟

در مراجعه به جایی می رسیم که توجه ما جلب می شود به عهد خدایی که این عهد خدایی چیست که جانمایه تقواست و راه

به سوی رسیدن به مرحله متقیان است، و بعد این عهد می بینیم فروخته هم می شود که خدا در قرآن می فرماید کسانی که عهد را بفروشند. عهد چه باشد؟

شکی نیست منظور از عهد امامت است

در آن آیه که خدای متعال به حضرت ابراهیم فرمود: «انی جاعلك للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین»، از خود این آیه استفاده می شود که حضرت ابراهیم امامت خواست برای ذریه خودش، خدا هم فرمود «لا ینال عهدی» یعنی امامت، با این می توان مثال زده شود برای تفسیر قرآن به قرآن که بهترین شکل تفسیر است، ولی تفسیر قرآن به قرآن کار مشکلی است و برای بشر عادی کار دشواری است، مطالبی را می توانیم پیدا کنیم ولی به طور کل نمی توانیم و از دست ما ساخته نیست که قرآن را به قرآن تفسیر کنیم، اهلش می تواند. تا جایی که ما قدرتش داریم، تفسیر قرآن به قرآن راه درستی است. الان هر کسی که به ادبیات عرب آشنا باشد که شك نمی کند که منظور از عهد الهی امامت است. روایتی از امام رضا سلام الله تعالی علیه است در کتاب کافی که یک حدیث سه چهار صفحه ای دارد، در آنجا می فرماید: امامت منصب الهی است و وصف سوم نبوت و خلّت است که برای حضرت ابراهیم داده شد و حضرت ابراهیم که سرور و بهجت برایش به وجود آمد، به طمع افتاد. طمع هیچ کجا درست نیست، «الطمع رقّ موبد» حضرت علی علیه السلام فرمودند، طمع از هیچ کسی درست نیست فقط از خدا و ولی خدا، درست است و هر چه طمع دارید آنجا داشته باشید. که سعدی می گوید کرم مرد به جود است و سعادت به سجود، هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود، دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر، که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود.

دلالت آیه بطلان امامت را برای ظالمین تا قیامت

حضرت ابراهیم که پیامبر است طبق روایت امام رضا به طمع افتاد، از خدای متعال طلب امامت کرد «قال و من ذریتی» امامت را برای نسل من هم عنایت کن فرمود: «قال لا ینال عهدی الظالمین»، در همین روایت امام رضا علیه السلام می فرماید: «هذه الآیه ابطلت الامامه للظالمین الی یوم القیامه (۱) [۱]». از روایتی که امام رضا سلام الله تعالی علیه گفته بود، فهم ما معلوم شد که از آیه قرآن فهمیدیم که «لا ینال عهدی الظالمین» عهد امامت است، حضرت رضا هم فرمود و تاکید شد منتها با آن لحن بسیار محکم که تا ابد برای ظالمین امامت نمی رسد. این آیه باطل کرد امامت را برای ظالمین تا قیامت. این از این آیه استفاده شد، روایت دیگر درباره آیه شماره ۳۸ سوره بقره «اوفوا بعهدی اوف بعهدکم»، مرحوم شیخ کلینی در روایت موثقه ای نقل می کند از علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن سماعه، سند موثقه است بخاطر سماعه که فطحی است، سند درست است ولی چون ابن ابی عمیر نقل می کند از آن موثقه های درجه بالاست، چگونه ما صحیح اعلائی داریم، موثقه اعلائی این است چون ابن ابی عمیر «لا یرسل الا عن ثقه»، مرسل او معتبر است. سند درست است. از امام صادق علیه السلام که می فرماید: «اوفوا یعنی اوفوا بولایه امیرالمومنین اوف بعهدکم یعنی اوف لکم الجنه»، بنابراین معلوم شد که عهد چیست و وفای به عهد چه می کند. کسی که پیرو ولایت امیرالمومنین سلام الله تعالی علیه باشد، این وفای به عهد الهی است. و کسی که وفای به عهد الهی بکند، طبق وعده قرآنی صریح «اوف بعهدکم» به عهد شما وفا می شود و پاداش آن هم بهشت است. معنی را فهمیدیم و نقش آن را هم فهمیدیم.

۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۱۹۹، کتاب حجت، باب نوادر فی فضائل الائمه، ح ۱.

الان مراجعه کنیم به تفاسیر، تفسیر عیاشی عن علی بن میمون السائق ابی الاکرات، در کل گفتیم که روایاتی که در تفسیر عیاشی ذکر می شود، از اعتبار اجمالی برخوردار است. عن عبدالله بن ابی یعفور که از اجلاء و ثقات است، «قال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول ثلاثه»، درباره تفسیر همین آیه که در آخر آمده «لا ینظر الیهم» «ثلاثه لا ینظر الله الیهم یوم القیامه و لا یزکیهم و لهم عذاب ألیم من ادعی امامه من الله لیست له»، امامت ادعاء می کند که مال او نیست «و من جحد اماماً من الله»، کسی که انکار امامت امام حق را بکند، «أو زعم ان لفلان و فلان فی الاسلام نصیبا (۱) ». این سه نفر «لا ینظر الیهم یوم القیامه و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم»، اینها عبارت بود از کسی که ادعای امامت بکند که امامت حق او نیست و یا انکار امامت حق می کند و یا کسی که می گوید فلان فلان در اسلام نصیبی داشته است. مثلا نستجیر بالله اگر بگوییم برای یزید و شمر نصیبی بود مثلا مصداق فلان و فلان بگوییم برای یزید و شمر نصیبی بوده، این دیگر لا ینظر الینا. روایت دیگر از تفسیر عیاشی که تقریبا می توانیم بگوییم صحیحه، روایت معتبر است، این روایت دوم هم سند عالی است، عن ابی حمزه الثمالی عن علی بن الحسین، ابوحمزه ثمالی از امام سجاد «قال ثلاثه»، تفسیر «لا ینظر الیهم» حکم و تبعات آن به فروختن عهد خدا بود به خلافت، امامت را فروخته و ثمن قلیل چند روز در شام خلافت کرد، این امامت را که فروخته است به این بهای اندک «ثلاثه لا یکلمهم الله یوم القیامه و لا ینظر الیهم و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم»، اینها: ۱. «من جحد اماماً من الله»، ۲. «او ادعی اماما من غیر الله»، ادعا کند امامتی که از سوی خدا نباشد، ۳. «أو زعم أن لفلان و فلان فی الاسلام نصیباً» (۲) . فلان و فلان را هم ترجمه کردم مثلا یزید و شمر که اگر کسی بگوید یزید و شمر بهره ای در اسلام داشته باشد، بشود فروشنده عهد خدا که عهد خدا را به ثمن قلیل فروخته و خدا به آنها نگاه نکند و برای آنها عذاب الیم و دردناکی است. و از خود قرآن عهد خدا را استفاده کردیم و از روایت و حدیث معتبر معنایش را به دست آوردیم، و نقش عهد را هم فهمیدیم، نقش عهد تقوا و بهشت است که «اوف بعهدکم یعنی اوف لکم الجنه» هم دنیا یعنی ولایت راهی برای تقواست همانطوری که ولایت تنهاترین راه درست به سوی توحید است. دعوت ائمه معصومین فقط توحید محض است، توحید و اخلاص اگر در مکاتب دینی به طور کامل ردیابی بشود، فقط در پرتو ولایت اهل بیت است. توحید را از بیان و عمل امام باید به دست بیاوریم. از بیان امام خطبه اول نهج البلاغه و از عمل امام که هیچ کاری را براساس نفسانیت خودش در عمر شریفش انجام نداده. یک لحظه عصبانی می شده مثل داستان عمرو بن عبدود کاری انجام نمی دهد. و خطبه ای که می گوید «الحمد لله الذی لا یبلغ مدحته القائلون» تا آخر «و کمال الاخلاص نفی الصفات عنه»، فهم آن مشکل است و توحیدی است به معنای کلمه و توحیدی است در اعلی درجه. اگر کسی توحید را به معنای کاملش به دست بیاورد، باید بیاید وارد مکتب اهل بیت بشود و الا مکاتب دیگر خالی از خلل و خالی از شبهه شرک نیست. اگر دنیا آزاد باشد، بحث آزاد منطقی داشته باشد، ما مباهله می کنیم که توحید درست فقط در مکتب اهل بیت و در پرتو ولایت امیرالمومنین است و بقیه راه ها و سلک ها خالی از شبهه شرک نیست و اما اسفا که این مردمی که راه و رسم توحیدی را در درجه اعلاء دارد، در دنیا براساس جهل و بر اساس عنایت و براساس تحریکات اعداء داخلی و خارجی این مردمی که بالاترین راه و رسم توحیدی را دارد، مشرک اعلام می کند. خدا ان شاء الله توفیق بدهد که روزی برسد که بشر آگاه بشود مصلح جهانی بیاید. یکی از کارهایی که مصلح جهانی دارد این است که فکرها را رشد می دهد، فکر که رشد پیدا کند، بدون هیچ تردیدی می فهمد که راه و رسم و شرع و طریق فقط طریقت و مکتب اهل بیت است.

۱- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۱، ص۱۷۸، ح۶۴.

۲- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۱، ص۱۷۸، ح۶۵.

روز ولادت آقا امام باقر است، به محضر آقا امام زمان و حضرت معصومه تبریک عرض می کنم، یک روایت می خوانم، عهد التزام ذهنی و عقیدتی است، نظری است، منتها تنهای تنها با این متقین نمی شود فرمود «واتقوا»، عهد الهی باشد آنگاه «و اتقی»، آنگاه تقوا را رعایت بکند. پس آنکه عنوان پیروی اهل بیت را برای ما ثابت و کامل می کند، عهدی است یعنی ایمان به خدا، نبوت، امامت. و پس از آن پایبندی به واجبات و محرمات یعنی تقوا. اگر پایبند به واجبات و محرمات نباشید و فقط به شعار تنها اکتفاء بشود، طبق روایت امام باقر، امام باقر سلام الله تعالی علیه می فرماید: پیروان ما یعنی آنهایی که معتقد به ولایت امیرالمومنین هستند و شیعه امیرالمومنین،« ما شیعتنا الا من اتقی الله و اطاعه»، شیعه ما نیست مگر کسی که تقوای خدا را رعایت کند و خدا را اطاعت کند. به قول سعدی سعدیا گرچه سخنران و مصالح دانی، به عمل کار برآید به سخنرانی نیست. «و ما کانوا یعرفون الا ـ بالتواضع و التخشع و اداء الامانه و کثره ذکر الله و الصوم و الصلاه و البرّ بالوالدین و تعهد الجیران من الفقراء و ذوی المسکنه و الغارمین و الایتام و صدق الحدیث و تلاوه القرآن و کفّ الالسن عن الناس الا من خیر»، اگر پشت سر کسی صحبت می کنید فقط خوبی هایش را می گویی این علامت شیعه بودن است. یک وقتی در محضر امیرالمومنین یکی از عساکر و همراهانش عمروعاص را فحش داد، مولی گفت: فحش نده، عمرو عاص است، گفت فحش در مکتب ما نیست. فاسق است، متجاهر است غیبتش جایز است اما فحش جایز نیست، این است مکتب اهل بیت. روزی که مردم آگاه بشوند، گروه گروه می آیند به سمت مکتب اهل بیت، «و کفّ الالسن عن الناس الا من خیر و کانوا امناء عشائرهم فی الاشیاء [(۱)] »، اگر دیدید فامیل و دودمان به شما اعتماد دارند، شکر خدا بکنید که علامت شیعه گری است. بنابراین بر ما مسئولیت چند برابر است، ما که آمدیم لباس و عنوان ما یعنی ما شعور را آوردیم به شعار، یک شعوری داریم که شعور ولایی است و با این عنوان ما این شعور را اعلام می کنیم می شود شعار ما ولایت، اهل ولایت که بشویم، سعی بکنیم که ان شاء الله در عمل این نکاتی که امام باقر فرموده اند رعایت بشود.

۱- تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص۲۹۵.

تفسیر آیه ۸۱ آل عمران در موضوع اهل بیت علیهم السلام ۹۳/۰۹/۱۲

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: تفسیر آیه ۸۱ آل عمران در موضوع اهل بیت علیهم السلام

آیه ۸۱ سوره آل عمران: «و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمه ثم جائکم رسول مصدق لما معکم لتومنن به و لتنصرنه قال اقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین».

ترجمه

ترجمه و دقت و تفسیر، اما ترجمه: وقتی که خدای متعال پیمان از پیامبران گرفت که شما را کتاب و حکمت دادیم آنگاه پیامبری که پس از شما آمد تصدیق کنید و ایمان به او و نصرت او را داشته باشید، بعد از آن که این اقرار را کردید و با پیمان کامل و محکم با ما بستید، گفتند: آری. این پیمان گویا پیمانی است که در عالم ذرّ منعقد شده است. آنگاه خدای متعال فرمود: شاهد باشید و شهادت بدهید و من هم با شما از جمع شاهدین هستم که این پیمان منعقد شد.

دقت در آیه

اما دقتی که در این آیه داشته باشیم، می بینیم خداوند یک میثاقی و عهدی گرفته اند و بعد از آن میثاق و عهد که از پیامبران گرفته اند، در ضمن این میثاق و پیمان این دو نکته است که ایمان به او و نصرت او. بعد که اقرار گرفت در عالم ذرّ و مطلب کامل شد. در این مسئله پیمان گرفتن توجه جلب می شود که این پیمان گرفتن به چه معنایی است و این میثاق چه میثاقی است. و بعد متعلق میثاق را هم از خود اجمالاً به دست می آوریم که میثاقی است که شما ایمان بیاورید و نصرت کنید. ایمان بیاورید و یاری کنید و پشتیبانی کنید. ما الان پس از فهم این قسمت از معنا باید حقیقت قضیه را پیدا کنیم که میثاق برای چه کسی بوده است و نسبت به چه ولی و نبی و وصی بوده است که خداوند میثاقی را گرفته است از انبیاء و منظور از «لتومنن به و لتنصرنه» چیست که مفاد میثاق است، میثاق بر این است که ایمان باشد و نصرت. این از متن فقط اهمیت را فهمیدیم و مفاد میثاق را فهمیدیم و باز هم صدر و ذیل آیه فهمیدیم که میثاق عالم ذرّ بوده و یک قرارداد در عالم تشریع نیست و قبل از خلقت بوده. از خود آیه استفاده شد که این واقعیت اجمالاً درمی آید یعنی قطعاً میثاقی است و مفاد میثاق هم ایمان و نصرت است و میثاق هم در عالم ذر، این سه تا نکته با دقت در متن استفاده می شود.

ص: ۳۷

مراجعه به تفاسیر

اما محتوای کامل آن که میثاق با چه کسانی و درباره چه کسانی و ایمان و نصرت به چگونه، این نیاز دارد که مراجعه کنیم به تفاسیر. پس از فهم این نکات مراجعه می کنیم به تفسیر قمی که آمده است: «و اما قوله و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمه الی آخر قال الله اخذ میثاق نبیه»، منظور از این میثاق چه میثاقی است؟ خداوند پیمان گرفته است پیمان

پیامبر خودش را «علی الانبیاء» یعنی از کل پیامبران دیگر پیمان گرفته است که «ان یومنوا به و ینصروه»، ایمان به پیامبر بیاورند و او را نصرت کنند و بعد هم «یخبروا اممهم بخبره (۱) [۱]»، این معنای میثاق، هر پیامبری مثلاً در عالم ذر از حضرت عیسی پیمان گرفته شده است که امت خودت را به آمدن حضرت رسول اکرم مژده بدهید و آن پیامبر خاتم را هم به اش ایمان داشته باشید که خاتم النبیین است و هم نصرتش کنید. حالا نصرت او به دو گونه است: نصرتش بکنید امت خودتان را خبر بدهید که پیامبر خاتمی می آید و بعد از زبان حضرت عیسی، امت حضرت عیسی که با خبر باشند از قضیه بعثت رسول اعظم اسلام باید ایمان بیاورند به نبوت حضرت رسول اعظم و این نصرت به حساب می آید. این یک تفسیری که گفته شد. روایت دیگر حدثنی ابی یعنی ابراهیم بن هاشم عن ابن ابی عمیر عن ابن مسکان، سند صحیحه است، «عن ابی عبدالله علیه السلام قال ما بعث الله نبیا من لدن آدم فهلمّ جرا الا ـ و یرجع الی الدنیا و ینصر امیرالمومنین علیه السلام». بنابراین میثاق این است که پیمان گرفته شده است از همه انبیاء که به دنیا برگردند و نصرت امیرالمومنین را داشته باشند. «و هو قوله لتومتنن به یعنی رسول الله و لتنصرنه یعنی امیرالمومنین علیه السلام ثم قال لهم فی الذرّ أأقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری»، که این میثاق در عالم ذر بود. در تتمه می فرماید: «أفغیر الله یبغون» یعنی اگر این ایمان و نصرت را اختیار نکنید، از دین اسلام منحرف شده اید. و در تفسیر عیاشی: عن حبیب السجستانی «قال سألت اباجعفر علیه السلام عن قول الله و اذ اخذ الله میثاق النبیین»، در روایت مفصلی امام باقر سلام الله تعالی علیه فرمود: میثاق بوده است برای هر پیامبری به این مضمون که نسبت به پیامبر بعدی ایمان و نصرت داشته باشند. تا می رسد به این قسمت که مورد استشهاد ماست، می فرماید: «ولقد کذّبت امه عیسی بمحمد صلی الله علیه و آله و لم یومنوا به و لا نصره لمّا جائها الا القلیل منهم و لقد جحدت هذه الامه بما أخذ علیها رسول الله من المیثاق لعلی بن ابی طالب یوم اقامه للناس و نصبه لهم و دعاهم الی ولایته و طاعته فی حیاته (۲) »، این میثاق ادامه داشته برای امت حضرت عیسی هم گفته شده بود و برای امت حضرت رسول منظور از میثاق میثاقی است که پیامبر اعلام کرده است و مربوط می شود به ولایت امیرالمومنین سلام الله تعالی علیه. و بعد روایت دیگر از بکیر از امام باقر: «ان الله اذا اخذ میثاق شیعتنا بالولایه لنا و هم ذرّ یوم اخذ المیثاق علی الذی بالاقرار له بالربوبیه و بالنبی محمد بالنبوه و عرض الله علی محمد و آله السلام ائمته الطیبین و هم اظله» تا اینکه فرمود: «خلق ارواح شیعتنا قبل ابدانهم و عرض علینا و عرّفهم رسول الله و علیا و نحن نعرفهم فی لحن القول». یک معرفتی است بین شیعیان و ائمه، اینکه گفته می شود ولایت اهل بیت توجیه علمی ندارد برای پیروانش، چرا آدم برای مولی جان می دهد؟ مولی که با چشم سر ندیده و دست آقا را نبوسیده چرا اینگونه جان می دهد؟ این تعهد از جای دیگر آمده، یک رابطه معرفتی است. «خلق ارواح شیعتنا قبل أبدانهم» و به ارواح شیعه این معرفت داده شده، «لا اله الا الله، محمد رسول الله علی و اولاده المعصومون الی الحجه بن الحسن ائمه المعصومون المطهرون الصادقون المصطفون». معرفی شده است، معرفت از آنجاست. آن معرفت اجمالی در تشخیص ذهن نمی آید، خضوع به مغز نمی کند اما در روح است. آن است که در اندرون من خسته دل ندانم چیست که من خموشم و او در فغان و غوغاست. ندانم یعنی معرفت روحی در آن عظمت و آن سطح بالا در تشخیص فکر آدم قرار نمی گیرد اما در عمل می بینیم که آدم حاضر است بدون هیچ تعارفی که اگر بناء بشود ولایت به دادن مال و جان مان بیمه بشود، اگر جان و مال را ندهیم ولایت با خطر مواجهه بشود، شک و تردید وجود ندارد، این از کجاست؟ اینها تحلیل علمی ندارد، این ریشه اش عالم ذرّی است، معرفتی بین ولی و متولی است. و در روایت دیگر عن فیض بن أبی شیبه «قال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول و تلی هذه الآیه و اذ اخذ الله میثاق النبیین الی آخر قال لتومنن برسول الله و لتنصرن امیرالمومنین قلت و لتنصرن امیرالمومنین قال نعم»، انبیاء نصرت امیرالمومنین میکنند؟ امام صادق فرمود: بله، «نعم من آدم فهلم جرّا» تا حضرت عیسی. در ادامه اش امام صادق می فرماید: «و لا یبعث الله نبیّا و لا رسولا الا ردّ الی الدنیا حتی یقاتل

بین یدی امیرالمومنین (۳) [۳]».

۱- تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۱۰۶.

۲- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۰، ح ۷۳.

۳- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۱، ح ۷۶.

سه توجیه برای نصرت امیرالمومنین

اینجا توجیه شده که در ظهور حضرت حجت تمام انبیاء می آیند و جزء مقاتلین می شوندد همراه حضرت حجت در نصرت امیرالمومنین. اگر احتمال بدهید که لقب امیرالمومنین برای حضرت حجت بکار برود، این نص داریم که این لقب جایز نیست که کسی به کار ببرد، فقط برای علی بن ابی طالب و شایسته هم نیست و کسی هم امیرالمومنین نیست. کسانی که امیرالمومنین نـام می گذارنـد برای رئیس و زمامـدارشان آنهـا امیرالمضـلین اسـت، امیرالمنـافقین اسـت نـه امیرالمـومنین، رأس النفـاق. و امیرالمـومنین فقـط علی بن ابی طـالب است. بنـابراین نصـرت امیرالمـومنین مصـداقاً به حضـرت حجت تطـبیق نمی کنـد، چون حضرت ولی عصر سلام الله تعالی علیه لقب امیرالمومنین ندارد، لقب حضرت رسول را دارد، در سند معتبری جابر نقل می کند که از القاب حضرت ولی عصر و در زیارت هم می توانید بگویید «السلام علیک یا رحمه الله یا بقیه الله». رحمه الله طبق روایتی که جابر نقل می کند، برای حضـرت ولی عصر آمده که لقب رسول الله است. اما امیرالمومنین در روایتی آمده مخصوص علی بن ابی طـالب است و برای دیگر ائمه بکـار نمی رود. پس بنابراین نصـرت امیرالمومنین در دنیا برگردنـد به چه صورت باشـد؟ یک صورتش این است که در رکاب حضـرت علی در موقع نصرت ها و غزوات آمدند و شرکت کردند. توجیه دوم این است که حضـرت ولی که ان شـاء الله تشـریف بیاورد امیرالمومنین خودش است و نصـرت می کنـد امیرالمومنین را. و توجیه سومش هم این است که نصـرت ولی عصـر در حقیقت نصـرت امیرالمـومنین است. ابوالا‌ئمه یعنی وجـود هر امـامی مربوط می شود به ابوالا‌ئمه سـلام الله تعالی علیه. در روایت دیگری آمـده است همین آیه ای که «و اذ اخـذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم» تصـریح شـده است که از شـما عهـد بگیریم و شـما اقرار کنید به اینکه «یومئذ یدفع رایه رسول الله اللواء الی علی بن ابی طالب (۱) [۴]» آن روزی که پرچم و لواء را حضـرت رسول به دست امیرالمومنین داد، «فیکون امیرالخلائق کلهم اجمعین یکون الخلائق کلهم تحت لـوائه و یکون هو امیرهم»، این امیرالمومنین است. امیرالمومنین یعنی میثـاقی که پیـامبر از مردم گرفته است آن روزی که لواء را به دست امیرالمومنین داد، این حقیقت و مفـاد میثـاق شـد. حقیقت هم این است. امیر خلقت، امیر هستی، امیر کل جهان هستی یعنی امیرالمومنین. و یک نکته تربیتی که از این آیه اسـتفاده می شود که از یک سو می بینیم عظمت مولی امیرالمومنین در آن حدی است که بشـر هنوز نشناخته لذا گفته می شود که وقتی که آقا ولی عصر ان شاء الله ظهور بکند و بشر آگاه بشود، می شناسـند که علی کیست و در چه مقـام و منزلتی است. از سوی دیگر فهمیـدیم که امیر خلا‌ئق و کـل خلائق تحت امارتش است، یعنی گل آدم به دست خود سرشـتم، خط لوح و قلم را من نوشـتم. این امیر هستی و امیر خلقت است. با دیـد تعقلی می شود واسطه فیض اقدس. حال بگویید که کل هستی که اینگونه هست، مقام حضرت رسول چه می شود؟ جوابش این است که علی نفس پیامبر است، یک نفس در دو قالب است. نقطه تحت باء بسم الله که دو تعبیر از یک حقیقت است.

۱- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۱، ص، ح۷۷.

دو معنی تحت لواء بودن خلایق

بعد از که امیرالخلائق شد و کل هستی تحت لوای اوست، این تحت لوای او چند تا معنا دارد، یک معنایش این است که کل مردم اگر بخواهند مسیر درست را انتخاب بکنند باید تحت لوای امیرالمومنین باشند، معنای دیگرش این است که تمام هستی ظل وجود امیرالمومنین است، اگر امیرالمومنین نبود، هستی نبود. بنابراین در بعد از این معرفت که گفتیم خلائق تحت ولای امیرالمومنین است، این را می فهمیم که تکویناً و تشریعاً مخصوصا در «تنصرن» هم که داشتیم، و معرفت بین شیعه و مولی هم که وجود داشت، نکته ای که از اینجا استفاده می شود این است که از ولایت امیرالمومنین در عمل چه نکته مهمی است که ما داشته باشیم تا علامت از ولایت برای ما وجود داشته باشد. یک نکته است و آن عبارت است از اخلاص. نور حق را دان منزّه از ازل. بنابراین اگر کسی بخواهد موحد باشد و بدون شرک و اگر کسی بخواهد اخلاص را سرّ آن را پیدا بکند باید با علی آشنا بشود.

چکار کنیم اخلاص ما زیاد بشود

گفتید که چی کار کنیم که اخلاص ما بیشتر بشوید، آشنایی بیشتر با مولی، خودش آدم را به سمت و سوی اخلاص می برد، آشنایی با حضرت علی یعنی توحید، آشنایی با حضرت علی یعنی اخلاص، اگر «کمال الاخلاص نفی الصفات عنه»، اگر ما در دنیا موحدی داریم مولی الموحدین امیرالمومنین است. پیروان کسانی که از علی بریده اند، قطعاً خالی از شرک و شبهه نیستند، و هیچ شکی نداریم که کسانی که از مسیر امیرالمومنین و ولایت کنار رفته اند، شبهه و غبار شرک و بت پرستی ها را به معنای جدید را قطعا دارند. بنابراین امیرالمومنین باز هم درباره اخلاص یک جمله می گوید و بالاخلاص الخلاص، می خواهید آزادی داشته باشید روح تان را آزاد کنید اخلاص. می خواهید از قید و بند دیگران آزاد بشوید اخلاص، می خواهید از مشکلات زندگی خودتان را نجات بدهید اخلاص.

تفسیر آیه ۸۳ سوره آل عمران در موضوع اهل بیت علیهم السلام ۹۳/۰۹/۱۹

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: تفسیر آیه ۸۳ سوره آل عمران در موضوع اهل بیت علیهم السلام

خدای متعال می فرماید: «أفغیر دین الله یبغون و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها و الیه یرجعون».

ترجمه

ابتداء ترجمه آیه: آیا غیر از دین خدا را می طلبند و حال آنکه برای او تسلیم شده است آنچه که در آسمان ها و زمین هاست با رضایت و بدون رضایت و به سوی او برمی گردند. در دقت به این آیه می بینیم که استفهام انکاری آمده که غیر از دین خدا راه و آیین دیگری نیست که کسی انتخاب کند. آیین درست همان است که خدا برای بندگان خودش عنایت فرموده است. «و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلم یقبل منه». «و له أسلم من فی السموات و الارض» و برای او تسلیم شده است هر کسی که در آسمان ها و زمین هاست، «طوعا» با میل و رغبت، «کرهاً» بدون رغبت و میل و عدم رضایت.

برگشت ضمیر

این «له أسلم» ضمیر به خدای متعال می رود یا مرجع دیگری دارد؟ اگر به سوی خدای متعال این ضمیر باشد «له أسلم من فی السموات و الارض»، شأن خدا از این بالاتر است. تسلیمی نیست. همه موجودات مخلوق اوست، تسلیم این است که یک احتمال سرکشی باشد و بعد تسلیم بشود. تسلیم معنا ندارد درباره آن کسانی که در زمین و آسمان هستند برای خدا. بنابراین این ضمیر مرجع دیگری داشته باشد « من فی السموات و من فی الارض» منظور باید زنده جان باشد انس و جن یا حداقل انسان.

ص: ۴۱

مراجعه به تفاسیر

این را که فهمیدیم از متن آیه، مراجعه کنیم به نصوصی که در این رابطه آمده که از اهل بیت رسیده باشد. در تفسیر عیاشی آمده: عن رفاعه بن موسی« قال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها قال اذا قام القائم لا یبقی أرض الا نودی فیها بشهاده أن لا اله الا الله و أن محمدا رسول الله» (۱) ، اینجا دیگر توحید اصلی است. بشر که به توحید اصلی برسد، باید امام و پیشوایش موحد اصلی و ولی خدای متعال باشد. اگر ولی الله امام و اسوه برای بشر نباشد، به آن توحید اصلی نمی رسد. لذا جهالی که ادعای توحید می کنند، سلاطین و پادشاهان خودشان را راحت می پرستند و متوجه نیستند. الان وهابیتی که ادعای توحید می کنند، دقیقاً ملک شان و پادشان شان را به نحوی خدا می دانند و متصرف در امور و صاحب شرع می دانند. مثلا یک حکمی اگر شرعاً بگویند قال النبی یا قال الملک. اما آنهایی که می خواهند توحید واقعی برسند، باید از طریق امام معصوم من الخطأ و الزلل این راه را ادامه بدهند تا برسند به توحید واقعی. لذا آنچه علی التحقیق می

توان اعلام کرد توحید و اخلاص کامل مستقیما مربوط می شود به حرکت در خطّ پیامبر و ائمه و در پرتو ولایت اهل بیت. با حضور آقا بقیه الله الاعظم ارواحنا له الفداء زمین باقی نمی ماند مگر اینکه شهادت بدهد که لا اله الا الله و شهادت به نبوت رسول اعظم. روایت دیگر عن ابن بکیر «سألت ابا الحسن علیه السلام عن قوله و له أسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها قال انزلت فی القائم»این آیه در مورد امام زمان نازل شده. «فمن أسلم طوعا أمره بالصلاه و الزکوه» (۲) تا اینکه می فرماید: امام عصر سلام الله تعالی علیه که حضور پیدا کند در آن وضعیت می فرماید که تسلیم می شوند همه مردم به وحدانیت خدا. مرحوم علی بن ابراهیم قمی کتاب تفسیر قمی لد ۱ صفحه ۱۰۷ در تفسیر این آیه می فرماید: «عن الامام الصادق علیه السلام أفغیر دین الله یبغون أی أغیر هذا الذی قلت لکم أن تقرّوا بمحمد صلی الله علیه و اله و وصیه»، یعنی راه همین است آیا غیر این می طلبید که از شما خواستم در حدیث قدسی که اقرار کنید به نبوت حضرت رسول و وصایت وصی آن امیرالمومنین تا حضرت ولی عصر سلام الله تعالی علیه. شیخ طوسی قدس الله نفسه الزکیه در کتاب غیبت می فرماید: روایاتی را از ابناء عامه نقل می کند از ابن عباس به تایید همین تفسیری که اینجا گفتیم. می فرماید: از ابن عباس نقل شده در سند نسبتاً طولانی و معتبر «قول الله تعالی اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها یعنی یصلح الارض بمهدی آل محمد بعد موتها یعنی من بعد جور اهل مملکتها» (۳) . روایات متعددی را از ابناء عامه نقل می کنند که به تایید این تفسیر گفته می شود. و حدیث معروفی را که متواتر لفظی بین فرقین است«یملأ الارض قسطا بعد ما ملئت ظلما و جورا». با حدیث مسندی شیخ طائفه روایت از ابی هریره نقل می کند که رسول الله فرمود: «لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطوّل الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من اهل بیتی یملأ الارض عدلا کما ملئت ظلما و جورا» (۴) . از لحاظ نصوص و از لحاظ تفسیر کامل شد.

۱- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۱، ص۱۸۳، ح ۸۱.

۲- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۱، ص۱۸۳، ح ۸۲.

۳- الغیبه، شیخ طوسی، ج ۱، ص۱۷۵.

۴- الغیبه، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۸۰.

علائم ظهور حضرت

در مسئله علائم اشاره ای هم بکنم، در علائم ظهور که ان شاء الله «اسلم له» بشود. علائم آن در کتاب غیبت شیخ طوسی نقل می کند «فأول أرض تخرب الشام»، علامت دوم «اذا ملك رجل يقال له عبدالله و هو مفتاح البلاء و سيف الفناء»، علامت سوم: «قبل خروجه خروج رجل يقال له عوف السلمي و يكون مأواه تكريت». و در سرزمین شام که خراب می شود سه تا پرچم برفراشته می شود که با هم درگیرند. اسم هایش آنجا چه بوده الان داعش، النصره و جیش الحرّ. در روایات دارد ثلاث رایات سه تا پرچم، «رایه الاصهب رایه الابقع رایه السفیانی» (۱) . اینها مطالبی است که در کتاب غیبت آمده.

سوال: تطبیق این علائم بر زمان حاضر درست است؟

جواب: ما اینها را از نص می خوانیم، خواستید تطبیق کنید و خواستید تطبیق نکنید. ما با احتیاط حرکت می کنیم و مسئله خیلی خطیر است. ما متن کتاب غیبت شیخ طوسی را خواندیم ولی متن چه متن های عجیب بود. بعد در ادامه این زیارت اربعینی که در پیش داریم، الحمد لله تعالی همانطوری که گفته شد، اربعین گفته می شود که یکی از چهار تا علامت شیعه است، آن موقع در حدیث آمده بود از علامت شیعه است، الان علامت شیعه اربعین اینگونه بوده، الان معلوم شد که علامت شیعه چیست. یعنی در دنیا نشان می دهد این علامت شیعه است. بالای بیست میلیون جمعیت جمع می شوند و با چه وضعیتی خستگی وجود ندارد و طمع و توقعی وجود ندارد. اخیرا تا حالا که دیده بودیم موکب ها در مسیر بود، دیشب دیدم در خانه هایشان را باز کردند برای زوار. می گفت خودم، مالم، سرم، جانم، عیالم همه اش فدای امام حسین. اینها توجیه ندارد. یکی از نکات هایش این است که اربعین علامت شیعه است. آن علامت عشق است، علامت ولایت اهل بیت است. دلیل و منطق هیچی ندارد. در مجموع شیعیان ید الله مع الجماعه که ید الله واقعی وجود مقدس بقیه الله الاعظم است. به زیارت جدشان امام عصر زیارت نامه دارد و زیارت ناحیه امام عصر که اعتبار دارد. یکی از نکات همین است که آقا در این سفر است که این همه عظمت است. چرا این همه عظمت، چرا این همه عشق؟ تا که از جانب معشوق نباشد کششی، آنجا رد پای معشوق واقعی است، آقا آنجا است، عنایتی دارد. لذا علامه حلی در سفر به سوی کربلا مشرف می شود محضر آقا، در مجموع این سفری که صورت می گیرد سفر اربعین این همه حال و هوا. توصیه ای که بکنم روز اربعین یک حمد و چهل تا سوره توحید قبل از زیارت بخوانید و بعد هم زیارت اربعین بخوانید که ان شاء الله در ثواب زیارت شریک بشوید. از یک سو اربعین علامت شیعه است، یعنی در دنیا شیعه یعنی زیارت اربعین امام حسین در کربلا، این شیعه است. شیعه یعنی اینجور سخاوت و جود، شیعه یعنی اینجور احترام و اکرام، شیعه یعنی اینجور برادری و اخوت. این علامت شیعه است. از سوی دیگر که اولین و بهترین شیعه جابر بن عبدالله انصاری است. اربعین که علامت شیعه است برای این است که در حقیقت از جابر پیروی می شود. جابر به غلامش گفت که پیاده رفتن هر قدمی که به سوی زیارت امام حسین برداشته بشود، ثوابش حج و عمره است. آمد جابر، امروز صبح در کتاب معتبری را مطالعه کردم جابر که آمد بالای قبر مقدس امام حسین که رسید، زیارت را که شروع کرد، یک مرتبه حالش غیر طبیعی شد، حتی گفته می شود جابر تا آنجا نابینا نبود، آنقدر فشار آورد، آنقدر گریه کرد که همان جا نابینا شد. بعد یک حالت عاطفی پیش آمد گفت امام حسین شما که جواب سلام من را می دادید، الان چرا جواب سلام نمی دهید؟ «الحبيب لا يجيب حبيبه»، جوابش را خودش گفت که چگونه می توانند جواب بدهد کسی که سر در بدن ندارد. بعد غلامش عطیه به جابر گفت: مولی یک سیاهی از دور دیده می شود انگار یک کاروانی از طرف شام می آید. برو این کاروان

را ببین اگر کاروان دشـمن بود به ما زود خبر بده که ما زود متواری بشویم و اگر کاروان امام سـجاد بود، جایزه ات این اسـت که من تو را در راه خـدا می کنم. عطیه رفت به سـرعت اشـک ریزان گریه کنـان در حـالی که به سـر و صورتش می زد، آمد گفت مولی امام زین العابـدین آمـد اما با عمه ها و خواهران خودش آمد، دیگر کسـی همراه ندارد. نزدیک که آمد، حضـرت جابر در محضـر مبارک امام سـجاد خودش را انداخت به قدم های امام سـجاد و پاهای امام سـجاد را بوسـید، بعد از که پاهای امام سجاد را بوسید، امام سجاد با یک احوالپرسی کوتاه یک جمله گفت که جابر «هنا قتل ابی هنا ذبح اطفال ابی».

ص: ۴۳

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۴۴۲.

تفسیر آیه ۹۷ آل عمران در موضوع اهل بیت علیهم السلام ۹۳/۱۰/۱۷

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: تفسیر آیه ۹۷ آل عمران در موضوع اهل بیت علیهم السلام

آیه ۹۷ سوره آل عمران: «فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا»، آیه ای است که درباره خصوصیات مکه مکرمه بحث می کند. بکه موضع مکه است و مکّه خود حرم است طبق تفسیر روایی.

ترجمه

«فیه» در آن بیت آیات بینات است که این آیات بینات را بعد خود قرآن تفسیر می کند مقام ابراهیم. مقام ابراهیم به معنای خاص و مقام ابراهیم به معنای خود حرم، حرم مقام ابراهیم است یا جایی است که مطاف آن محلی است که بین بیت و مقام ابراهیم باشد. مقام خاص یا مقام عام، هر دو صورت اشکال ندارد. «و من دخله کان آمنا» به این جمله دقت کنیم، کسی که داخل حرم باشد، آمن است در امن و امان است. هیچ خطری متوجه او نخواهد شد و هیچ آسیب و آزاری نباید ببیند. کسی به کسی در داخل حرم نباید اذیت و آزاری برساند و حتی اگر تخلفی هم ببینند باید از حرم بیرون آورده شود آنگاه بر اساس موازین شرعی عمل شود. این «دخله کان آمنا» می بینیم که فسقه و افراد نا اهل داخل بیت می شود، آمن است اینقدر می دانیم که منظور از این امن در حد قدر متیقن آن امنی است که امن از عذاب الهی باشد. آنکه امن از عذاب الهی داشته باشد، این فسقه و عصاه که وارد می شوند بعضی ها ممکن است ایمان به خدا هم کامل نداشته باشند. به طور کل اقتضاء شریعت و طریقت بر این است که افراد نا اهل نمی توانند در امن باشند، یک اهلیتی می خواهد.

ص: ۴۴

مراجعه به تفاسیر

بعد از که در آیه قرآن به این مطلب قابل توجه برخوردیم الان مراجعه می کنیم تفسیر. در تفسیر عیاشی روایتی آمده است که منظور از شخصی که وارد بیت بشود و آمن باشد بیان شده است. این روایت عبدالخالق صیقل از امام صادق سوال می کند «عن قول الله تعالی و من دخله کان آمنا فقال لقد سألتنی عن شیٔ ما سألنی عنه احد ثم قال ان من امّ هذا البیت یعنی دخل هذا البیت و هو یعلم انه البیت الذی امر الله به و عرفنا اهل البیت حق معرفتنا کان آمناً فی الدنیا و الآخره» (۱) . چنانکه امام سجاد سلام الله تعالی علیه می فرماید: اگر کسی شب قائم و روز صائم و در حطیم باشد، بدون ولایت ما تمامی این عبادتش هیچ ارزشی ندارد. اگر کسی وارد بیت بشود در صورتی که معرفت حق داشته باشد که این بیت بیتی است که خدا امر کرده است که این بیت الله و بیت عبادت و بیت ارتباط بین عابد و معبود است. و آنگاه اهل بیت را بشناسد آن شناسایی که حقش است.

نکته درباره حق معرفت

این «حق معرفتنا» یک نکته دارد، ممکن است گفته بشود که چه کسی حق معرفت را می تواند اداء بکند؟ حق معرفت یک

نکته دارد و آن این است که به این معنا نباشد چنانچه الان تمام فِرَق مسلمین غیر از نواصب حتی وهابی ها، وهابی ها الان می گویند ائمه آل البیت، شیعه را می گوید فرقه من الیهود. مضافا بر اینکه کفاری هم که علی را شناختند قبول دارند. درباره ائمه آل البیت تقریبا اختلافی نیست در فضیلت و مقام شان اما حق معرفت کدام است؟ حق معرفت این است که اوصیاء پیامبر و ائمه بعد از پیامبر و ادامه دهنده خط نبوت بداند. این حق معرفت است. کسی که بر این عقیده باشد، داخل بشود به بیت «کان آمنا فی الدنیا و الآخره». از دید معرفت به قول مرحوم علامه محمد حسین اصفهانی که اگر بعین المعرفه دیده بشود حرم چیز دیگری است و یک معنای دیگری دارد و گویا حرم می شود دارای دو تا مصداق: حرم مادی و حرم معنوی. قبله هم دو تاست: قبله ای که کعبه است که جمادی است و قبله انسانی است که «و الیه یتوجه الاولیاء» که وجه الله است، قبله و کعبه وجه الله است. همانطور که کعبه جمادی و کعبه روحی است، حرم هم دو قسم است: حرم جمادی که کعبه مقدسه است و حرم معنوی که اعتقاد به ولایت اهل بیت است. ورود به حرم یعنی اعتقاد به ولایت، کسی که به ولایت اهل بیت معرفت دارد و معتقد است، وارد حرم است. این حرم امن الهی است. اینجا امن است. لذا مویدش حدیث قدسی است که «ولایه علی بن ابی طالب حصنی»، حصن با حرم فرقی ندارد مصداقاً، «من دخل حصنی کان آمنا» «من دخل حصنی امن من عذابی». پس این حرم اصلی را توانستیم پیدا کنیم که حرم معنوی یعنی ولایت اهل بیت. این بیت و این حرم است. روایت بعدی عن علی بن عبدالعزیز «قال قلت لابی عبدالله علیه السلام جعلت فداک قول الله آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا»، گفتم که یابن رسول الله اینجا که این مطلب آمده می بینیم فرق مختلف قدری و حروری و مرجئه اینها که ارباب باطل هستند و مذاهب باطل به نام مسلمان وارد می شوند، اینها آمنند؟ «قال لا و لا کرامه قلت من جعلت فداک قال و من دخله و هو عارف بحقنا کما هو عارف له خرج من ذنوبه و کفی همّ الدنیا و الآخره» (۲) . فرمود کسی که داخل می شود در امن و آمان است کسی است که عارف به حق ما باشد همانگونه که عارف نسبت به بیت است، اینگونه اشخاص اگر وارد بشوند از گناهان خودش پاک می شوند و هم و غم دنیا و آخرت شان برطرف می شود. دقیقا همین است با ولایت و با معرفت هم انسان می شود و هم آسایش به دست می آورد.

۱- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۰ و تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۰۱ و تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۸۱.

۲- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۰.

بدایت و نهایت ولایت

در آستانه ولادت حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله و سلم قرار داریم، این ولایت بدایه الولایه ولایت الرسول است و ولایه وصیه امیرالمومنین تا ولایه خاتم الاوصیاء، به عبارت دیگر بدایت ولایت، ولایت خاتم انبیاء و نهایت آن ولایت خاتم الاوصیاء. این ولایت کاملی است. آدمی که وارد این ولایت باشد، داخل حرم است و مشمول فیض. یعنی آن فیضی که از سوی آن وسائط فیض می شود، شامل کسانی می شود که وارد محدوده ولایتند.

معنی واسطه فیض بودن حضرت رسول (ص)

شنیده اید که حضرت رسول واسطه فیض الهی است این به چه معناست؟ از لحاظ فلسفه واسطه فیض که فیض در اصطلاح فلسفه وجود است موضوع آن هستی است، «بوجوده ثبتت الارض و السماء» واسطه فیض می شود برای کل هستی، این معنای فلسفی است. اما معنای عرفانی واسطه فیض این است که فیض از لحاظ عرفان و معرفت قرب به خداست، تقرب به خدا فیض است. اگر کسی از خدا دور باشد محروم از کل فیض است. و بعد واسطه فیض هدایت پیامبر است، اسوه بودن پیامبر است. پیامبر واسطه می شود برای وصول انسان به مقام قرب. اگر پیامبر نبود، ارشادات پیامبر نبود، اسوه بودن پیامبر نبود، کسی را به مقام قرب راهی نبود. لذا عرفایی که به جایی رسیده اند که ابن عربی در فتوحات می گوید که عقل اول و فیض اعظم رسول الله الاعظم است که به وجود او و تمام فیوضات معنوی شامل انسان می شود. لذا گفته می شود فلسفه بعثت حضرت رسول و پیامبران از دید عرفانی ارائه یک اسوه برای انسان. اگر پیامبر اعظم نبود، یک اسوه کامل برای کل بشر وجود ندارد. بعضی از کتّاب کافرند و متاسفانه قبل آن مسلمان بوده و بعد کافر شده، می نویسند: ما درباره پیغمبر عقیده داریم یا نداریم ولیکن حقش این بوده که خیلی آدم درستی بود. اگر پیامبر نبود، اسوه نبود. انسانی که می خواهد به طرف کمال برود نیاز دارد به اینکه اسوه ای وجود داشته باشد. سرمشق، یک خطاط چند تا سطری باید از خوشنویسان به عنوان سرمشق بگیرند تا مثل آن بتوانند بنویسند. پیامبر اسلام برای رسیدن به کمال در بین انسان ها در تاریخ من الازل الی الابد سرمشق و الگوست. این واسطه فیض می شود. اما از لحاظ تربیتی که مرحله عملی است. کمال، آرامش، صلح که خواست فطرت بشر است، آرامش که خواسته فطری بشر است. آنکه خدا در قرآن می فرماید «فروح و ریحان و جنت نعیم» (۱) ، این آخرین خواسته روحی و فطری انسان است که آرامش کامل است. پیامبران در کل یک حرف می زدند صلح و سلم و اجتناب از خصومت و درگیری و دشمنی. این پیام کل پیامبر است. و این پیام هم ان شاء الله تکمیل بشود به وجود مقدس مصلح جهانی خاتم الاوصیاء. بنابراین از لحاظ تربیتی و اجتماعی واسطه فیض یعنی واسطه برای یک امن و آسایش عمومی پیامبران هستند. اگر پیامبران نبودند از یک سو اذعان و ایمان کامل تر بشود نسبت به وجود حضرت رسول و از سوی دیگر هم دلیل بشود برای اینکه این پیام پیام بسیار مهمی است. پیامبر طبق نص معتبر خودشان گفت که ابن تیمیه این را توجیه می کند، پیامبر فرمود: اوصیکم اهل بیتی، چند بار تکرار کرد. توجیه می کند که تکرار کرده که ما بی احترامی نکنیم. و داستان عید غدیر را که به طور صریح و با تمام خصوصیات ولایت و وصایت را به صراحت اعلام کرد می گوید من دوست دارم شما هم دوست داشته باشم. با این مردم و این عصبیت حالا- پیامبر از بین این مردم، از لحاظ اجتماعی امکان ندارد آن فرهنگ و ادبی که پیامبر آورده. لذا از لحاظ روانشناسی کسی که پدر را نبیند بعد چند سال پیش عمو باشد و چند سال هم پیش جدش باشد، دست به دست و یتیم بچه و بعد سر پا بشود بدون استاد. نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت، به غمضه مسئله آموز صد مدرس شد. نه مدرسه ای و

نه مکتبی از لحاظ روحی کسی که در کنار پدر و مادر زندگی می کند و از وضعیت خانوادگی مطلوبی برخوردار نباشد حداقل ضعف روحی دارد یا عقده ای می شود یا منزوی. یک آدمی باشد که روح عطوفتش یعنی تجسم عطوفت و رحمش یعنی تندیس رحم و مروت که قرآن درباره اش می گوید «و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین» (۲) . بنابراین با تحلیل اجتماعی جامعه شناسی خود جزیره العرب و با تحلیل روانشناسی کسی بیاید که دخترهایش را زنده به گور می کنند، او بیاید به دخترش بگوید «ابوها فداها»، مگر می شود؟ اینکه اسوه است. ام ابیها نودیت زهراء، قال ابوها و لک فداء. درباره ولادت حضرت رسول یک روایت بخوانم از کتاب اصول کافی در روایتی که صحیحه حماد است، امیرالمومنین سلام الله تعالی علیه می فرماید: «ما برأ الله نسمه خیرا من محمد» (۳) ، خداوند آفریده ای مثل رسول اعظم نیافریده. و در ادامه روایتی از امام صادق سلام الله تعالی علیه است که «انا اول اهل بیت نوّه الله باسمائنا»، این روایت چند تا نکته دارد از جمله شهادت ثالثه را این روایت اعلام می کند. اگر خواستید برای شهادت ثالثه یک دلیل از اصول کافی بیاورید، این روایت است. «نوّه الله باسمائنا انه لما خلق السموات و الارض أمر منادیا فنادی اشهد ان لا اله الا الله ثلاثاً اشهد ان محمدا رسول الله»، اینها واسطه فیض اند، قبل از خلقت آسمان و زمین شهادت اولی و شهادت ثانیه. بعد «اشهد أن علیا امیرالمومنین» (۴) ، برای ما معتبرترین منابع جوامع اربعه است و در بین جوامع اربعه معتبرترین اصول کافی است، از این بالاتر می شود و منابع ندارد؟ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «افضل جهاد امتی انتظار الفرج» (۵)

۱- واقعه/سوره۵۶، آیه۸۹.

۲- انبیاء/سوره۲۱، آیه۱۰۷.

۳- کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۴۴۰، ابواب التاریخ، ب مولد النبی، ح ۲.

۴- کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۴۴۱، ابواب التاریخ، ب مولد النبی، ح ۸.

۵- تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص ۳۷.

تفسیر آیه ۱۰۳ سوره بقره در موضوع اهل بیت علیهم السلام ۹۳/۱۰/۲۴

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: تفسیر آیه ۱۰۳ سوره بقره در موضوع اهل بیت علیهم السلام

نورٌ علی نور

روز چهارشنبه بحث تفسیر است. بحث قرآن نور است و آن هم تفسیر آیات ولایی. اگر شنیده اید که «نور علی نور» چیست، تفسیر آیات ولایی است. تفسیر نور است و تفسیر آیات ولایی «نور علی نور» است.

آیه ۱۰۳ آل عمران

آیه ای که امروز رسیدیم بحث کنیم سوره آل عمران آیه ۱۰۳ آن آیه ای که در بحث آیات ولایی جزء آیات برجسته به نظر می رسد. «قال الکریم و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا و اذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فألف بین قلوبکم فأصبحتم بنعمته اخوانا و کنتم علی شفا حفره من النار فأنقذکم منها کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تهتدون» همه مربوط شد به اعتصام به حبل الله.

ترجمه

ترجمه: اعتصام یعنی چنگ بزنید به ریسمان الهی همه با هم و فردی نیست بلکه جمعی است و وظیفه عمومی است و متفرق و از هم جدا نباشید. و یادآور بشوید نعمت خدایی که برای شما داده است که اگر شما با هم دشمن باشید خداوند تألیف قلوب می کند و بین دل های شما الفت و نزدیکی عنایت می کند در حدی که همه تان به وسیله نعمت الهی برادر بشوید. در ادامه هم می فرماید شما در لبه افتادن به چاله جهنم حفره آتش بودید که از آن حفره خداوند انقاذ کرد و بیرون آورد که بیرون آوردن به وسیله حبل الله است. اینچنین خدا بیان می کند برای شما آیات خودش را شاید که هدایت بشوید. این آیه جزء آیاتی است که در همان دقت متن که گفتیم دقت متن ما را وادار می کند به سوال و جستجو که راه را کامل کنیم ولی اینجا دقت متن ما را مستقیما هدایت می کند و جستجو هم نکنیم خود دقت در متن کافی است. اعتصام به حبل الهی است که طبیعی است که حبل شناسایی بشود که حبل الهی چیست. معنایش همین ریسمانی نیست که ترجمه حبل الهی باشد، مصداق دارد، مصداق حبل الهی چیست. و از هم افتراق و اختلافی نداشته باشید و نعمت را هم یادآور بشوید. که یادآوری نعمت خدا و تألیف قلوب و همه با هم برادر هم شدند، نجات از سقوط در حفره جهنم و همه اینها مترتب می شود به اعتصام به حبل الله. این اعتصام به حبل را پیدا کنیم، اولا حبل الله چیست و اعتصام چیست.

ص: ۴۷

مراجعه به روایات

برای ما هادیانی است که شرحی برای قرآن وجود دارد به نام عترت و سنت و روایات که مراجعه کنیم به روایات ببینیم روایات چه می گوید.

قال: علی بن ابی طالب حبل الله المتین

کتاب تفسیر عیاشی در تفسیر همین آیه «عن ابی الحسن علیه السلام عن قوله تعالی و اعتصموا بحبل الله جمیعا»، سوال شد که این حبل الله چیست. «قال علی بن ابی طالب حبل الله المتین» (۱) ، این ترجمه ای است که امام فرموده است. منظور از حبل الله امیرالمومنین سلام الله تعالی علیه است. در مجلس پیامبر اعظم یک وقتی در حضور حضرت رسول خلیفه اول هم بود یک مومنی هم آنجا آمد، حضرت فرمود: این مومن اهل نجات است و اهل صلاح است. خلیفه اول جلسه که تمام شد دنبالش راه افتاد، گفت خب شما که اهل نجات هستید، حضرت درباره شما گفت بگو ببینم چه کار کردید؟ چه راهی رفتید که اهل نجات شدید؟ گفت برو از حضرت رسول سوال کن، اصرار کرد و التماس، گفت اگر می خواهی اهل نجات باشی برو دور علی بن ابی طالب بگرد، من از آنجا گرفتم راه نجات را، به من چی کار داری؟ نوکر علی باش می شوی اهل نجات.

قال: آل محمد علیهم السلام هم حبل الله

از جابر است که از امام باقر سلام الله تعالی علیه نقل می کند که سوال شد که حبل الله چیست؟ «قال آل محمد علیهم السلام هم حبل الله الذی أمرنا بالاعتصام به»، این آل پیامبر حبل الله هستند که ما امر شده ایم که اعتصام به او بکنیم «فقال و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا» (۲)

۱- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۴، ح ۱۲۲.
۲- فسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۴، ح ۱۲۳.

تفسیر قمی

در کتاب تفسیر قمی تفسیر آیه « اعتصموا بحبل الله جمیعا» امام صادق فرمود که مقصود از حبل الله توحید و ولایت است (۱) . آغاز و فرجام است و مبدأ و منتهی است. از ولایت به توحید می رسد آدم. لذا از مرحوم آقای علی قاضی قدس الله نفسه الزکیه سوال شده بود که شما همه اش از ولایت می گویید از توحید نمی گویید؟ جوابی که داد این بود که ولایت عین توحید است و توحید عین ولایت است. حبل الله توحید و ولایت است. و در روایت ابی الجارود از ابی جعفر علیه السلام فی قوله «و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا، قال ان الله تبارک و تعالی علم أنهم سیفترقون بعد نبیهم و یختلفون فنهاهم عن التفرّق کما نهی من کان قبلهم فأمرهم ان یجتمعوا علی ولایه آل محمد علیهم السلام و لا یتفرّقوا». مبدأ اتحاد واقعی و مبدأ تسالم و اخوت که در قرآن آمده است، ولایت است. که آن تنها راه خداست و تنها راه مستقیم است و تنها راهی است که پیامبر به آن توصیه کرده است و علاوه بر اینها تنها راه واقعی است و تنها راه نور است و تنها راه نجات است.

شیخ طوسی در امالی آمده نحن الحبل

اما شیخ طوسی قدس الله نفسه الزکیه در کتاب امالی در ترجمه این آیه حبل الله از امام الصادق علیه السلام آمده است «نحن الحبل» (۲) ، ائمه حبل الهی هستند.

ص: ۴۹

۱- تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج۱، ص۱۰۸.

۲- امالی، شیخ طوسی، ص۲۷۲.

از طریق ابناء عامه هم به اثبات رسیده

آنچه که ما جستجو کردیم در تفاسیر ابناء عامه درباره این حبل الله را ندیدم که تفسیری درباره ائمه و آل بیت شده باشد اما از طریق غیر مستقیم به دست آوردیم که در متون هم آمده است یعنی از طریق منفصل که ما دو طریق داریم طریق متصل و طریق منفصل. در روایت ثقلین «انی تارک فیکم الثقلین» که حدیثی است در حد متواتر از ابناء عامه و بعد هم در ضمن همان حدیث «کتاب الله حبل الممدود و عتره النبی حبل الممدود من یتمسک به نجی». از طریق این حدیث که قرآن حبل ممدود و عترت حبل ممدود گفته شده است و تمسک به آن حبل باعث نجات اعلام شده است، به دست آوردیم که «و اعتصموا بحبل الله» تطبیق می کند به این آیه. بعد از که معنای حبل الله را فهمیدیم، اشاره ای داشته باشیم به آثاری که از این تمسک به دست می آید. آثاری مترتبه به آن را از خود آیه به دست می آوریم. قسمتی از کتاب تفسیر قمی به دست آوردیم که منظور از تمسک کامل و اجتناب از تفرقه گفته شد یکی از آثارش این شد که یک وحدت درست و بنیادی نه مصنوعی و قراردادی. یک وحدت واقعی از دل که واقعاً بتواند وحدت را به وجود بیاورد تمسک به حبل الله است. ماها که شکر خدا این نعمت را خدا عنایت کرده، ماها که باز آمدیم طلبه شدیم و ماها که شیعه هستیم، شیعه از نظر بینش که بینش او این است که ما یک خانه داریم و یک خانواده. نقشه شیعه نشین در کل دنیا این سرزمین ماست. خانواده ما اعضای کل شیعه دنیاست، «ولی لمن والاکم و عدو لمن والاکم». و یک همسایه داریم که همسایه مسلمان های سنی مذهب است، «احفظ الجار»، با همسایه برخورد خوبی داشته باشید. مسالمت، درگیری نباشد، دشمنی نباشد و با آنها سر سازشی داشته باشید اما اهل خانه و همسایه. این از حبل الله است. اگر واقعا دقیق تمسک به حبل الله باشد، حبل الله یعنی امیرالمومنین و نتیجه اش این می شود که همه با هم یک سو و یک هدف و یک جهت و آن رمز و رازش ولایت مولانا امیرالمومنین است، «ولی لمن والاکم و عدو لمن عاداکم سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم احبّ من احب علیا». حتی بینش بعضی ها اینجوری می شود، داریم افراد با معرفتی که می بیند یک کسی با او مخالفت می کند اما یک ولایت محکم و یک اعتقادی به مولی دارد، می گوید من چه باشم، اینکه به مولای من معتقد است برای من کافی است. ملاک است، من جان می دهم تا ولایت زنده باشد. آن کسی که می گوید من می خواهم فداء بکنم در راه ولایت این امتحان است. اگر به شخصیت شما کسی ضربه زد یا زخم زبان یا اشکالی ولی بدانید که او اهل ولایت است، اشکالی ندارد. خدا آن را توفیق بدهد. من که باشم که معیار بشوم؟ او مولی را قبول دارد و مشکلاتی هم دارد معصوم نیست. اینجا ولایت را مقدم بدارد بر خودش. اگر دیدید که یک کسی دشمنی های شخصی جزئی که مالی یا ارثی یا مرافعه ای یا ناسازگاری اخلاقی و با هم دشمنی و عداوت و کینه توزی هرچه از دستش بربیاید علیه آن مخالف خودش اقدام کند در حالی که آن هم پیرو مولی علی است و این هم. اینجا نشد، این اعتصام به حبل الله نیست، امتحانی است باید به خود بیاییم و توجه کنیم. «و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا» این از متن روایت معتبری که در تفسیر قمی آمده بود گفتم.

و اذکروا نعمت الله علیکم

«و اذکروا نعمت الله علیکم»، حبل الله ولایت نعمت بزرگی است. یادآوری بشوید این نعمت را، یک کسی آمد پیش امام صادق ظاهرا، گفت فقیرم چیزی ندارم، از مال و امکانات چیزی ندارم. به اش گفت اگر بخواهی ولایت ات را بدهی، مال و ثروت را به دست بیاوری، حاضری؟ گفت نه، ولایت را به کل دنیا نمی دهم، پس معلوم است که خیلی سرمایه داری. «و اذکروا نعمت الله علیکم» «نعمته ظاهره و باطنه» نعمت اصلی ولایت اهل بیت است، ولایت امیرالمومنین است. «اذ کنتم اعداء فألف بین قلوبکم»، ما اگر دشمنی داشته باشیم به کسی، فرض کنید یک کسی از غرب می آید، کافر هم است وقتی آمد مستبصر شد ولایت را قبول کرد دیگر «الّف بین قلوبکم فأصبحتم بنعمته اخوانا»، آن اخوت اصلی که محقق می شود فقط به برکت ولایت و اعتقاد به ولایت است. لذا مرحوم آیت الله العظمی بروجردی قدس الله نفسه الزکیه تقریب را که بنیانگذاری کرد، دستوری که داد این بود که همه بر محور ولایت جمع بشوند که هم جای اختلاف وجود ندارد و هم ولایت می تواند آن وحدت واقعی را به وجود بیاورد به شرط اینکه اعتصام درست بشود و ولایت شعاری نباشد و شعوری باشد.

کنتم علی شفا حفره من النار

بعد مطلب دیگری که می فرماید و از آیه استفاده می شود «کنتم علی شفا حفره من النار فانقذکم منها»، آن خطری که انسان دارد به خاطر این نفسانیت خودش، اگر ولایت نباشد و این ریسمان اگر آدم را حفظ نکند در لبه پرتگاه است داخل جهنم. این است که آدم را نجات داده. «کذلک یبین الله» خدا آیاتش را اینجوری بیان کرده که حبل الله گفته «و اعتصموا» گفته «و بلغ ما انزل الیک» گفته «لعلکم تهتدون».

تعبیر امام عسگری علیه السلام

این از لحاظ خود متن اما تمسک به حبل الله در تعبیر امام عسگری در زیارت جامعه دیگر خیلی واضح جلوه می کند. تمسک پناه بردن به ائمه چه می کند و پناه بردن به ائمه چه می کند و اعتصام چه نقشی دارد؟ فوز و رستگاری به وسیله تمسک است. «فاز من تمسّک بکم و امن من لجأ الیکم»، امن و امان و امنیت «من لجأ الیکم». الان هم عملی است، شما که اعتصام تان اگر درست بود، نگرانی ندارید ما صاحب داریم ما آقا داریم. دقیقاً دست آقا امام زمان بالا سر ماست، نگرانی وجود ندارد. «هدی من اعتصم بکم»، راه منحرف را نمی روی اگر اعتصام به حبل الله بود. نقش اعتصام هدایت شد، فوز شد و امن و بیمه. لذا نعمت بزرگ از نعمت ولایت وجود نخواهد داشت.

اعتصام چیست؟

اما اعتصام در یک بیان کوتاه که اعتصام چیست؟ همان که اشاره شد اعتصام معرفت که خود ولایت را هم در نصوص که دیده ام معنایش معرفت است. معرفت به امیرالمومنین در حدّ توان خود ما و اطاعت از امیرالمومنین، «اطاعه ولاه الامر»، معرفت واقعی به امیرالمومنین که بدانیم پیامبر اعظم با حضرت امیرالمومنین یک روح در دو پیکر هستند، «انفسنا و انفسکم». کسی آمد در مدینه توسل کرد به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خیلی دلبسته شد گفت آقا رسول الله عنایتی کن که من اینجا بمانم و در کنار حرم تو باشم. بعد از توسل و التماس در عالم خواب مکاشفه گونه که حضرت فرمود برو نجف، خودم اینجا هستم، جانم در نجف است. آن جان حضرت رسول و آن نجف مولی امیرالمومنین است که تا الان برای جهان اسلام و شیعه عظمت و عزّت کرامت داده است. ما همین جمله بحثی که می کنیم و عزیزان افاده و استفاده ای است، از کجاست؟ از مقدس اردبیلی، که از یک سو ولی به حساب می امد و از سوی دیگر عالمی که اندازه علمش را نمی تواند کسی تحدید بکند. یک مرتبه تعارف را کنار گذاشت و روبروی مأذنه مولی امیرالمومنین آن مأذنه ای که گاهی بعضی از افراد در عالم مکاشفه از همین قم صدای اذان را از مأذنه امیرالمومنین استماع می کنند. این مقدس اردبیلی روبروی مناره امیرالمومنین روبروی حرم گفت کل ذلک من مولای امیرالمومنین علی بن ابی طالب، دار و ندار ما امیرالمومنین و عنایت مولی امیرالمومنین است. اگر در دنیا علومی وجود دارد علوم آل البیت است و مصدر علوم آل البیت خود امیرالمومنین سلام الله تعالی علیه است. اثر نهایی اش این شد که اگر جهل از دنیا زدوده شود که می شود ان شاء الله روزی که وقتی اعتصام به حبل الله آخرین مصداق بارز حبل الله بقیه الله الاعظم ارواح العالمین له الفداء است.

ص: ۵۲

تفسیر آیه ۱۱۰ آل عمران در موضوع اهل بیت علیهم السلام ۹۳/۱۱/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: تفسیر آیه ۱۱۰ آل عمران در موضوع اهل بیت علیهم السلام

آیه ۱۱۰ سوره آل عمران: قال الله تعالی: «کنتم خیر أمه أخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تومنون بالله»، و آیه ۱۰۴ همین سوره «ولتکن منکم امه یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر» و آیه ۱۰۶ همین سوره «یوم تبیضّ وجوه و تسودّ وجوه».آیه ۱۱۰ را که اول خواندم به جهت محوری بودن این آیه بود.

ترجمه

«کنتم خیر امه»، خطاب از سوی خدای متعال. ضمیر جمع مخاطب ظهور دارد که مخاطبین موجودین باشند یا مقصودین و معینین باشند علی الاقل. شما بهتر امتی که بیرون آمده است برای مردم و از وصف شما هست که امر به معروف می کنید و نهی از منکر و ایمان به خدا دارید. و شما بهترین امت هستید، این بهترین امت هستید یعنی کلّ مسلمان ها فسقه و فجره و اهل نار ندارند؟ که قطعاً دارند. پس این به چه صورت معنا بشود که شما بهترین امت هستید. «اخرجت للناس» که شما برای مردم شده اید نماد. بعد از این می فرماید: امر می کنید به معروف و نهی می کنید از منکر و ایمان دارید به خدا که جمله انشائی نیست و اخباری است براساس سبک و سیاق. این وضع شماست.

دقت در معنی آیه

ص: ۵۳

آیا واقعا همه مردم از مسلمان ها اهل امر به معروف و نهی از منکر هستند؟ نه چنین چیزی نداریم. بنابراین برای فهم این آیه باید دقت کنیم. با ظاهر این آیه مشکل برخورد می کنیم. کل بهترین، بهترین امت باشد، که حضرت خلیل هم امت گفته شد که این بهتر باشد حتی در حد حضرت خلیل یا بهتر از حضرت خلیل کل مسلمان ها که نمی شود. و بعد همه امر به معروف و نهی از منکر بشوند و برای مردم بهترین جلوه کنند، التزام به این امر با واقعیت تطبیق نمی کند. باید منظور از این خیر امه یک عده باشد نه همه، خطاب هم اختصاص داشته باشد به عده خاص نه به همه تا معنا درست بشود.

مراجعه به نصوص و روایات

تا اینجا که رسیدیم از نظر فهم و تمعق به ظاهر قرآن، از روایات و نصوص استفاده کنیم که منظور از این خیر امه چه باشد.

تفسیر قمی

مرحوم علی بن ابراهیم قمی قدس الله نفسه الزکیه در کتاب تفسیرش «قوله کنتم خیر امه اخرجت للناس» که روایت سندش صحیح است، حدثنی ابی عن ابن ابی عمیر عن ابن سنان «قال قرأت عند ابی عبدالله علیه السلام کنتم خیر امه اخرجت للناس

فقال ابوعبدالله خیر امه امیرالمومنین و الحسن و الحسین علیهم السلام فقال جعلت فداک کیف نزلت، قال نزلت کنتم خیر امه» که این تلقی نمی شود که در تفسیر قمی آیات فرق داشته، نزلت با تفسیر «کنتم خیر ائمه اخرجت للناس»، این ترجمه و تفسیرش است. دلیل هم امام صادق اقامه می کند «ألا تری مدح الله لهم» نمی بینی که خداوند در این آیه مدح و ستایش کرده است برای ائمه که گفته است «تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر» (1) ، شما امر به معروف و نهی از منکر می کنید. این امر به معروف و نهی از منکر در تاریخ بشریت تجسّمش به وسیله وجود ائمه معصومین و امیرالمومنین و امام حسن و مخصوصا سید الشهداء است که فعلش بر قولش گواه است. که در آن آخرین فرمایشات خودشان در کربلا فرمودند: انی ما خرجت اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما، و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی، ارید عن آمر بالمعروف و انهی عن المنکر. یکی از مجتهدین می گوید که من این آیه را در جوانی هایم که بحث می کردم معنای آیه اگر تفسیر به رأی بشود که از محرّمات است اما تفسیر قرآن به عنوان برداشت یا رجائی اشکال ندارد، می گوید من این آیه را در جوانی هایم خودم تطبیق می کردم که این آیه عجیب تطبیق می کند به سید الشهداء. بعدش هم در تفسیر دیده است که مصداق بارز این آیه سید الشهداء و ائمه معصومین هستند.

۱- تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج۱، ص۱۱۰.

تفسیر عیاشی

و در تفسیر عیاشی عن حماد بن عیسی عن بعض اصحابه، سند مرسله است ولی این سند باید معتبر باشد چون حماد بن عیسی از اصحاب اجماع است و مروی عنه اش اعتبار دارد. «عن ابی عبدالله علیه السلام قال فی قرائه علی علیه السلام کنتم خیر ائمه اخرجت للناس قال هم آل محمد صلی الله علیهم» (۱) . و همینطور روایت ابوبصیر «انما انزلت هذه الآیه علی الرسول و فی الاوصیاء خاصه فقال خیر ائمه اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر هکذا و الله نزل بها جبرئیل و ما عنی بها الّا محمدا و اوصیائه صلوات الله علیهم». تفسیر معتبری مثل تفسیر قمی و تفسیر شیخ عیاشی مطلب را استفاده کردیم و از نظر مستند اشکالی نیست. اما در ارتباط با این مطلب نکاتی را اشاره کنیم. اما درباره امر به معروف و نهی از منکر اولا ـ ائمه معصومین علیهم السلام اهل امر به معروف و نهی از منکر به معنای واقعی کلمه است و برای کسی دیگر اگر اطلاق بشود اطلاق مجازی است. و ثانیا ما که پیرو اهل بیت هستیم همیشه باید به این امر به معروف و نهی از منکر توجه کنیم. علامت شیعه بودن و پیروی اهل بیت دو چیز است: ۱. التزام به واجبات و محرمات که امیرالمومنین فرموده است که شیعه ما کسی است که ملتزم به واجبات و محرمات باشد. ۲. آمر به معروف و ناهی از منکر در حد وسع ما. اولاً ـ از لحاظ شخصی عنوان پیروی را برای ما درست می کند و ثانیاً برای روح ما یک قوت و معنا می بخشد و ثالثا آثار ایجابیه عملیه فراوانی دارد که اصلاً در تاریخ محققین به این نظر شده باشند که اگر امر به معروف و نهی از منکر این برنامه عملی بشود که هیچ مشکلی در جامعه اسلامی انسانی وجود نخواهد داشت.

۱- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۱، ص۱۹۵، ح۱۲۸.

اما مراحل امر به معروف و نهی از منکر و مراحل آن

اولاـ امر بـه معروف و نهی از منکر مراحـل دارد. امر بـه معروف و نهی از منکر الزامی و غیر الزامی. الزامی فقـط واجبـات و محرمـات است و غیر الزامی که «المـومن مرآه المومن»، مثلاـ شـما دیدیـد که لبـاس او خیلی آمـاده نیست اگر آشـنا نیستیـد از نزدیک با اجازه و ادب و احترام بگویید و اگر با او آشنا هستید صریح می گویید.

سوال:

جـواب: در جـامعه فکر می کنیـد که مـا فقـط درس و بحث و خـدمت نکنیم. خـدمات حلقه حلقه است، این حلقه به آن حلقه وصل است، حلقه اولی معارف و دروس دینی است. این حلقه اولی را اگر شـما حفظ نکنیـد از بین می رود و اساس از بین می رود. این حلقه اولی که درست بشود ناخودآگـاه حلقـات دیگر وصـل است و خودتان موفق می شویـد که بقیه کارها را بکنید در خـدمات اجتمـاعی. یـک روحـانی موفـق روحـانی اسـت که پایبنـد به واجبـات و محرمـات و یـک کـار اصـلی دارد و بقیه کارهایش فرعی، کار اصلی اش درس است و کارهای دیگر، خدمات و مسئولیت ها خودش می آید. اگر شما دنبال مسئولیت رفتید، سرگردانید. در یک حد متعارف اشکال ندارد اما اگر همیشه سرگردان بودید دنبال مسئولیت و کار تا ابد سرگردانید. و اما اگر کارتان را درست تنظیم کردید و مسـیرتان را مستقیم حرکت کردید، مسئولیت ها و جایگاه ها خودش به سراغ آدم می آیـد. امام خمینی قـدس الله نفسه الزکیه به او گفتنـد که شـما مرجعیت را قبول می کنید، فرمودند من دنبال مرجعیت نمی روم، مرحـوم آشـیخ مرتضـی حـائری می گفت که امـام خمینی را مـا احتمـال نمی دادیم که در جـامعه وارد بشود و کـار اجتمـاعی سیاسـی انجام بدهد. آنقدر آدم عارف مشـرب اهل سـلوک سـر به زیر درس خوان متمحض که احتمال نمی دادیم که اینگونه بشود. این برای چی است؟ برای اینکه کارش را درست کرد تا شـد فقیه و بعد از که قدرت فقهی بالا پیدا کرد. اگر یک وقتی خواستیـد مقام علمی و فقهی امام خمینی را بفهمید کتاب بیع ایشان را مراجعه کنید که خودش نوشـته و نجف هم شـخصاً کار کرده که خیلی عمیق است. کارش را متمحض انجام داد و در موقعی که نجف هم بود کار اصـلی اش کار فقهی بود. از همان دور انقلاب ایران را هم مدیریت می کرد ولی کار اصـلی اش فقهی بود. این کتاب بیع که مقدرات را تعیین کرده است، همان جا تنظیم کرده است که چهار جلد است و بسـیار دقیق و مبسوط هم است. مسـئله امر به معروف و نهی از منکر آثار برای خود مـا دارد و وظیفه خود ماست، منتها روحانی که امر به معروف می کنـد ولو به آدمی که احتمال نمی دهیـد که از شـما ناراحت بشود، حتی شـما می گوییـد که این به منزله فرزنـد است و گاهی ممکن است خاطرش بگیرد، لـذا باید بسـیار با ادب و خوش رویی و تبسم و تواضع. که فرزدق دربـاره امـام سـجاد می گویـد«یغضـی حیـاء و یغضـی من مهـابته فلاـیکلّم الاّـ حین یتبسم».
خشونت در اسلام نیامده، الگوی ما اهل بیت است، صحبتش با تبسم بوده. این یکی از عوامل اصلی موفقیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سـلم برخورد با خلق عظیم ایشان بود. تا ابد تاریخ اگر بنگرد و بفهمد امر به معروف که در دنیا آمده مثلا ظلم ستیزی و گرایش به خـدا و عبودیت و اخلاص و برای رضایت خدا از تمام جان و مال گذشـتن، این اسوه اصـلی اش اهل بیت بوده که شک و شـبهه ای در این نیست. در مطالعه روشـنفکر های تاریخ معاصر امر به معروف و نهی از منکر که مورد مطالعه قرار گرفته است اعجاب انگیز شده است. یک کتابی نوشـته اخیرا به نام امر به معروف و نهی از منکر که نویسـنده اش خارجی است به نـام مایکـل کوک که این در آمریکا در ایسـتگاه اتوبوس یا قطار می بینـد که یک خانمی مورد حمله یک فردی قرار می گیرد، دید یک جوانی آمد به دفاع و نگذاشت خانم را اذیت و آزار بکند. این آدمی که نویسـنده شده سوال کرد که شما

با این خانم چه نسبتی داشتید؟ هیچ، می شناسید؟ نه. چرا دفاع کردی؟ گفت که مسلمانیم و پیرو امیرالمومنینیم و دستور داریم امر به معروف و نهی از منکر. شرح داد که نهی از منکر این است. اول از خود آن شخص نهی از منکر و امر به معروف توضیحش را گرفت و بعد تحقیق کرد و دو جلد نوشته درباره امر به معروف و نهی از منکر. اما خیلی جای تأسف است که در جهان امروز مسلمان ها به نام مسلمان عامل قبیح ترین منکرند. شما در تاریخ بشر منکری بالاتر آن فحشاء و زنای محصنه به نام نکاح جهادی که بدترین و زشت ترین منکر تاریخ بشریت است. و لا اله الا الله را هم می نویسند، سر بریدن و بی رحمی و قتل و غارت که از شدیدتر موارد منکرات است. مشکل همین است الان منکرات تا این حد که می روند با اسرائیل هماهنگ می شوند، بهترین عزیزانی که فرماندهان نظامی حزب الله بوده اند یک سرداری هم به نام الله دادی از عزیزان سپاه هم بوده در جمع آنها، این تکفیری ها یعنی ناهیان معروف و آمران منکر با اسرائیل هم دست می شوند و اینها را به شهادت می رسانند. مشکل جهان اسلام همین نهی معروف و امر به منکر شده است. این امر به معروف و نهی از منکر آدم را رو سفید می کند و در آخرت هم.

ص: ۵۶

این «یوم تبیض وجوه و تسودّ وجوه» که در آیه قرآن آمده است، مرحوم فرات کوفی در تفسیرش نقل می کند از حسین بن سعید اهوازی و همینطور مسند تا امام صادق علیه السلام که فرمود اینهایی هستند که پیروان امیرالمومنین هستند و امر به معروف می کنند و نهی از منکر می کنند. یک مسئله فقهی هم است که امر به معروف را اگر احتمال عقلایی می دهید که قبول می کند بگویید. اگر دیدید مجلس فسقه است و اصلا اثر نمی کند لازم نیست. و در مجلسی که هستید اگر امر به معروف بسیار ساده گفتید و بعد قبول نکردند، وظیفه تان تمام شده است و مشکل دیگری ندارد. و در برابر امر به معروف اگر طرف برخورد شدید کرد با او درگیر نشوید، که این نکاتی است بحث فقهی هم در آن وجود دارد. آدمی که امر به معروف می کند صورت های نورانی دارد، رو سفید است در دنیا و آخرت. در دنیا که معلوم است کسی که امر به معروف کرده سربلند است و روسفید است. و اما در آخرت، امام صادق می فرماید:«یحشر یوم القیامه شیعه علی رواء مرویین مبیضه وجوههم، مبیضه وجوههم و یحشر اعداء علی وجوههم مسوده ظامئین ثم قرأ یوم تبیض وجوه و تسودّ وجوه». روز قیامت پیروان امیرالمومنین محشور می شوند با چهره های روشن و نورانی و سیراب، در حالت بسیار پر از آرامش و آسایش. و دشمنان علی که روز قیامت محشور می شوند روسیاه اند. حقیقت روسیاهی و روسفیدی در یک کلمه گره خورده است: حبل الله امیرالمومنین که در جلسه قبل گفتم. «و ظامئین»، اینها از تشنگی در حد فشار هستند، چون راه هدایت و نجات را ترک کردند و به حبل شیطان دست زدند. همین فرات کوفی ادامه می دهد، از ابان بن تغلب «سألت اباجعفر ضربت علیهم الذله اینما ثقفوا الا بحبل من الله و حبل من الناس» در تفسیر آمده است که حبل من الله کتاب الله است و حبل من الناس امیرالمومنین است. این البته برای یهود گفته شده که «ضربت علیهم الذله اینما ثقفوا» که الان هم از چشم مردم افتاده و فعلا منفورترین دولت اسرائیل است. نجات فقط در تمسک به حبل الله و در تمسک به ولایت رسول الله الاعظم امیرالمومنین و ائمه اطهار.

ص: ۵۷

تفسیر آیه ۱۱۲ سوره آل عمران در موضوع اهل بیت علیهم السلام ۹۳/۱۱/۰۸

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: تفسیر آیه ۱۱۲ سوره آل عمران در موضوع اهل بیت علیهم السلام

آیه ۱۱۲ سوره آل عمران خدای متعال می فرماید: «ضربت علیهم الذله أینما ثقفوا الا بحبل من الله و حبل من الناس»، این آیه را در بحث قبلی مورد اشاره قرار دادیم ولی آنجا بحث کامل نشد و تتمه ای دارد که بیان کنیم.

ترجمه

«ضربت علیهم الذله» که خطاب به اهل کتاب و یهود، برای این طائفه ذلت مقدر شده است هر تلاشی که انجام بدهند، «الا بحبل من الله و حبل من الناس» مگر اینکه از ذلت خودشان را نجات بدهند به وسیله تمسک کردن به حبل الله و حبل الناس.

مراد از حبل چیست؟

این حبل الله چه باشد و این حبل الناس چه باشد که باعث نجات بشود و با دقت هم می فهمیم که باعث نجات بشود از سرگردانی و سردرگمی ها و از شکست ها و ذلت ها. اینجاست که نوبت به این می رسد به تفسیر مراجعه کنیم، در کتاب تفسیر عیاشی روایتی نقل می کند که روایت مرفوعه است ولی مرفوعه ای است که دارای خصوصیتی است. عن یونس عن عده من اصحابنا رفعوه الی ابی عبدالله علیه السلام.

فرق مرفوعه و مرسله و مقطوعه

حدیث مرفوعه این است که در ابتداء می نماید که نقصی داشته باشد چون مرفوعه قسمتی از راوی ها را می اندازد و مستقیماً از معصوم نقل می کند. مضافا بر افتادگی یک خصوصیت هم دارد و آن اینکه کلمه «رفعه» در سند باشد تا روایت مرفوعه بشود و اگر «رفعه» نبود می شود مرسله. و فرق بین مقطوعه و مرفوعه این بود که مقطوعه افتادگی اش فقط راوی آخر است که از امام نقل نمی کند و کلام راوی را نقل می کند. مرفوعه این است که قسمتی از راوی ها را حذف می کند و بعد از امام نقل می کند، رفعه الی ابی عبدالله. روایت مرفوعه است ولی این روایت مرفوعه اینجا خصوصیت دارد که اعتبارش خوب است، مضافا بر اینکه سند روایت سند تفسیر عیاشی است که می توانیم بگوییم روایات سند تفسیر عیاشی توثیق عام دارد منتها توثیق عام مهجور. یک هجرت دائم دارد و آن این است که روایات را خود صاحب کتاب حذف کرده و گفته کتاب را مختصر کنیم. راوی ها را که حذف کردند سند شده مهجور. یک توثیق عام مهجوری است. اجمالاً عند المحققین روی سند تفسیر عیاشی اعتماد اجمالی وجود دارد و حداقل اعتبار ابتدایی برای این سند در نظر بگیرید. و علی الاقل روایاتی که در تفسیر عیاشی آمده است جزء مویدات می تواند باشد در بحث های فقهی مان. این سند رفعه یک خصوصیت دارد که آن خصوصیتش جبران کننده مرفوعیت این حدیث است و آن همان است که رفعوه است نه رفعه، ضمیر رفع جمع است، یعنی یک عده ای از اصحاب رفعوه، پس رفع توسط یک راوی نیست بلکه یک عده از روات که آنها از اعتماد و وثاقت کامل

برخوردار هستند این را رفع کرده اند، طبیعتاً از اعتباری برخوردار خواهد بود.

ص: ۵۸

سوال: با اینکه مجهول است چگونه اعتبار دارد؟

جواب: در رجال و سند مخصوصا وسائل را که می خوانید عده من اصحابنا که آمد اعتبارش قطعی است. همین عده کافی است، یک عده از روات قابل اعتماد است. اگر بناء باشد به یک عده اعتماد کنیم، به چی اعتماد کنیم؟ و ثانیا گفتیم در مشیخه این عده تبیین شده اند که یک جمعی از موثقین هستند.

حبل من الله و حبل من الناس به چه معنی است

سوال شد درباره این آیه که «ضربت علیهم الذله أینما ثقفوا الاـ بحبل من الله و حبل من الناس قال الحبل من الله کتاب الله و الحبل من الناس هو علی بن ابی طالب علیه السلام» (۱) . اینجا باید دقت کنیم حبل من الله به چه معناست و حبل من الناس که امیرالمومنین است به چه معناست. حبل من الله کتاب الله است و امیرالمومنین هم حبل من الناس است.

سوال و جواب

آیا حبل من الناس یعنی حبل من الله نیست؟ در این حدیث دو سه تا توجیه آمده است: یک توجیه اش این است که عطف به واو است، می تواند تفسیر باشد، حبل من الله که همان حبل من الناس که همان امیرالمومنین این تفسیر اولش است. تفسیر دومش هم این است که حبل من الله کتاب الله است و حبل من الناس امیرالمومنین است و این هر دو حبل از جای دیگری برای ما مطلب را کامل می کند و آن اینکه ما در حقیقت کتاب الله داریم و کلام الله. به عبارت دیگر کتاب ناطق داریم و کتاب صامت. خود امیرالمومنین سلام الله علیه در جنگ صفین برای خوارج شخصاً اعلام کرد انا کتاب الله الناطق. بنابراین آن بیان امیرالمومنین را که اینجا بیاوریم که حبل من الله کتاب الله قرآن شده، امیرالمومنین کتاب ناطق است. پس اختلافی وجود ندارد، کتاب الله است و هر دو با دو تعبیر. و ما در آیه ۱۰۳ خواندیم که «و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا»، «واعتصموا بحبل الله» را از طریق تفاسیر شیعه و تفاسیر ابناء عامه از جمله حاکم حسکانی در شواهد التنزیل آمده است که حبل الله امیرالمومنین علی بن ابی طالب است. از دو طریق آمده است. حبل الله امیرالمومنین شد، اینجا حبل الله شد کتاب الله، این دو تفسیر با هم تنافی ندارد، اختلاف ندارد؟ بعد از که توجیه قبلی را در نظر گرفتید که کتاب الله الناطق و کتاب الله الصامت هر دو می شود حبل الله و اینجا هم حبل من الله همان امیرالمومنین است و حبل من الناس همان حبل من الله است. حبل من الناس در حقیقت همان حبل اللهی است در قالب بشر یعنی در چهره مردم و در قالب جسم. به بیان دیگر اشکال این بود که قبلاً حبل الله در «و اعتصموا بحبل الله» حضرت علی بود، اینجا حبل الله کتاب الله شد، چگونه جمع کنیم بین این دو تا؟ گفتیم که همان کتاب الله که در الاـ بحبل من الله آمده است که کتاب الله ترجمه اش است منظور از همان کتاب الله هم امیرالمومنین است. چون حبل من الناس پشت سرش که آمده است عطف تفسیری است. یعنی آن حبل الله که کتاب الله است را تفسیر کرده که او امیرالمومنین است و امیرالمومنین هم کتاب الله است. لذا در اصطلاح دیگر معرفتی می خوانیم که کلام الله و کتاب الله.

کلام الله قرآن است و کتاب الله امیرالمومنین و ائمه است. و جواب دیگر هم اینکه «و اعتصموا بحبل الله» که دقیقاً امیرالمومنین بود، اینجا می گوییم «بحبل من الله» که دقیقاً امیرالمومنین بود اینجا بحبل من الله که کتاب الله است و حبل الناس است، درست است تفصیل و اجمال است. به این معنا که «واعتصموا بحبل الله» در مرحله اجمال نه اجمال اصولی بلکه اجمال معقولی یعنی در مرحله اجمال قبل از تفصیل، در مرحله کلی جوهری. در مرحله اجمال همه اش امیرالمومنین است و در مرحله تفصیل که شرح داده شود قرآن می شود و وجود مبارک خارجی جسمانی امیرالمومنین سلام الله تعالی علیه. در مرحله «و اعتصموا بحبل الله» کلّی گویی است، توضیح و شرح داده نشده، حبل الله به عنوان کلی امیرالمومنین است و اینجا که حبل الله و حبل الناس گفته شد آن کلی را باز کرد، همان امیرالمومنین وجودش با کتاب الله صادق است و با حبل من الناس هم صادق است که دست مردم را می گیرد و به سوی هدایت سوق می دهد. بنابراین در آن مرحله کلّی گویی بود و در این مرحله تفصیل و توضیح داد.

ص: ۵۹

۱- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۱، ص۱۹۶، ح۱۳۱.

روایات حاکم حسکانی

اما حاکم حسکانی کتاب شواهد التنزیل جلد اول در ادامه بحث از «واعتصموا بحبل الله» که بیانات خیلی خوبی دارد از جمله در یک روایت یک بیانی در مورد امیرالمومنین دارد که خیلی جالب است، چون این برای پیروان اهل بیت نیست بلکه برای حاکم حسکانی است. می گوید «المتمسک بولایه علی بن ابی طالب المتمسک بالبرّ فمن تمسک کان مومنا و من ترکه کان خارجا من الایمان» (۱) . مطلب دیگری هم از که از این کتاب حاکم حسکانی استفاده می شود این است که ایشان در ادامه همین حبل الله آمده روایتی را نقل می کند مسند که این روایت ظاهراً از نظر سند ابناء عامه جزء روایات صحیحه باشد. از ابن عمر از نافع «قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: قال لی جبرائیل قال الله تعالی» حدیث می شود قدسی، «قال الله تعالی ولایه علی بن ابی طالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» (۲)

آیا حصن لا اله الا الله است یا ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام؟

اینجا نکته ای قابل توجه است که مسئله حدیث قدسی که اینجا ما خواندیم با حدیث قدسی که از امام رضا در سلسله الذهب در نیشابور آمده که گفت «قال جبرائیل قال الله کلمه لا اله الا الله حصنی من دخل حصنی امن من عذابی»، این حدیث که ولایه علی بن ابی طالب حصنی که عند الفریقین است با آن حدیث که سندش صحیح است و از امام رضا است و مشهور و قطعی است مگر تعارض ندارد؟ آنجا می گوید «کلمه لا اله الا الله حصنی» و اینجا می گوید که «ولایه علی بن ابی طالب حصنی»، چه کنیم؟ گفته می شود که در دید ابتدایی تحافتی وجود دارد. حصن دو تا نیست، با وجود اینکه حصن یکی است، یک جا می گوید «لا اله الا الله» کلمه التوحید است و یک جا می گوید ولایه علی بن ابی طالب بود. که گفته شده بود که مرحوم آقا علی قاضی گفته است که ولایت توحید است و توحید ولایت است ممکن است از اینجا گرفته.

۱- شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۱۶۹، ص ۱۸۷.

۲- شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۱۷۰، ح ۱۸۱.

شروط این حصن چیست؟

و اما آنچه که این مطلب را از نظر تحقیقی برای ما روشن می کند این است که «کلمه لا اله الا الله حصنی» با «ولایه علی بن ابی طالب حصنی» قابل جمع است و هر دو یک چیز است، هر دو دخل دارد در حصن، هر دو حصن است. اولاً شاهد جمع داریم، شاهد جمع ذیل روایت سلسله الذهب است که می فرماید: «حصنی بشرطها و شروطها و انا من شروطها». «بشرطها» مفرد آمد که به شرط نبوت است و شروط ان هم ائمه، «انا» امام رضا «من شروطها». پس شرط الشئ داخل در آن شئ است. بنابراین می گوییم «کلمه لا اله الا الله حصنی» با «کلمه ولایه علی بن ابی طالب حصنی» با استفاده از شاهد جمع که شرطها و شروطها را اضافه کردیم، در دید ابتدایی این مقدار را قبول کردیم. اما کامل تر این است که دقت کنیم آنچه از مجموع مطالب متقن مربوط به عقاید و عمل استفاده می شود این است که حصن هم لا اله الا الله حصن است و هم ولایه علی بن ابی طالب حصن است منتها این دو تا تعبیر به اعتبار دو جهت است. جهت اعتقادی و جهت عملی. در آیه قرآن که می گوید «ان اکرمکم عند الله اتقاکم» و یک بار دیگر هم می آید «یرفع الله الذین آمنوا منکم» یک جا رفعت را به ایمان مربوط کرده است و جای دیگر می گوید «اکرمکم عند الله اتقاکم»، یک چیز است و فرقش جنبه عملی و نظری است. ایمان جنبه عملی تقواست، تقوا جلوه عملی ایمان است. براساس جنبه نظری می گوییم ایمان و براساس جنبه عملی می گوییم تقوا. اینجا هم «کلمه لا اله الا الله حصنی» و «ولایه علی بن ابی طالب حصنی» از بعد اعتقادی اگر بنگریم لا اله الا الله حصن است و همین لا اله الا الله که بعد عقیدتی است در عالم عمل ولایت امیرالمومنین است. این ولایت امیرالمومنین در عالم نظر و اعتقاد برخواسته از لا اله الا الله است. لا اله الا الله این ولایت منتهی می شود به لا اله الا الله و لا اله الا الله جلوه عملی اش ولایت است. بنابراین این دو تا بیان متفن معتبری که درباره حصن آمده است، حصن ولایت است و حصن توحید است، قابل جمع است و جمعش هم بسیار متناسب است که توحید در عمل ولایت است و ولایت در مرحله اعتقاد توحید است. توحید به ولایت منتهی می شود و ولایت از توحید سرچشمه می گیرد. با ادعاء که نمی شود، الان وارد حصن شدن به چه صورت است و شرط ورودی آن چیست؟ ولایت امیرالمومنین ارتباط مستقیم دارد و کسی می تواند داخل حصن ولایت قرار بگیرد که به واجبات و محرمات حسّاس باشد. تجربه کنید اگر یک روز مثلا امام صادق سلام الله تعالی علیه می فرماید اگر خواستید پیروی ما را تجربه کنید، اگر یک مستضعفی و یک غریبه و بیچاره ای را دیدید اگر دل تان به حالش سوخت شکر کنید که پیرو ما هستید، این باز هم مثال بود. شما هم خودتان تجربه کنید اگر یک حرامی خدای نخواسته ازتان سر زد یا یک واجبی ترک شد، اگر ناراحت شدید بدانید که حساسیتی وجود دارد، این علامت شیعی گری مولی امیرالمومنین است که در برابر واجبات و محرمات حساس باشید. مضافا بر حساسیت بر واجبات و محرمات، شما که سربازان آقا امام زمان هستید مستحبات و مکروهات برای عمل آمده، عوام که بگویند برای نوشتن در کتاب هاست، برای طلبه ها دیگر نیست. طلبه که شدید من التزم بشئ التزم بلوازمه که گفته می شود یک روحانی همیشه در لباس احرام است. تروک دارد و واجبات دارد. آمدی در این راه شروطش این است، ولی بگویی سخت است، بلکه سخت نیست و خیلی لذت بخش است. این راه را بروید احساس می کنید که آقا نظر می کند، خیلی لذت است، دوست نظر می کند. بنابراین لذا گفته می شود در زندگینامه بعضی از فقهاء که مستحبات را بر خود واجب و مکروهات را بر خود حرام می کردند. مستحبات و مکروهات را که سست بگیریم و بی اعتناء باشیم این کار اشتباهی است. به مستحبات و مکروهات ما باید وظیفه مان بشناسیم. وظیفه ما انجام است، فقط در مواردی که موجب عسر و حرج بشود آنجا دیگر لزومی ندارد. تا جایی که موجب عسر و حرج نشود، مشکلی به وجود نیاورد باید به مستحبات و مکروهات پایبند باشیم. درست است

که واجبات و محرمات آدم را نجات می دهد از خطر هلاکت نجات می دهد اما نورانیت مضاعف زرق و برق و جلایی بیشتری که ما می توانیم پیدا کنیم به وسیله مستحبات و مکروهات است.

تفسیر آیه ۱۲۰ سوره آل عمران در موضوع اهل بیت علیهم السلام ۹۳/۱۱/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: تفسیر آیه ۱۲۰ سوره آل عمران در موضوع اهل بیت علیهم السلام

آیه ۱۲۰ سوره آل عمران، قال الله تعالی: «ان تمسسکم حسنه تسوهم و ان تمسسکم سیئه یفرحوا بها و ان تصبروا و تتقوا لا یضرهم کیدهم شیئا ان الله بما یعملون محیط». نسبت به کفار قریش و مومنانی که با آنها در رکاب حضرت رسول با کفار قریش مبارزه می کردند و مربوط می شود به جنگ احد.

ترجمه

اگر برای شما یک خوبی و پیروزی به وجود بیاید ناراحت می شوند یک حالت سوء و ناراحتی برای آنها به وجود می آید و اگر برای شما یک شکستی به وجود بیاید،

سیئه هم به معنای گناه است و هم شکست

سیئه به معنای شکست هم است و به معنای گناه هم در آیات آمده که آیه اول سوره فتح «انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفرلک الله ما تقدم من ذنبک و ما تقدم» که سیئه و ذنب به معنای شکست هم می آید. که سوال می شود «لیغفرلک الله ما تقدم من ذنبک» حضرت رسول که معصوم است، از پیامبر گناه سر زده است، معنایش این است که منظور از آن ذنب و سیئه احیاناً شکست در مبارزه با کفار هم است.

سوال: ذنب به این معناست که برداشته می شود آن گناهانی که از نظر کفار نسبت به پیامبر داشتند.

ص: ۶۲

جواب: ظاهر آیه این است که «ذنبک» و «لیغفرلک الله» که خطاب به پیامبر است. توجیهاتی هم است که منظور از ذنب، ذنب امت باشد یا منظور از ذنب ترک اولی باشد. این آیه که در اینجا آمده است معنای لغوی ذنب و سیئه هم گناه است و هم شکست. منظور از این فتح «لیغفر» هم جبران است، این فتحی است که شکست قبلی و بعدی شما را جبران کرد. سیئه هم همین است، در خود تفسیر هم آمده و اینجا به مناسبت جنگ بدر است. پیامبر اعظم مورد خطاب قرار گرفته است و اینجا نسبت به پیامبر و اصحابش که در جنگ بدر بوده اند آمده است «ان تمسسکم حسنه تسوهم و ان تصبکم سیئه یفرحوا بها و ان تصبروا و تتقوا لا یضرکم کیدهم شیئا» اگر شما تقوای الهی را مراعات کنید و پایمردی بکنید ضرری نمی زند کید و حیله آن کفار، خداوند به آنچه که عمل می کند احاطه دارد.

مراجعه به تفاسیر

و اما مفسر علی بن ابراهیم قمی در کتاب تفسیر قمی می فرماید: این آیه در مورد غزوه احد آمده و سبب نزول این آیه هم این

بوده است که جنگ احد پس از جنگ بدر صورت گرفت. که پس از جنگ بدر سرشکستی برای کفار به وجود آمده بود، ابوسفیان لشکریان خودش را جمع آوری کرد در مکه و جنگ بدر هم نزدیک مکه و مدینه بود. یک بار حمله شده بود برای مدینه و شکست خورده بودند. آمدند کفار به سرکردگی کفار که سه هزار سواره و دو هزار پیاده نظام که شمشیر زن بودند اما اسب نداشتند، آمدند به مدینه حمله کنند و آن شکستی را خورده بودند را جبران بکنند. طبق بیانی که محقق مفسر علی بن ابراهیم قمی نقل می کند که اینها در تواریخ است ولی اینجا که آمده است اعتبارش در حد بالایی است. بعد از که آمدند حضرت رسول برای عبدالله بن جبیر یک مسئولیتی داد و پنجاه نفر تیرانداز را در اختیار عبدالله بن جبیر تعیین کرد، گفت شما این منطقه را حفظ کنید. یک کوه کوچکی که تپه ای است در برابر کوه احد که خود کوه احد هم کوتاه بلندی نیست، و این تپه ای است در دامنه همان کوه قرار دارد که الان به آن می گویند جبل الرّماد کوه تیرانداز ها. دستور داده شد که شما اینجا باشید و پرچم را داد به دست امیرالمومنین، حمله شروع شد. توانستند به لشکریان ابوسفیان و قریش کافر صدمه کاری وارد کردند، بعد حضرت فرموده بود که این منطقه را حفظ کنید و از جایتان تکان نخورید که ممکن است آنها از پشت ممکن است حمله بکنند. اینها نشستند و دیدند که لشکر کفار شکست خوردند، و دیدند که در میدان وسائل و شمشیر و نیزه و اسب و وسائل غنیمتی افتاده، گفتند که اصحاب پیامبر غنیمت گرفتند و ما تیراندازها نتوانستیم بگیریم، رفتند و منطقه را ترک کردند. تا منطقه را ترک کردند یک مرتبه آنها از پشت حمله کردند و این تیراندازها را که رفته بودند مشغول جمع آوری غنیمت بودند مورد حمله قرار دادند تا اینکه اینجا می فرماید: «اهتزم اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هزیمه عظیمه و اقبلوا یصعدون فی الجبال و فی کل وجه»، می گویند بعد از که این اصحاب شکست خوردند و به طرف کوه فرار می کردند. «فلما رآی رسول الله صلی الله علیه و آله و الهزیمه»، هزیمه یعنی شکست، «کشف البیضه عن رأسه و قال الیّ أنا رسول الله الیّ أنا رسول الله الیّ أین تفرّون عن الله و عن رسوله؟» (۱) حضرت رسول یک استتاری سپیدی روی سر مبارک خودش داشت، آن را کنار گذاشت که اصحاب چهره مبارک را ببینند. فرمود: «الیّ» به طرف من بیایید، کجا می روید از خدا و پیغمبر فرار می کنید؟ از آن طرف هند جگرخوار بود که آمد و چیز عجیبی نقل می کند، می گوید یک سرمه دانی در دست داشت و هر کسی فرار می کرد می گفت بیا چشم هایت را سرمه کنم، چرا؟ تو مرد نیستی. مرد فرار نمی کند. هند هم نیروهای خودش را تحریک کرد و بالاخره آنها با یک قدرت بیشتر حمله کردند یک مرتبه کار به اینجا رسید که حضرت رسول باقی ماند و علی علیه السلام و سماک بن خرشه که ابودجانه معروف است. «فکلما حمل الطائفه علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم استقبلهم علیّ فدفعهم عنه». اگر آدم براساس تحلیل اجتماعی فکر بکند، حیاط اسلام از نظر تحلیل اجتماعی به وسیله شمشیر امیرالمومنین و دفاع علی بن ابی طالب است. «حتی انقطع سیفه» آنقدر دفاع کرد تا اینکه شمشیر حضرت علی قطع شد از وسط، یک نفر بود و حدود چهار هزار نفر طرف دیگر. شمشیر حضرت علی که قطع شد و شکست، «فدفع الیه رسول الله سیفه ذا الفقار»، ذو الفقار اصلش شمشیر حضرت رسول بود در جنگ احد در همان لحظه حضرت رسول این شمشیر را داد به حضرت علی. «و انحاز رسول الله الی ناحیه احد»، حضرت عقب نشینی کرد در یک گوشه ای از احد که الان هم جایش هم است که یک سنگ و یک غار کوچکی است که اگر کسی داخل آن محل قرار بگیرد فقط از یک طرف می شود با آن جهت رفت و آمد کرد و اطراف دیگر راه رفت و آمد ندارد. «فوقف و کان القتال من وجه واحد»، فقط از یک جهت جنگ صورت می گرفت. «فلم یزل علیّ یقاتلهم مستمراً»، فقط امیرالمومنین بود و با آنها مقاتله می کرد و حمله آنها را دفع می کرد. «حتی أصابه فی وجهه و رأسه و یدیه و بطنه و رجلیه سبعون جراحه» تا اینکه در بدن امیرالمومنین هفتاد تا جراحت اصابت کرد. امیرالمومنین سر پا ایستاده بود و با هفتاد تا جراحت دفاع می کرد و آنقدر دفاع صورت گرفت که تمام حمله کنندگان

بالاخره مایوس شدند و عقب نشینی کردند. «فقال جبرائیل ان هذا لهی المواسات»، مصداق اصلی مواسات این است که جان خودش را سپر قرار داد برای حضرت رسول. جبرائیل خطاب کرد به حضرت رسول «ان هذا لهی المواسات یا محمد»، حضرت رسول فرمود: «فقال له انه منی و انا منه» (۲) [۲]، اینکه تو می گویی که مواسات است خطاب این است که از مواسات بالاتر است، مواسات یک غیریتی می خواهد، یک کسی برای کس دیگر فداء نکند، علی منم و من علی هستم. که یک کسی در مدینه رفت و چهل روز ریاضت که یا رسول الله به من کمکی من اینجا بمانم در کنار حرم تو باشم. حضرت رسول را در مکاشفه دید که فرمود برو نجف، من خودم مدینه است و جانم در نجف است. اینجا یک روایتی را مرحوم طبرسی نقل می کند از امام صادق سلام الله علیه که «نظر رسول الله الی جبرائیل بین السماء و الارض» پیامبر اکرم دید که جبرئیل به آسمان و زمین علی کرسی من ذهب، بر یک کرسی طلائی نشسته «و هو یقول لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علیّ» (۳) . این حدیث یک حدیثی است که بین محدثین فریقین مشهور است. بلکه بین العلماء مشهور شده است. کتاب بلاغت جواهر البلاغه که یک مصری نوشته و شیعه هم نیست، در بحث قصر و حصر که مثال می زند یکی از امثله ای که در بحث حصر مثال می زند این است که «لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار» که این ندائی عرشی که از جبرائیل صادر شده.

ص: ۶۳

۱- تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۱۱۱.

۲- تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۱، ص ۳۷۷.

۳- تفسیر مجمع البیان، طبرسی، ج ۲، ص ۳۷۹.

کلام فخر رازی

اینجا ممکن است سوال بشود اگر از نصوص اینگونه است اشکالاتی به وجود می آید و مگر پیروی حضرت علی شامل نباشد و چرا همه فرق هدایت علی را قبول نمی کند؟ می گوییم فخر رازی که جزء سنی های متعصب است و جعلیات زیادی هم دارد و آدم فاضل و با سوادی هم است. امام المشککین و شیخ المغالطین بوده. این فخر رازی در تفسیر حمد درباره جهر بسمله می گوید بعضی ها می گوید اختلاف دارند که جهر بخوانید و اخفات بخوانید ولی من اقتداءً به علی جهر می خوانم برای اینکه «ثبت بالتواتر من اقتدی بعلیّ فقد اهتدی». پس باید یک فرقه باشد و پیروان علی باید شیعیان علی بن طالب باشد.

اشد الناس عمیً من عمی عن حبّنا

جوابش را از نصوص می بینیم از امیرالمومنین آمده است که «اشدّ الناس عمیً من عمی عن حبنا و فضلنا» آن کسی که یک عماء و کوری شدیدی دارد که اصلا چیزی را نمی بیند و این ولایت و این عظمت و این فضیلت را با این وضوح نمی بیند، یک کوری شدیدی است، کسی که درباره حب و فضل ما نادیده بگیرد. «و اسعد الناس من عرف فضلنا و تقرّب الی الله بنا» (۱) . خوشبخت ترین و سعادتمندترین مردم کسی است که فضل ما را بشناسد و درک کند و به وسیله ما به سوی خدا تقرب بکند، انتم السبل الی الله، بدون این طریق راهی به سوی خدا نیست. تقرب به خدا بشود به وسیله ما. این سعادت یک نعمتی است که خدا برای ما پیروان امیرالمومنین عنایت کرده است که اگر آدم قدرش را بداند و درکش بکند در تمامی امور زندگی یک خوشحالی و انبساطی و قلبش راحت است، چون ولایت دارد، دغدغه دیگر ندارد. دنیایش ولایت دارد و آخرت هم ولایت دارد. هیچ کجا دغدغه ای به ذهنش وارد نخواهد شد. پس از که ولایتش درست شد دو تا نکته نظری و عملی درست می شود. اما نظری که از نظر روحی یک آرامشی که آن آرامش آدم را در مسائل این دنیا و آن دنیایش یک پشتوانه قلبی محکمی است. و روایت صحیح السندی هم است که از حارث همدانی است «یا حار الهمدانی من یمت یرنی»، که قدر متیقن آن درباره پیروان اهل بیت است. و مشاهده هم شده است. خود من یک سید طلبه معمم بود که خیلی سواد بالایی هم نداشت ولی آدم تقریبا مهذبی بود، وقتی که از دنیا می رفت در همان حالت جان دادن و حالت احتضارش بود یک مرتبه به بچه هایش گفت که بعضی ها طلبه بودند، گفت بی انصاف ها نشستید، دارد امیرالمومنین می آید بلند شوید استقبال کنید، مشهود است. گر دم مرگ من آیی و نگاهی بکنی، جان دهم مرگ ستانم که نگاه تو بس است.

۱- غرر الحکم، تمیمی آمدی، ج ۱، ص ۲۱۲.

روایات در مورد عفو

این اولا از لحاظ نظری و عقیدتی و از نظر زندگی و رفتاری هم سیره امیرالمومنین روش او این است که با کسی در برخوردها اهل گذشت باشید، سرّ و اسرار مردم را فاش نکنید، کسی که از خطا چشم بپوشد و عیب مردم را هم بپوشاند این دیگر جامعه اصلاح می شود. که در روایت آمده «شرّ الناس من لا یعفو عن الزّله و لا یستر العوره»، بدترین مردم کسی است که از لغزش عفو نکند و عیب مردم را نپوشاند. پس سیره علی این می شود و اگر این دو تا نکته عملی بشود جامعه مشکلی ندارد. لغزشی می بینید از مردم، کسی را معصوم ندانید و خطا سرمی زند. عقل گفتا که خطا بینی خطای چشم است، هنر چشم خطاپوشی و زیبانگری است. لذا همین امیرالمومنین سلام الله تعالی علیه می فرماید: «العفو تاج المکارم»، زندگی را آرام می کند، یک آرامشی که به وجود آمد از حاکمیت عفو است. مکارم که خیلی خوبی هاست که تاج آن و نقطه ابتداء و نقطه طلایی این مکرمت ها و مکارم اخلاق عفو است. هرچند که انتقام دشمن حرام نیست، در عفو لذتی است که در انتقام نیست.

تفسیر آیه ۱۲۸ سوره آل عمران در موضوع اهل بیت علیهم السلام ۹۳/۱۱/۲۹

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: تفسیر آیه ۱۲۸ سوره آل عمران در موضوع اهل بیت علیهم السلام

آیه ۱۲۸ سوره آل عمران قال الله تعالی: «لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ أَوْ یُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظالِمُونَ».

ص: ۶۵

ترجمه آیه

ترجمه آیه این است که خدای متعال خطاب به پیامبر اعظم می فرماید: در این کار چیزی به عهده تو نیست. و برای آنان خدا توبه شان را بپذیرد و یا عذاب شان بکند که آنها ظالم و ستمکارند.

دقت در آیه

می فرماید: « لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ »، آنچه که جلب توجه می کند این است که امر مهمی باشد که فقط خدای متعال این کار را انجام بدهد. این کار چه کاری است؟ اموری که به احکام مربوط است که همه اش احاله شده است به پیامبر اعظم ولی این یک کار ویژه ای است. بعد از آن هم خداوند توبه آنها را قبول می کند یا عذاب می کند آنها را، نشان می دهد که این امر مهمی است و مردمی که در برابر این امر قرار دارند، زیر بار این امر نرفته اند که یا باید عذاب بشوند یا اگر توبه کنند خداوند توبه شان را قبول کند. و این مردم در قبال این امر گویا ظالم هم هستند. این مفاد آیه است. بعد از دقت و اندیشیدن می بینیم که آیه عمقی دارد بنابراین اجمالاً فهمیدیم که یک امر خیلی مهمی است. و بعد هم در قبال آن امر هستند ظالمانی هستند که زیر بار آن امر نمی روند.

باید به تفسیر مراجعه کنیم. درتفسیر عیاشی روایتی است که این مطلب را بیان می کند. «عن جابر الجعفی قال قرأت عند ابی جعفر علیه السلام قول الله لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ»، جابر بن عبدالله انصاری و جابر جعفی هر دو هم اسمند و هر دو شاگردان امام باقرند. منتها جابر بن عبدالله انصاری از حضرت رسول تا زمان امام باقر بوده است و جابر جعفی در عصر امام صادق و امام باقر بوده است. جابر جعفی می گوید «قرأت عند ابی جعفر علیه السلام قول الله لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ»، این آیه معنایش چه می شود. خداوند برای پیامبر می فرماید « لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ » درحالی که در آیه دیگر آمده است «وَمَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا» (۱) کل امور موکول به رسول الله الاعظم است. این امر چه امری است که گفته شده است درباره امر به شما چیزی نیست. آقا امام باقر جواب فرمود: «بلی و الله» سوگند به خدا همین است. این امری است که مخصوصاً خدای متعال آن را اعلام و اجراء می کند. «بلی و الله ان له من الامر شیئاً و شیئاً و شیئاً» برای خدای متعال از امر شئ ای است و شئ ای است و شئ ای است. «و لیس حیث ذهبت ولکنی اخبرك»، آنگونه که ذهن شما رفته است که از پیامبر کار را خدای متعال برداشته و در اختیار خودش قرار داده و مسئولیت را از پیامبر گرفته باشد و کار پیامبر اعظم محدود شده باشد اینگونه نیست. «ان الله تبارك و تعالی لما امر نبیه ان یظهر ولایه علی فکّر فی عداوه قومه له و معرفته بهم» به این معنا که « لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ » یعنی لا تحزن ان الله معك»، امر مهمی بوده که ما فهمیدیم که این امر مهم امر ولایت است. آنگاه که خدای متعال امر کرد پیامبر خودش را که اظهار کند ولایت علی را برای مردم. پیامبر مظلوم بود، در بین مردم قریش از خدا بی خبر کفره فجره آن زمان بود. فکر کرد در عداوت قوم و معرفت پیامبر نسبت به آنها که می دانستند اینها نمی پذیرند. از طرفی دستور آمده، با این نگرانی که حضرت رسول قرار داشت، خدای متعال برایش دستور داد. «و ذلك الذی فضله الله به علیهم» و این ماجرای اعلام ولایت چیزی است که خدای متعال به امیرالمومنین آن را داده است که فضیلت است بر همه آنها. «فی جمیع خصاله»، فضیلت و برتری داده است در جمیع اوصاف کمالیه حضرت علی. روایت تفصیل می دهد که امیرالمومنین چه فضائلی داشته است، «کان اول من آمن برسول الله»، امیرالمومنین اولین کسی بوده است که ایمان به رسالت حضرت رسول داشته. «و بمن أرسله به» قرآن. «و کان انصر الناس لله و لرسوله»، و بهترین یار و یاور بوده است برای خدا و پیغمبر خدا. «و اقتلهم لعدوهما و اشدّهم بغضاً لمن خالفهما»، و بالاترین عدد کشتن عدوی خدا و پیامبر را داشته است و بالاتر بغض را نسبت به مخالف خدا و پیامبر داشته است. «و فضل علم علی لم یساوه احدٌ»، فضل علمش در حدی است که احدی در آن پایه نیست. «و مناقبه لا تحصی شرفاً»، نه بشر توانمش گفت نه خدا توانمش خواند، متحریم چه گویم شه ملك لا فتی را. که در شعرای اهل بیت بالاترین شعر را مرحوم شهریار درباره امیرالمومنین فرموده اند که همین شعر علی ای همای رحمت است. و در مسلك صوفی ها بهترین شعر را مولوی گفته است درباره امیرالمومنین که هنوز شعرای شیعه به آن حد شعر نگفته اند. مولوی می گوید: تا صورت و پیوند جهان بود علی بود. تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود. این کفر نباشد سخن کفر نه این است تا هست علی باشد و تا بود علی بود. نستجیر بالله ازلی و ابدی که شرعاً و فقهاً ممکن است شبهه غلو داشته باشد و ازلی و ابدی فقط یک مصداق دارد که آن پروردگار عالم است و بشر ازلی و ابدی نیست. و شعر مرحوم شهریار شعری است که قبل از اینکه آقای نجفی ایشان را بشناسد در خواب آقای نجفی آمده بود که کسی چنین شعری گفته است. ما در اشعار بیاوریم که علی ای همای رحمت یا تا صورت و پیوند جهان بود علی بود، اینها را که بیاوریم منبع و مصدر روایی دارد که می فرماید: «و مناقبه التی لا تحصی شرفاً. فلما فکر النبی فی عداوه قومه له فی هذه الخصال»، این خصال بود که باعث عداوت شده

بود. آن کسی که طمعی ندارد و آن کسی که ریاست نمی خواهد، آن کسی که زهدش مثیل ندارد، آن کسی دفاعش نظیر ندارد، آن کسی که علمش تا ابد مانندی ندارد تا بلندای ابدیت علم اول بشریت اعلام شده. باعث حسادت می شود. در متن روایت آمده که «فکر النبی صلی الله علیه و آله فی عداوه قوله له فی هذه الخصال و حسدهم له علیها ضاق عن ذلک صدره»، حضرت رسول در این رابطه ناراحت شد و دلتنگ. «فأخبر الله أنه لیس له من هذا الامر شئ انما الامر فیه الی الله» در این رابطه که اینقدر نگران هستید، به عهده پیامبر نسبت به این امر چیزی نیست و هیچ نگرانی نداشته باشید. «انما الامر فیه الی الله»، جز این نیست که این کار مربوط به خداست یعنی کاری است که مستقیما خدا انجام می دهد. «الی الله أن یصیر علیاً وصیه و ولی الامر بعده»، خدای متعال خودش حضرت علی را وصی پیامبر بعد از پیامبر قرار می دهد و ولی امر مردم و ولی امر هستی و ولی امر خلقت بعد از حضرت رسول امیرالمومنین را قرار می دهد. «فهذا عنی الله»، این معنا را خدای متعال قصد کرده است. «و کیف لا یکون له من الامر شئ» (۲) در حالی که درباره امور و احکام همه به پیامبر اعظم سپرده شده است. این امر، امر استثنائی است. ولایت است و نگرانی حضرت رسول و فضائل حضرت علی و وصایت حضرت علی و ولی امر بودن حضرت علی علیه السلام فقط از خداست و منحصراً کار خداست مستقیماً بدون هیچ واسطه. عظمت ولایت را درک کنیم. پس از که عظمت ولایت را با این خصوصیت درک کنیم، توجه کنیم که این ولایت با این عظمت چقدر نعمت بزرگی است و ما چقدر خدا را شکر کنیم که معرفتی به این ولایت به دست آورده ایم. روایت ۱۴۰بعدی «عن جابر قال قلت لابی جعفر علیه السلام قال له لنبیه لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ فسّره بی»، امام باقر این را برای من تفسیر کرد. «فقال أبو جعفر علیه السلام: لشئ قاله الله ولشئ أراده الله یا جابر، ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان حریصا علی أن یکون علی علیه السلام من بعده علی الناس وکان عند الله خلاف ما أراد رسول الله صلی الله علیه وآله قال: قلت: فما معنی ذلک؟ قال: نعم عنی بذلک قول الله لرسوله علیه السلام لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ یا محمد فی علی الامر إلی فی علی ». (۳) امر علیّ با من است. خیلی نکته دارد، حتی برای حضرت رسول می فرماید که برای آن امر اصلی حضرت علی که ولایتش است، آن ولایتی که خلیفه اللهی فی الارض است، آن ولایتی که متصرف در شرع و کون است، آن ولایتی که واسطه هستی است،آن مال من است. که دو معنا دارد: یک معنای اعلامی دارد و یک معنای تجلایی. معنای اعلامی اش این است که ولایت حضرت علی در موقع مقرّر که در نظر است، من اعلام می کنم و شما مسئولیت و نگرانی و اضطرابی نداشته باشید. نشان می دهد که خدای متعال این امر را به عهده گرفت. و آن نکته ای که نکته تجلایی دارد این است که می فرماید «الامر الیّ فی علیّ» با استعانت از آیه دیگر که «یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدیهِمْ»، (۴) آن خلیفه من و واسطه فیض من و او در روی زمین جلوه تامّ خود من در روی زمین است. که دل اگر خدا شناسی به رخ علی نظر کن، به علی شناختم من به خدا قسم خدا را. که اگر معرفت الهی می خواهید به علی نگاه کنید و اگر نجات می خواهید به علی و اگر هم توحید می خواهید به علی. امروز که دنیا شعار توحید می دهند و مخصوصا قسمتی به نام مسلمان شعار توحید می دهند ولی مشرک اند که شرک خاصی دارند به افراد خاصی. و در بیان و عقائدشان یک جمله درستی که توحید را به معنای کلمه دیده نمی شود. اگر بیان امیرالمومنین خطبه اول نهج البلاغه را اسوه متن توحیدی در دنیا اعلام بکنیم جای خودش به طور کامل دارد. «الحمد لله الذی لا یبلغ مدحته القائلون و لا یحصی نعمائه العادّون و لا یودی حقه المجتهدون الذی لا یدرکه بعد الهمم و لا یناله غوض الفطن فطر الخلائق بقدرته و نشر الریاح برحمته و وتّد بالصخور میدان ارضه» . هم کلام مولی در عمق جان آدم اثر می کند و هم محتوا آنقدر زیباست. در بیست و چهار ساعت جزء تعقیبات نمازتان این چند جمله خطبه حضرت علی را تکرار بکنید، در روحیه توحیدی تان اثر می کند و این خطبه به اصطلاح می شود متن نمونه یک در جهت بحث توحید. حالا مولی در این مقام که «مناقبه لا تحصی»و ما نمی توانیم برسیم به آنجا. و ما را

خداونـد این نعمت را داد که شدیم پیرو امیرالمومنین و شـیعه امیرالمومنین. الان شـیعه را به عنوان یک کلمه بسـیار نامطلوب و خطرناک اعلام می کنند وهابی ها و داعشی ها ولی در متون روایی که مراجعه کنیم، تمام این فضائلی که از طریق روات شیعه آمده احیاناً بیشتر و بهتر از طریق ابناء عامه آمده که آمده «یا علی أنت و شـیعتک»که شـیعه حضـرت علی در نصوص آمده که اهل نجات اند. ما این افتخار را که الان داریم که با این متن و با این صراحت منتها شیعه را آنقدر تبلیغ کردند که بین خودشان پیش مـا مثلاًـ اسـرائیل پیش وهـابی هـا کلمه شـیعه. در جـامعه آل البیت اردن دعوت شـده بود از اساتیـد حوزه علمیه، یکی از بزرگان حوزه آنجا رفت، که من موفق نشدم در آن سفر باشم. گفت رفتیم آنجا به جامعه آل البیت، مسئول آن گفت که اینجا کلمه شیعه را به کار نبر. کلمه شـیعه را اگر بکار ببری یک تنفر خاصـی است. شـما بگویید اتباع آل البیت و شیعه نگویید. لذا در پاکسـتان هم نهضت شـیعه نمی گویند نهضت جعفری می گویند. این شیعه با این عظمت تبلیغ تا چه حدی که کار به آنجا کشـیده شده است. شـیعه امیرالمومنین به تعبیر امام خمینی شیعیان امیرالمومنین مثل خود امیرالمومنین ممکن است غریب باشند ولی این غربت عاشـقانه است. دیـار غربت است و دیـار عشق به مولی. مـا عشق به امیرالمومنین داریم غریب باشـیم دنیا بپـذیرد نپـذیرد به دنیـا کـار نـداریم. درک کردیم ارزش نـوکری را که کسـی نوکر بشود برای مولی. مـا گـدایی درت را به دو عـالم ندهیم، کس نگوید که گدای در تو محتاج است. ما درک کردیم و یقین هم داریم که مدارک و فضائل و نصوص و تاریخ و تواتر قطعی مثل علی کسـی نیامـده و نخواهـد آمد و او مولای هستی است. و ما افتخار نوکری که اسم شـیعه را هم نگذارند ما می گوییم نوکر مولی هستیم. یک بزرگی گفته بود که من کجا قنبر کجا، یک شخص دیگری هم آمد و تعبیر دیگری به کار برد گفت من کجا و خاک کفش قنبرش کجا. عشق که اوج بگیرد می رسـد به جایی که تا خود حذف بشود. تمام وجود ما و تمام عشق ما یک کلمه است و آن ولایت امیرالمومنین سلام الله تعالی علیه است.

۱- حشر/سوره۵۹، آیه۷.

۲- تفسـیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۱، ص۱۹۷، ح۱۳۹. و تفسیر برهان، ج۱، ص۳۱۴، و بحار الانوار، ج۶، ص۱۹۷، و اثبات الهدی، ج۳، ص۵۴۱.

۳- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۱، ص۱۹۷.

۴- فتح/سوره۴۸، آیه۱۰.

شیعه کیست و خصوصیاتش چیست

شیعه پیرو امیرالمومنین کیست و چه خصوصیاتی دارد؟ امام باقر علیه السلام: «ما شیعتنا الا من اتقی الله»، شیعه علی یعنی کسی که پایبند به واجبات و محرمات باشد. کسی که پایبند به واجبات و محرمات نیست دیگر شعاری است و شعوری شیعه نیست. «ما شیعتنا من اتقی الله و أطاعوا و ما کانوا یعرفون الا بالتواضع و التخشع و اداء الامانه و کثره ذکر الله»، این علائم شیعه است. تواضع و ادب، خشوع در برابر خداست و فروتنی و عبودیت. و تواضع در برابر بندگان خدا، ادای امانت که یکی از نکات ادای امانت این است که این عمر برای ما امانت است، چطوری اداء کنیم این امانت را؟ به تنبلی، به تعیش یا سعی کنیم در راه عبودیت خدا باشد، در راه تحصیل علوم آل البیت باشد در راه ترویج احکام الهی باشد.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹